

زندگی و آثار

عماد الکتاب

میرزا محمد حسین خان سیفی قزوینی خوشنویس مشهور قرن اخیر

تحقیق و نگارش علی راهگیری

٤٠٥٥٠ ريال

٤٠٥٥٠ ريال



زندگانی و آثار عماد الکتاب

میرزا محمد حسین خان سیفی قزوینی خوشنویس مشهور قرن اخیر

تحقیق و نگارش علی راجحیری



-
- زندگانی و آثار عمادالکتاب
 - تحقیق و نگارش علی راهجیری
 - چاپ دوم ۱۳۶۲
 - نقل از مطالب این کتاب با ذکر مأخذ مجاز است
 - چاپ مهارت
 - حق طبع و تقلید محفوظ است

فهرست مطالب کتاب

- صفحه ۷- در وصف قلم
- صفحه ۹- ۱۷- تقدیرها و تقریظهای منثور و منظوم
- صفحه ۱۸- تشکر و امتنان
- صفحه ۱۹- پیشگفتار
- صفحه ۲۴- خط و ارزش آن و...
- صفحه ۲۶- سخنی چند پیرامون تاریخچه‌ی خط فارسی
- صفحه ۴۶- شرح حال عمادالکتاب
- صفحه ۹۱- اخلاق عمادالکتاب
- صفحه ۹۵- مذهب عمادالکتاب
- صفحه ۹۵- وفات عمادالکتاب
- صفحه ۹۸- آثار ادبی عمادالکتاب
- صفحه ۹۹- سخنی چند درباره منظومات عمادالکتاب
- صفحه ۱۲۹- آثار خطوط عمادالکتاب
- صفحه ۱۳۳- شیوه عمادالکتاب در خط نستعلیق
- صفحه ۱۴۲- نقاشی عمادالکتاب
- صفحه ۱۴۴- رقم کردن عمادالکتاب
- صفحه ۱۴۵- سبب چاپ خطوط عمادالکتاب
- صفحه ۱۴۸- استدراک (در شرح حال میرعماد حسنی قزوینی)
- صفحه ۱۶۷- بخش خطوط عمادالکتاب
- صفحه ۲۱۹- بخش نقاشی عمادالکتاب
- صفحه ۲۳۱- بخش خطوط نستعلیق نویسنده کتاب



مرحوم عماد از چنان شخصیت هنری - اخلاقی - و اجتماعی برخوردار است
که هیچ بنان و بیانی بآسانی از عهده و وصف آن برنمی آید، لهذا در یک جمله باید
خلاصه کرد که عماد صاحبان کمال را پدر است بلکه هزار درجه از پدر برتر.

تای تونگ Tai. T'ung نویسنده کتاب «تاریخ خط چینی در قرن سیزدهم» گوید:
اگر میخواستم آن اندازه منتظر بمانم تا کتابم کامل شود، هرگز از نوشتن این کتاب
فارغ نمی شدم.

در فضیلت ازین ندانم بیش
که خدا در کتاب عرشی خویش
بدوات و قلم خورد سوگند
آفرین بر چنین مقام بلند

قلم، قلم این نی میان خالی با دوزبان خود در خدمت بشر جایگاهی ارجمند دارد که هرچه در وصف آن بگویم اندک است که خدای خود بهتر آن را ستوده است.

وسیله آموختن و دانا شدن و توانا شدنست. تمدن را بنیاد می نهد، تاریخ را تشکیل میدهد و رازهای نهفته گذشتگانرا بر صحائف آن ثبت میکند و بدین وسیله فرهنگ و دانش را بسط و توسعه میدهد.

نطق و بیان و گفتار که می دانیم چه تأثیری در دلها برجای می گذارد، خود از آثار قلم که خط است مایه می گیرد و دوزبان شکافته شده خامه که باهم یکسان و دو یار موافقند از زبان آدمی بهتر می تواند به نشر معرفت و هنر خدمت کند و کیفیت زندگی پر شور دانشمندان و مخترعین و هنرمندان نام آور و تحولاتی که در علم و هنر روی میدهد و شاهکارهای زیبا و والای هنرمندانرا نشان دهد، شاهکارهایی که براستی بیننده را شگفتی می آورد و ما در این صحائف در محدوده خط قسمتی ازین شگفتی ها و شرح زندگی آفریننده آنها را برای شما خواننده با ذوق و گرامی شرح می دهیم.

هیچ جامعه‌ای، ولو بدوی‌ترین قبایل
از هنر غافل نبوده است. نقوش وحشت -
انگیز و عجیبی که افراد طوایف وحشی بر روی
پوست بدن خود خالکوبی می‌کنند خود
نمونه‌ای از هنر است.



نظریه بقلم دانشمند محترم جناب آقای دکتر سید صفوی بسمه تعالی

چه نیک بختند آن آگاه مردانی که چراغ دانش و هنر را فرا راه دیگران می افروزند، آنچه میدانند باندازه مقدور خود عرضه می کنند تا اندیشه پویندگان طریق حقیقت را روشن کنند و راه را از چاه بنمایانند.

دوست گرامی و گرانمایه محقق ارجمند دانشمند معظم استاد خط و تحریر و نویسنده خوش تقریر جناب آقای راهجیری از آن نیک بختانست که رهسپار این طریقه است و سالیان درازست که اوقات خود را صرف مطالعه در رشته خط و تاریخ آن و تحوّل خطوط و شعب خوشنویسی کرده و استادی ست چیره دست و آزمون شده که در تاریخ خط و احوال و آثار خوش نویسان اطلاعاتی وسیع و مستوفی دارد و همین مشخصات علمی و هنریست که او را شایسته بحث و انتقاد از آثار و شاهکارهای بدیع نوابغی می کند که هریک پیشوا و مقتدای هنرمندان دیگر بوده اند.

بارها او را دیده ام که با پرونده یی زیر بغل بهر گنجینه ی کتابی سر می زند، گوئی تلاش و کوشش می نماید از لابلای آثار و شاهکارهای قطعات خوشنویسان و استادان نام آور گذشته نکته یی در یابد که از نظرتیزبین دیگر طالبان هنر پنهان بوده تا هم بر دانش خود بیفزاید و بیشتر مایه بگیرد و خویشتن را بکمال رساند و هم در یافته های خویش را ره آورد ارباب ذوق و خط شناسان هنرمند نماید و بدین وسیله نیز هنر خود را پاس دارد و زکوة دانش خویش را بدهد و از سوی دیگر با تدوین شرح حال استادان سلف خود که با رنج و زحمت شعب مختلف خط را اختراع و ابداع کرده و این هنر را به پایگاهی والا رسانیده اند (و با کمال تأسف درین روزگار نامشان جز در خاطر اهل فن نیست) وظیفه خود را ادا کند.

همان بزرگ مردانی که در روزگار خود نیز قدر و منزلتشان بر اهل آن زمان معلوم نبود و توجهی بهنر آنها نمی کردند و حتی برخی از آنان از بسا تنگدستی در مقابل زن و فرزند خود شرمنده شده و آب در چشم می گردانیدند.

همان نوابغ بلند همت با فضیلتی که با این سختی معیشت می‌ساختند و حاضر نبودند برای گذران زندگی معمولی خود حلقه‌ی در دولتمندی را بکوبند و هنر خویش را عرضه کنند تا مبادا آنرا خوار و بی‌مایه سازند، قناعت پیشه می‌کردند، در عزلت بسر می‌بردند تا درخت پرشاخ ادب و هنر این سرزمین را بارورتر کنند.

مؤلف این کتاب برای زنده کردن نام این مردان بزرگ که جمله خط‌شناسان مایه هنر را از آنها دارند سر از پا نمی‌شناسد، درین کار سخت پر توانست، چون چشم بر انجام وظیفه دارد. بی‌تابانه می‌کوشد تا این خوان گسترده را که بر آن نعمت‌هایی گوناگونست گسترده‌تر و رنگین‌تر دارد و میزبان آنرا بشناساند و هر طالب معرفت و هنر را بر سر این خوان بنشاند.

اینست که هرچند گاه اثری سودمند درین باره از خود بیادگار می‌گذارد و آنرا بسهولت در دسترس طالبان آن قرار می‌دهد.

کتاب حاضر نیز که در باره‌ی شرح حال و آثار مرحوم عمادالکتاب نوشته شده. اثر دیگر این جوان فاضل است که پیداست در تهیه‌ی مطالب آن رنج فراوان برده است، زیرا لازمه‌ی این تألیف، رجوع بمراجع نادر الوجودی بوده است که قسمتی از آنها در ایران در دسترس نبوده و قسمتی هم نزد اشخاص مختلف پراکنده و برای بدست آوردن آنها مشکلاتی زیاد بر سر راه وجود داشته است تا آنجا که بگفته‌ی خود برای تهیه مطالب این مجموعه ده سال صرف وقت کرده است و چنانکه سیرت نویسنده است او که در جستجوی تحقیق وسواس عجیبی دارد، از پای نمی‌نشیند ولو این جستجو و تتبع و فحص و غور و تحقیق بدرازا بکشد، تا سرانجام بتواند آثار درست را از نادرست باز شناسد و با بصیرت تمام و مدرک کامل صحت این نوشته‌ها را تضمین کند.

باری، از نظر نویسنده، این مجموعه که بقلم جوانی فاضل و دانشمند و دلباخته واقعی نشر فرهنگ و معرفت است اثریست مفید و سودمند، بخصوص برای کسانی که در این زمینه کار کرده و بخط و خطاطی دلبستگی دارند و شیفته این هنر زیبا و ظریف می‌باشند بویژه اینکه تا آنجا که من اطلاع دارم کتابی جامع که شرح حال و مخصوصاً خطوط و یادگارهای گرانبهای بازمانده این آخرین استاد کل^۱ را بدین گونه فراهم کرده و در دسترس خواننده‌ی قرار دهد تا کنون نوشته نشده و بچاپ نرسیده است.

باشد که توفیق بیشتری نصیب ایشان شود تا آثار تحقیقی سودمند دیگری را از خود بر جای گذارد.

جهان یادگار است و ما رفتنی
نماند بگیتی بجز مردمی
بتاریخ بیست و چهارم خرداد ماه ۱۳۵۹ شمسی سید حسن صفوی

(۱) — از استادان و نوابغ خط درین سرزمین سه نفر بودند که مُلقب با استاد کل شدند. این سه نفر بترتیب عبارتند از: میرعماد حسنی سیفی قزوینی (عمادالملک) میرزا محمد رضا کله‌هر (قدوة الکتاب) و میرزا محمدحسین خان سیفی قزوینی (عمادالکتاب)

نظریه دانشمند محترم جناب آقای دکتر سید ناصرالدین حسن
سادات ناصری استاد دانشگاه تهران
باسمه تعالی شأنه العزیز

عمرش دراز باد کسی کو بروزگار در فکر زنده کردن محصول عمرهاست
دوست دانشور فاضل ارجمندم، هنرمند بزرگوار گرانمایه آقای علی را هجیری
سالهاست که در کنار مشاغل اداری و مسئولیت‌های دیوانی، بهیچ حال از کوشش در
حسن خط و تلاش در تحقیق در کیفیت پیدا آمدن انواع خطوط و سیر تکامل آنها و
روشنگری و پژوهش در احوال و آثار خطاطان بنام و اساتید گرانقدر این فن شریف و
مجاهدت باز نه ایستاده است و یکسره اوقات عزیز خویش را صرف خوشنویسی و
مطالعه در رشته‌های گوناگون خط و شعب و شقوق آن کرده است. و در این هر دو
زمینه صاحب تخصصی یگانه آمده است. و در هر صورت ایشان یکی از معدود انگشت
شماران هنرمندانی است که از عالم تحقیق و هنر در رشته‌ی واحد در حدی عالی بیک
اندازه نصیب و افر برده‌اند و خواندن و دیدن خط استاد را، بر خلاف نظر والای بزرگ
استاد سخن و خط شناس صاحب فن، شادروان صائب تبریزی که فرمود:

چشم در صنع الهی باز کن، لب را ببند
بهرتر از خواندن بود دیدن خط استاد را
در عالم معنی و لفظ و ماده و صورت یکی ساخته است.

قطعات نوشته‌های زیبای خوش اسلوب و آموزنده این هنرمند فرزانه، بفرآوانی
در دسترس هنر دوستان است و مورد نیاز هنرمندان و تاکنون دو نمایشگاه انفرادی،
یکی در شهر «میلانو»ی ایتالیا و دیگر در ایران «تهران» از آثار ایشان برگذار آمده
است و در اکثر نمایشگاه‌های گروهی وزارت فرهنگ و هنر نیز آثاری از ایشان در
معرض دید و دیدار هنروران و علاقمندان قرار گرفته و اخیراً نیز مناجات نامه خواجه
عبدالله انصاری و صد پند بزرگمهر حکیم را کتابت کرده است و برای انتشار آماده
ساخته. (هر دو رساله مذکوره در این کتاب چاپ شده است)

ولی طبع نقاد و خاطر و قادی او با حوصه و پشتکاری درخور تحسین با ذوقی
هنری و فاضلانه تاکنون سه کتاب در باره خط و خطاطی بتحریر آورده است:

- ۱- تذکره خوشنویسان معاصر طبع ۱۳۴۵ ه. ش
- ۲- تاریخ مختصر خط و سیر خوشنویسی در ایران طبع ۱۳۴۹-۱۳۵۸ ه. ش

۳- زندگانی و آثار شادروان میرزا محمد حسین عمادالکتاب سیفی قزوینی
(م/ ۱۳۱۵ ه. ش)

یعنی کتاب حاضر که حال و کاریکی از بی نظیران خطه خط و سومین استاد کل در خط نستعلیق است که پیش ازو بترتیب استاد استادان خط نستعلیق عمادالملک میرعماد حسنی قزوینی (م/ ۱۰۲۴ ه. ش) - و قدوة الکتاب میرزا محمد رضای کلهر کرمانشاهی (م/ ۱۳۱۰ ه. ش) در میان خوشنویسان این خط چنین مقام شامخی داشته اند و در بزرگی و بزرگواری این هر سه تن همین بس که هیچکدام پس از خویش استادی یگانه تر در پهنه ی روزگار خوشنویسان نستعلیق باقی نگذاشته اند.

آثار و تألیفات استاد را هجیری، همگی بطور کلی متین و مبین حوصله و پشکار قابل تقدیس ایشان در عالم تحقیق و هنرشناسی و هنرمندی است. نظم منطقی و نارخی توأم با ربط مطالب و وسواس محققانه و امانت خاص معزی الیه خوانند را با یک سلسله حقایق و وقایع تاریخی و تحقیقی و ملموس محسوس در زمینه ی پیدا آمدن خط - و احوال و آثار خوشنویسان و دیگر مباحث در بایست هنر خط و خطاطی آشنا میسازد و چراغی تا بناک فرا راه محققان و پژوهندگان این فن قرار میدهد.

آثار ایشان نمونه ی بررسی دقیق از طرف دانشمندی مطلع و بی نظیر است و مرجعی صادق برای اهل فن و مطالعه و نتایج تحقیقات و مطالعات ارزنده این محقق هنرمند از کوشش های مثبت و آگاه کننده نشانها دارد.

در کتاب حاضر نویسنده کوشیده است که همه ی نکات شرح حال و کیفیت آثار و ثمرات والای زندگانی پر برکت بزرگ استاد خط و منشی فاضل عصری قریب بروزگار حاضر یعنی استاد برجسته و بی نظیر خوشنویسان زمان عمادالکتاب را بخوبی روشن کند و نتایجی لازم و درخور از آن بگیرد.

بدین لطافت و خوبی کسی نیاراید
بخله های عبارت عروس معنی را
من خوشوقتم که توفیق مطالعه ی این تالیف منیف را قبل از طبع از روی خط
زیبای ایشان یافتم و بسهم خویش از ایشان سپاسگزارم و مطالعه ی این اثر را برای
همگان خصوصاً هنرمندان و هنردوستان سودمند میدانم و معتقدم که چون دیگر آثار
دلپذیر این محقق هنرمند نام نامیشان را در طراز هنرمندان و فضلالی بلند پایه ی این
سرزمین مخلص و جاویدان خواهد ساخت. از خداوندگار بزرگ برای ایشان توفیقات
روز هر روز و پیروزی و بهروزی همیشگی مسألت دارد. بشرم و شادی

سید حسن سادات ناصری

قصیده زیر از واردات طبع و قاد و خاطر نقاد سخنور دانشمند جناب آقای جمشید امیربختیاری است.

راهجیری آن هنرمند بزرگ نامدار
کش چکد از کلک گوهرزای دُر شاهوار
آن هنرمندی که دیگر ره نبیند چشم دهر
آن هنرمندی که دیگر ره نزاید روزگار
خط نستعلیق او زیباتر از میرعماد
خط نسخش محکم و جزل و رشیق واستوار
خط بشکسته ز کلهر نغزتر بنگارد او
در رقاع و ثلث کلکش راهوار و مایه دار
خامه چون برنامه بنهد عقل را حیران کند
هر خطی بنویسد انصافاً بود کامل عیار
عنصری پاک و فروتن مردی آرام و نجیب
من ندیدستم چنین در سالهای بیشمار
با فراتر بودنش از استادان سلف
من فروتر بینمش باری ز ذرات غبار
صادق و فعال و با ذوق و کریم و نیکنام
رادو کاری و، درست اندیشه و، با اعتبار
نیک کردار و هشیوار و هژیر و نیک خوی
شاید ارگیلان کند برزاده خود افتخار
نیک نفس و نیکخوی و نیکجوی و نیک رای
با ادب، آزاده، دانا، راستگوی و حق شعار
مطلقاً بی ادعا، پرشرم و آرم و حیا
راستگوی و راستپوی و راستجوی و رستگار
روزی آمد در سراپم چون فرشته ناشناس
کرد من را برخلود نام خود امیدوار
هدیه ای بخشید بر من هدیه نه کان گهر
تحفه ای آورد زی من، تحفه نه مشک تبار

دفتر خطش چو بگشایی بینی بی گمان
 گلشنی رنگین و بستانی پراز نقش و نگار
 منشآت دلکش و خط خوش و اشعار نغز
 خامه‌ی سخا، عذب و ناب و نغز و خوشگوار
 شهره آفاق شد تألیف و تصنیف توزانک
 کرده‌یی انسان صفت حق و حقیقت رادثار
 هر ورق تار یخ سیر خوشنویسی دری
 هدیه‌یی باشد بدیع و تحفه‌یی والا تبار
 نام خطاطان نامی زنده و جاوید ماند
 زین نژاده عنصر بی ادعای حق گزار
 لیک اندوها که از ناسازگاری سپهر
 شکوه‌ها دارد بدل از جور چرخ کج‌مدار
 نازنینا غم مخور کاین چرخ در جهر و خفا
 با همه نیکان بود کینه و رونا سازگار
 چرخ دون پرور دهد بر مردم نادان مراد
 زین شجر چون توهن‌رندی نخواهد خورد بار
 رادمردا زن ندارد عقل و تدبیر و دُهاء
 بر زنان هرگز مده جاننا زمام اختیار
 اوستادا! رنج و اندوه و غم حرمان مخور
 خویشان به سپار بر تقدیر ذات کردگار
 سرنوشتت به که بسپاری به تقدیر خدای
 بسپری خود را به فضل و رحمت پروردگار
 طبع من افسرده و سرد و خموش و خفته است
 زان سبب اکنون مخواه از من تو شعر آبدار
 لیک با سختی سرودم چامه‌یی بهر سپاس
 تا بماند سالها در جنگ شعرت یادگار
 مدح کس (جمشید) ناگفته بجز با کره لیک
 شاید از سازد مدیح راهگیری را شعار

انشای اشعار و انشاد آیات زیر از نتایج قریحه‌ی بلند و تابناک شاعر گرامی جناب آقای احمد نیک طلب (یاور) می باشد.

آلا افتاده آزاد مردا
عزیزا، ارجمندا، دوستدارا
هنرخواه و هنر خلق و هنرخوی
رفیق مشفق و یار شفیقی
سبق برده بخط و ربط از میر
همه پاکیزه خلق و پاک خوئی

ایا راهگیری، رادمردا
رفیقا، دوستا، دیرینه یارا
هنرمند و هنر پرور، هنرجوی
به خلق و خوی خوبی، خوش رفیقی
هنرور مرد کارآمد بتقدیر
به ارج و اعتبار و آبروئی

✽

سپهر آئینی و مهرآفرینی
دلی در سینه چون آئینه داری
مباد از گرد غم گیراد زنگار
هم از تو آب گردد آتش شرم
بلطف و مهر، جلوه بخش جانی
سلیم النفس فردو— در هنرفرد
مناعت، سربلندی، سرفرازی

مُحب و مهربان و نازنینی
صفا و صدق را منت گزاری
به سینه این دل آئینه کردار
هماره رویت آذرگون از آذر
به مهر معرفت، روشن روانی
منیع الطبع مرد و دانشی مرد
متانت، از تو دارد کارسازی

ایا ای اوستادا، راهگیری

که روشن رائی و روشن ضمیری

هنر افزون تر از اندازه کردی
هنر این برتر از دُر و گهر را
هنر را زنده و ارزنده کردی
چه حاصل آید از این کار دشوار
کجا آسایش و آرام گیرد
هنرمند آشنای درد و رنج است
وزاین مایه هنرور پایه گیرد
هنر در خدمت خلق است مأجور
که داند گوهری قدر گهر چیست

شنیدستم که کاری تازه کردی
کمر بستگی بخدمت مر هنر را
هنر کردی، هنر را زنده کردی
همی دانم، که دانی آخر کار
هنرور تا هنر صیقل پذیرد
هنر بیگانه گر از شکنج است
هنر از رنج مردم مایه گیرد
هنرمند است خورشید و هنرنور
از آن عمری هنرور با هنر زیست

هماره دلگشا همواره دلبند
هنرگر مردمی شد ارجمند است
هنرگر در ره مردم نباشد
مر این کار یست کارستان و شاید
که کار مردمی درد است و دشوار

*

سپاس تو، که پاش مرد داری
ترا تا آفتاب ذوق بر تافت
ورا نام و نشان شد جاودانه
دلت خرم-لبت خندان-رخت شاد
درست از رقعۀ^۲ و بشکسته تست
بمان، تا نام نیکان زنده داری
ترا- ماناد اثر، بسیار ماند

هنرور را هنر شد زاد و پیوند
هنر، زین دست بالا و بلند است
کلافی غیر سر در گم نباشد
چنین کاری زهر کسی بر نیاید
بخون دل مگر آید به بازار

غم مرد هنر پرورد داری
(عماد)^۱ از تو امید دیگری یافت
به کلک نقشبندت در زمانه
ترا تا جاودان، نام و نشان باد
که ما را دیده دل بسته تست
به گونه گون گهرها باز آری
بمان تا جاودان- آثار ماناد

از این ره تا بدور روزگاران

مهر (یاور) ز خاطر یادیاران

گر ایام است بانسیان هماغوش
به کامت باد دنیا- گرچه دنیا
اگرچه خسته، دل جز از هنر نیست
بنور عشق و ایمان راه بسپار

مبادا یادت از خاطر فراموش
نخواهد داد- داد مرد دانا
چه غم دل بسته گنج گهر نیست
بجان و دل هنر را پاس میدار

*

(۱)- منظور عماد الکتاب است

(۲)- نوعی خط است

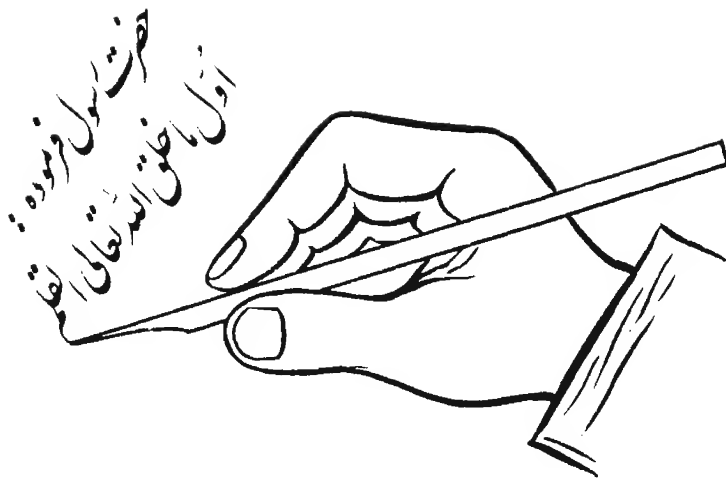
تشکر و امتنان

برخی از آقایان دوستان گرامی و دانشمندان گرانمایه جنابان محترمان دکتر سید حسن صفوی و دکتر سید ناصرالدین حسن سادات ناصری و استاد جمشید امیربختیاری و احمد نیک طلب (یاور همدانی) با محبت فراوانی که باین حقیر داشته و دارند، تقاریظی بر این اثر ناچیز نشر و نظماً انشاء و انشاد و مرا بالطف کریمانه و بیکران خود مفتخر فرموده‌اند، لازم و واجب دانستم بحکم وظیفه از این فضیلتی و الامقام و عناصر ادب پرور بمدلول حکم: **مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ** از ابراز لطفی که کرده‌اند تشکر کنم.

ضمناً از جناب آقای جهانگیر سُبُوحی مدیر انتشارات مرکزی که از خدمتگزاران صدیق و مروجین قدیمی فرهنگ ایرانی میباشند و تاکنون با طبع و انتشار کتب مفیده بسیاری بعالم فرهنگ و ادب این سرزمین خدمات ارزنده‌یی کرده و این اثر تحقیقی و ادبی و تاریخی و هنری ناچیز را ب سرمایه خود بچاپ رسانیده‌اند سپاسگزارم و از خداوند دانا و توانا توفیق ایشان و همه‌ی بزرگمردان ادب پرور را خواستارم.

إِنَّهُ بِالْإِجَابَةِ جَدِيرٌ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ





پیشگفتار

خرد هر کجا گنجی آرد پدید ز نام خدا سازد آنرا کلید
 خدای خرد بخش بخردنواز هم او ناخردمند را چاره ساز
 سپاس و ستاینس پروردگاری را که جز او آفریدگاری نیست. و درود نامحدود
 بر حضرت محمد (ص) پیامبر و فرستاده او و فرزندان و یاران وی باد سلام الله علیهم
 اجمعین که بخواست و فرمانش مردمان را به نیکوترین وجه و استوارترین راه هدایت و
 راهنمایی فرمود.

با وجودیکه بالغ بر هزار سال است هنرمندان خوش نویس ایرانی در عرصه
 خطاطی زحماتی فراوان کشیده^۱ و کوششها و تلاشهای پی گیر در ظهور و ابداع آثار
 خلاقیت خود نموده و بروفق این هنر افزوده اند، یعنی با سرانگشت توانا و گهرآسای

(۱) - باری اهمیت این هنر زیبا و لطیف و در عین حال دشوار را بدان جاست که توجه شخصیتی
 چون حضرت مولی الموالی علی علیه السلام را بخود معطوف ساخت و خود از خوشنویسان
 قلم کونی بوده اند و در مورد خط فرموده است:

مشقتان لا ثالث لهما المشی بالقدم والمشق بالقلم

خویش بر چهره و جبین پرنیایی کاغذ و تارک فیروزه‌ای کاشی مساجد و اماکن مقدسه و پیشانی سخت سنگها و الواح کهن تاریخی به نقش آفرینی پرداخته‌اند، که حاصل این مجاهدات و زحمات خستگی ناپذیر و پردامنه همواره زیب و زیور موزه‌ها و کتابخانه‌ها و ابنیه‌ها و نیز مجموعه‌داران صاحب ذوق در سراسر جهان عموماً و ایران خصوصاً می‌باشد، زیرا خط که در بین همه‌ی ملل دنیا وسیله انتقال و ثبت و ضبط مفاهیم و مقاصد است در ایران ما بصورت رشته‌یی از هنرهای ظریفه زیبای یدی متجلی شده و بدستکاری خوشنویسانی بزرگ و نام‌آور باوج زیبایی و کمال رسیده است. معهذا باعتقاد استادان خوش‌نویس و باتفاق عموم اهل فن و خط‌شناسان و بطوریکه تاریخ گواهی می‌دهد از سه قرن و نیم پیش تا بحال در میدان هنرنمایی خط نستعلیق خوش‌نویسی به عظمت میرعماد حسنی سیفی قزوینی ملقب به عمادالملک - میرزا محمد رضا کلهر ملقب به قدوه الکتاب و میرزا محمد حسین خان سیفی قزوینی ملقب به عمادالکتاب که آخرین ستاره پرفروغ آسمان صنعت خط و همانند دو همتای سلف خود یکی از سرمایه‌های معنوی و پراج ایران و از مفاخر این مرز و بوم است ظهور نکرده است و آثار این سه نفر هر یک بجای خود بی‌نظیر و مصدوقه سحر حلال است.

می‌دانیم که از میان تمام خطوط که با شیوه‌یی کاملاً جدا و متمایز از سایر خطها نوشته می‌شود، خط نستعلیق از لحاظ زیبایی فوق‌العاده‌اش (عروس خطوط ایرانی) نامیده می‌شود و ابداع و اختراع مردم ایران زمین است و از دیر باز به عنوان بهترین خط از لحاظ صورت و معنی شناخته شده است.

دکتر بهرام فره‌وشی که از علمای ارجمند و زبان‌شناس ماست (برخلاف گذشته و آوان کار که از مخالفان خط فارسی بوده است) اکنون معتقد است: که خط فارسی یکی از آسان‌ترین و بهترین و باصرفه‌ترین خطهای دنیا است. این خط با همین وضع کنونی هم امتیازات خطوط شکل نگاری را دارد و نیز دارای امتیازهای آوانگار است ...)

این هنر اصیل و قدیمی و ملی ایران توجه مردم جهان را بخود معطوف ساخته، تا جائیکه باستان‌شناسان و هنرشناسان از آن تعریفها و تمجیدها کرده‌اند، مخصوصاً خارجیان مقادیر فراوانی از نمونه‌های جالب و ذیقیمت از قطعات مختلفه انواع خطوط ایرانی را با خود برده چنانکه می‌دانیم زینت موزه‌های و کتابخانه‌ها قرار داده‌اند و من

خود بسیاری از مردم هندی دوست خارجی و یا جهانگردانی را که بکشور ما می آیند دیده‌ام که عتیقه‌فروشیها را تفتحص و تجسس کرده تا قطعه یا قطعاتی از خطوط فارسی (ایران) را با بهای گزاف خریداری و در بازگشت به مملکت خود بیادگار ببرند و هنوز هم می‌برند...

باری سابقاً تعلیم خط جزء مواد تحصیلی شمرده می‌شد و خود آنرا بمصدق: الخط نصف العلم علمی بحساب می‌آوردند که هرکس باید از آن بهره‌مند باشد. نوآموزان از بدو تحصیل و آشنا شدن بحروف چه در مکتب خانه‌های قدیم و چه در مدارس الفبای خوش‌نویسی را می‌آموختند، اما چندی گذشت که دیگر نه دولت‌ها بدین هنر پرارزش توجهی کردند و نه برنامه‌ماشینی شدن زندگی و پیشرفت چاپ که لازمه پیشرفت زندگی امروزی بود مجالی بمردم داد که خود در ترقی این هنر والا بکوشند. خوش‌نویسی در مدارس از برنامه حذف گردید و یکباره قلم محوبر آن کشیده شد. تنها در گوشه و کنار کسانی بودند که این هنر ملی را ارج می‌نهادند و آثار گذشتگان را حفظ می‌نمودند.

خوشبختانه اخیراً بهمت وزارت فرهنگ و هنر بتأسیس کلاسهای آزاد خوشنویسی اقدام گردید تا خوش‌نویسان مُبَرَزی تربیت و تحویل اجتماع شود و این خود گامی بود مهم در پیشرفت دوباره این هنر و شاید از این حسن توجه بار دیگر این عروس زیبا از خلوت بدرآید و پرده از چهره‌عالم آرای خود برگیرد.

این جانب که قسمت اعظم عمر خود را در مطالعه و تحقیق این رشته از هنر اسلامی مصروف داشته و تبعاتی در این زمینه کرده‌ام، بعلاوه همواره در اجتماع این گروه از هنروران حاضر بوده و چندین سال هم در تحصیل و تکمیل خطوطی چند علی‌الخصوص نستعلیق و شکسته رنج برده و فی‌الجمله تبجری حاصل کرده‌ام، گواينکه در کتاب تذکره خوشنویسان معاصر و تاریخ مختصر خط و سیر خوشنویسی در ایران بشرح حال و درج آثار هنرمندان عصر حاضر پرداخته‌ام، لیکن بضرورتی که احساس کردم،^۱ بنای تهیه و نگارش شرح حالی جامع و مفید در باب آخرین استاد

(۱) چون عده‌یی از شاگردان مکتب آن استاد و برخی دیگر که مرحوم عماد را می‌شناختند و مناسباتی با او داشتند برحمت ایزدی پیوسته‌اند و بعضی دیگر بعلت کهلوت بکلی دچار فراموشی شده‌اند این جانب دیگر مسامحه‌را در کار تحریر این یادداشت‌ها بحکم الانسان جایزالنسیان جایز ندانسته به تشویق و توصیه دوستان بنگارش این مجموعه اقدام نمودم.

کُل مرحوم محمد حسین سیفی قزوینی (عمادالکتاب) که حق فراوانی بر ذمه استادان اخیر ما دارد و اینان همگی بلاواسطه یا مع الواسطه از شاگردان و تربیت یافتگان آن مکتب فیاض و رب النوع هنر محسوب میشوند، سزاوار دانستم برای تجلیل و ترضیه روح پر فتوح آن بزرگوار به نشر شرح حال وی جداگانه بپردازم تا حرمتی که شایسته و بایسته اوست گزرده شود. زیرا بزرگترین حقشناسی آنستکه آثار گذشتگان را به نحوی مطلوب و درست بآیندگان بسپاریم.

تحت تأثیر این افکار هر وقت که اندک فراغتی رُخ میداد مرا سودای ترتیب این مهم در سر می افتاد و لذا پس از انجام تحقیقات لازمه یادداشت‌هایی را از شرح حال این بزرگمرد تهیه می نمودم و همانطور که سخن رفت سودی معنوی را در اینکار می جستیم که گفته اند: لا یخلوا سواد عن منفعة بنابراین پس از مدت‌ها مطالعه و کسب اطلاعات کافی که از شاگردان و صنا دید فضلا و محققان عصر دامت افاضت‌هم بدست آورده بودم دریافتیم که یادداشت‌هایی که فراهم شده از یک دو مقاله افزون است و جا دارد رساله جداگانه‌یی درین باب فراهم گردد، پس بتدوین این یادداشت‌ها پرداختم و اینک با کمال سرافرازی میتوانم ادعا کنم شرح حال صحیح و نسبتاً کامل این فرد ممتاز هنرمند را که آئینه تمام نمای دوران زندگانی اوست متکی به اسناد و مدارک لازم تهیه نموده و در دسترس ارباب هنر می گذارم، با اینحال اعتراف میکنم که این تاریخچه عاری از نقص نیست و از عهده انجام این امر کماحقه برنیامده، لیکن خوشوقت است که دورنمای روشن از داستان واقعی زندگی او را بخواننده ارجمند عرضه میدارم و امیدوارم با انتشار این مجموعه نفیس که برای علاقمندان بهنر ارزش خاص دارد، ارباب دانش و هنر را نیز ارمغانی پسندیده باشد و مطبوع طبع صاحب‌نظران قرار گیرد.

ضمناً شایسته است همانطور که برای بزرگداشت دانشمندان و هنرمندان و شاعران، در گذشته، وزارت فرهنگ و هنر به ایجاد و یا تعمیر مقابر آنها پرداخته و بدین وسیله نام آنانرا زنده نگاه می دارد، مقبره مرحوم عمادالکتاب نیز که بمناسبت محلی که دارد روبرویرانی میرود مورد توجه بیشتری قرار گیرد و با ساختن مقبره‌یی مناسب نام این بزرگ مرد که مفخر هنرمندان این سرزمین است احیا گردد.

اگر چنین شود رنجی که نویسنده در گردآوری این مطالب کشیده و زحمتی که در این راه بر خود هموار کرده است بمفاد: من صنف فقد استهدف جبران خواهد

در اینجا لازم می‌دانم بفحواى: **من لم يشكر الناس لم يشكر الخالق** سپاس
 بیدریغ خود را بساحت سروران محبوب استادان معظم جنابان آقایان دکتر سید حسن
 صفوی و دکتر سید حسن سادات ناصری دامت برکاتهما العالی و دیگر دوستان بویژه
 آقایان حاج باقر ترقی و محمد علی کریم‌زاده تبریزی و احمد سهیلی خونساری و
 غلامعلی عطارچیان که در تهیه و سایل نشر به یاری نویسنده این سطور برخاستند تقدیم
 میدارد و از پیشگاه خداوند یکتا و دستگیر برای آنان توفیق و سلامت استدعا می‌کند.
 در خاتمه جا دارد اشعاری که تحت عنوان «قلم» سروده شده و با موضوع
 مانحن فیه مناسب دارد نقل کنم و چاشنی مطالب مطروحه سازم تا خوانندگان ارجمند
 نکته‌سنج را حظی وافر حاصل شود.

ای قلم، ای تو همه هستی من	مایه شادی و سرمستی من
روزگار یست که تو یار منی	مونس روز و شب تار منی
جز تو اندر سر من سودا نیست	باکم از حال ودی و فردا نیست
در همه حال توئی در نظرم	از تو روشن همه نور بصرم
گرچه خود از توشکایت دارم	شکوه در حد نهایت دارم
لیک جز تو بدلد اندیشه مباد	غیر النون و قلم پیشه مباد
ای قلم جز بره راست مرو	در پی بیش و کم و کاست مرو
ای قلم حامی محرومان باش	خادم و بنده مظلومان باش
باش آزاده چنان سرو سهی	نی سرافکننده چنان طبل تهی
کوته و نغز سخن گو چون دُر	تا شود زاندرک تو عالم پر
با وجودی که مرا چون جانی	گویمت یکسخن و خود دانی
بشکنی گرتو خیانت ورزی	جز ره صدق و امانت ورزی

ضمناً از آقای یاور همدانی **جزاه الله خيراً من صدیق** که به نویسنده این
 سطور لطفی فراوان دارند تشکر میکنم و برای حسن ختام بنقل دو بیتی که ایشان
 مرتجلاً بمناسبت این تاریخچه سروده‌اند، می‌پردازم

آیا راهجیری رفیق شفیق	که بخت درخشان چو خورشید باد
چونام بزرگان کنی جاودان	ترا نام پیوسته جاوید باد

شمیران— فروردینماه سال یکهزار و سیصد و پنجاه و یک شمسی
 علی راهجیری گیلانی

خط و ارزش آن و مختصری از اقوال مختلفه

تعریف نقطه عبارت است از شکلی که طول و عرض و ارتفاع و بعبارت دیگر بُعد ندارد و تقریباً قطر نقطه از یک میلیمتر کمتر نیست. و گفته شده است که اصل خط نقطه است و از پیوستن چند نقطه و چند حرف خط حاصل میشود و میگویم خط عبارتست از معرفت تصویر الفاظ و بدیگر سخن که نقاشی تصویر صور محسوسه و خط تصویر صور معقوله است.

یکی از نویسندگان قرن اول قبل از میلاد می گوید: سخن صدای روح و خط نقاشی روح است در روزگاران اولیه اقوام و ملل مختلفه خط را که تازه اختراع شده بود چیزی خارق العاده و حتی آنرا امری باعالم فوق بشری مربوط می پنداشتند، چنانکه عبرانیان عقیده داشتند خط را یهوه به موسی الهام کرده و مصریان بقرار قول افلاطون در رساله فدروس خط را آفرید (توت) میدانستند و همچنین یونانیان این اختراع را در زمره کشف آتش شمرده و آنرا اختراع (کادموس) و ویرا در ردیف خدایان می شناختند. مجموعه ای اینگونه اعتقادات و آراء از طرف و ناحیت مردمان نخستین بدین سبب بود که امر نوشتن و کتابت را کاری مرموز و عجیب تلقی کرده و آنرا فی المثل با علوم غیبی و سحر و جادو و طلسمات مرتبط می پنداشتند.

لله در قائله:

خط در ورق دهر بماند صدسال
بیچاره نویسنده که در خاک رود
چه متاعی ارزنده تر از فضل و هنر و تقوی و چه هنری و زینتی برای مرد با
خط برابر است که گفته اند:

خط خوب ای برادر دلپذیر است
چو روح اندر تن بُرنا و پیر است
اگر منعِم بود آرایش اوست
و گر درویش او را دستگیر است

از فرمایشان حضرت علی علیه اسلام است که: **الخط الحسن للفقير مال و اللغنى جمال و للاكابر كمال** یعنی خط خوب برای شخص فقیر ثروت و برای ثروتمندان زیبایی و از برای بزرگان معرفتست. و یا **سَعَةُ الرِّزْقِ فِي حَسَنِ الْخَطِّ مُخْتَصِر** اینکه نیکوئی و زیبایی خط مایه فراخی در آمد و معیشت است و باز از آنحضرت چنین مرویست که فرموده‌اند: **حَسَنُ الْخَطِّ لِسَانُ الْيَدِ وَبَهْجَةُ الضَّمِيرِ**. یعنی نیکوئی خط، زبان دست است و روشنی درون، زیرا که اگر درون (قلب) از کدورات پاکست، خط خوب صادر میشود که گفته‌اند از کوزه برون همان تر اود که دراوست و یا صفای خط از صفای دل است بزرگی دیگر چنین گفته است: **الكلام الحسن مصايد القلوب والخط الحسن نزهة العيون** یعنی سخن نیکو وسیله صید قلبها و یاقوت قلوبست و خط نیکو و زیبا مایه روشنائی چشم است و قوت بچشم رساند و هر که خط خوب ببند خواه خواند و خواه امی به تماشای آن مایل و مبتهج شود و حکیمی دانا و فاضلی متبحر نیز فرموده: **الخط اصل في الروح وان ظهرت بجوارح الجسد**. یعنی خط نیکو و زیبا صفت ذاتی روح است که بوسیله هنر دست آشکار میشود. برآستی بگفته‌ی امیرنظام گروسی: خط زینت ظاهر است و نیکوپیرایه‌ی بی که باید در حسن آن کوشید.

در این باب سخن بسیار است که اختصار را گفتاری چند برگزیدیم:
صاحب کتاب محبوب القلوب آورده که:
هر قلمی خطی نگارد و هر... آورد. خاتم هر کار را در انگشتی کرده‌اند و قبضه تیغه هر فنی را بمشتی کرده‌اند:
هر قلم را بهر تحریر خطی سر کرده‌اند کار باز از بطن نیاید لحن طوطی از زغن دیگری گفته است:

خط حسن جمال مرء **ان كان لعالم فاحسن**
الدرمع البنات احلى **والدرمع النبات ازين**
و دیگر گفته شده است: **احسن الخط ما يقرء**

خط که از شائبه حسن تهی است بهره کاغذ از او روسیهی است
خط چنان به ز قلم راننده که بیاساید از او خواننده

سخنی چند پیرامون خط فارسی

از روزی که بشر صور اشیاء را بر استخوانهای حیوانات و سنگها و دیوارها غارها نقش می کرد، میخواست اندیشه ها و مفاهیم ذهنی خود را نیز بدیگران بفهماند، شاید هزاران سال گذشت تا نیروی فکر و تجربه وی فزونی یافت و از نقاشی کمک گرفت و خط تصویری را بوجود آورد. اما تصاویر قادر نبود ذهنیات آدمیان و اندیشه های درونی آنان را کاملاً نشان دهد. پس از گذشت روزگاری دراز در خط تصویری نیز که روشنگر کوشش بشر در راه ثبت مفاهیم ذهنی وی بود و نقاشی ساده در آن تجلی کرده بود تحولی راه یافت، بدین صورت که تصویرها و اشکال مختصر شد و در آن ها اصلاحاتی بوجود آمد یعنی صورتهایی از خط تصویری به علامت مبدل شد. این مرحله ی پیشرفت خط را که مفهوم نویسی و اندیشه نگاری گویند بایستی کلید بوجود آمدن مراحل دیگر در پیشرفت خط دانست و بالاخره بتدریج در روزگاری دیگر آخرین مرحله که خط الفبائی یا صوتی باشد بوجود آمد.

درباره پیدایش خط الفبائی سخن بسیار گفته شده است که بطور مختصر اشاره بدان می کنیم و می گذریم. بیشتر دانشمندان اختراع خط الفبائی را به فینیقی ها نسبت داده اند. این مردم که از کنعانیان و بازرگانان و دریانوردان چیره دست و آزموده بودند و در قطعه بار یک و کم عرضی از خاک سوریه در کرانه دریای مدیترانه سکنی داشتند ضمن سوداگری هایی که در مدیترانه شرقی و بعد در دریای سرخ یا کشورهای مختلف داشتند رسوم و عقاید از جمله خط الفبائی را که خود وضع کرده بودند رواج دادند. اگر این عقیده درست باشد که این قوم بودند که خط را از صورت نگاری خارج نمودند و صورتی دیگر بدان دادند پس باید منشأ خطوط الفبائی دنیا بغیر از خط چینی که از منشأ دیگر است از همین خط الفبائی اختراعی فینیقی دانست.

اما عقیده برخی دیگر از دانشمندان اینست که خط پیش از فینیقی ها در جزیره کرت موجود بود و دلایلی هم بر وجود خط در این جزیره که در دریای مدیترانه شرقی ست و تمدنی قبل از جنگهای تروا داشته است آورده اند.

در هر حال، خواه خط الفبائی و صوتی از جزیره کرت سرچشمه گرفته و یا بوسیله فینیقی ها اختراع شده و قوم مذکور اخیر نیز از عبری ها اخذ کرده باشند یا نه، و یا بالاخره عقیده برخی دیگر از دانشمندان و محققان را درست بدانیم که اختراع خط الفبائی بوسیله فینیقی ها افسانه یی بیش نیست. هر چه باشد، خط یکی از مهمترین

اختراعات بشر است که از خط تصویری مایه گرفته است و اگر این سفیر ضمیر و این پدیده بزرگ ابلاغ معانی نبود ذهنیات انسان بیادگار نمی ماند و میراث تمدن پیشینیان با خلاف آنان نمی رسید. پس تمدن و فرهنگی که هست بدون تردید مدیون اختراع خط است.

بگمان نویسنده چون در اسلام بععلی که در جای دیگر بایستی درباره آن سخن گفت مجسمه سازی و نقاشی یعنی کشیدن تصویر آدمی منع شده بود شاید این نهی شرعی خود یکی از عللی بود که کسانی که شیفته صنایع ظریفه بودند و حس زیباشناسی که در تمام مظاهر زندگی آدمیان آشکار است در آنها قوی بود درصدد برآمدند در مقابل آن نهی شرعی درصدد نیکو نوشتن خط و پدید آوردن اقلامی زیاد از یک خط مادر برآیند و اندک اندک حسن خط توجه عموم مردم را در دوران اسلامی بخود جلب کرد و چنان شیفته بدان شدند که آن لذت روحی را که باید در نقاشی که ارتباطی استوار با خط داشت بیابند درین فن ظریف یافتند تا آنجا که خط را میوه قلب و ریحان روح خواندند. آری توجه مخصوص و پیوند محبت بدین پدیده ظریف بود که خطاطان هنرمندی پیدا شدند و خط ابتدائی و محدود را بصورت های دلکش درآوردند و قلمهای تازه و متنوع از آن پدید کردند.

در اوائل خلافت عباسیان (حتی در اواخر خلافت بنی امیه) کسانی بودند که نیکو می نوشتند ولی در دوره ی مأمون نویسنده گی آب و رنگی تازه تر یافت و خطاطان زیادی پیدا شدند که در نیکو ساختن خط بمسابقه می پرداختند و خط کوفی را به بیست شکل و قلم درآوردند اما دیری نگذشت که ابوعلی محمد معروف بابن مقله وزیر سه خلیفه المقتدر بالله والقاهر بالله والراضی بالله^۱ در خط اصلاحاتی کرد و شاخه های فراوانی چون: ثلث و— ریحان و— محقق و— توقیع و— رقا و... از آن برآورد، که مورخان قدیم اقلام متداول را اقلام سته یا خطوط اصلی نامیده اند و شاعری اسامی خطوط سته را بر سبیل اجمال در یک بیت چنین آورده است:

طومار و محقق و رقا و ریحانست تسخ است که ثلث او بتوقیع نوشت

(۱) — ابن مقله در دوران این سه خلیفه سه بار وزیر شد و سه بار قرآن کریم را بخط خود نوشت. وی که گویا طبعی تند داشت بواسطه سعایت دشمنان بامرالراضی بالله محبوس شد. دست راست او را بر پند و سپس زبانش را قطع کردند مرانجام بسال ۴۲۸ هجری در زندان درگنشت. گرچه برخی ابن مقله را مخترع خط نسخ نوشته اند اما این نسبت درست نیست زیرا خط نسخ و کوفی در اوائل اسلام وجود داشت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
 عَلَّمَ الْقُرْآنَ
 بِمَا نَصَرَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بِمَا نَصَرَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَأَلْعِزِّيكَ إِنَّ قُلْتَ كَفَاءُ مِنَّا
 وَمَا لِي بِكَ إِنَّ قُلْتَ أَسْتَفْهِمُ

شَفَعْتُ لَكَ عَلَى اللَّهِ

وَكَاذِبُ غَائِبَةٍ إِلَيْكَ فِي الْأَيَّامِ لَا يَسْبُوحُ لَكَ إِلَّا الْحَدُّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو إِلَّا فَضْلَهُ وَلَا أَخْشَى إِلَّا عَدْلَهُ
وَلَا أَعْمِدُ إِلَّا قَوْلَهُ وَلَا أَمْسِكُ إِلَّا بِحَبْلِهِ يَا سَجْبُ

يَا ذَا الْعَفْوِ وَالرِّضْوَانِ مِنَ الظُّلُمِ وَالْعُدْوَانِ وَ
مِنْ غَيْرِ الزَّمَانِ وَتَوَارِ الْأَحْزَانِ وَمِنْ انْقِضَاءِ الْمُدَّةِ

فَبَلِّ النَّاقِبِ وَالْعُنَى وَإِيَّاكَ اسْتَرْشِدُ لِمَا فِيهِ

الصَّلَاحُ وَالْإِصْلَاحُ وَيَا سَتْعِينَ فِيمَا يَفُزُّنُ

بِهِ النَّجَاحُ وَالْإِنْجَاحُ وَإِيَّاكَ ارْتَعِبْ فِي لِبَاسِ الْعَافِيَةِ

وَنَمَائِمِهَا وَشُمُولِ السَّلَامَةِ وَدَوَامِهَا وَأَعُوذُ بِكَ

كَتَبَ الْعَبْدُ الْخَالِجُ أَفْكَ ابْنُ الْعَلَاءِ الْعَلِيدِ الْمَجْلَانِي فِي ذَا الْحُلَاظَةِ

قَالَ سَيِّدُ الْأَوْلِيَاءِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ

السَّلَامُ لَا يَبْرُكُ النَّاسُ شُعْبًا مِنْ أَمْرِهِمْ

لَا يَنْصِلُاجُ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فُخٌّ لِّلَّهِ عَلَيْهِمُ

مَا هُوَ أَضَرُّ مِنْهُ وَفَالَ رَبُّ عَالِمٍ قَدْ فَتَلَهُ

جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ كُتُبُ الْعَالَمِينَ

گذشته از استادانی که نامشان مانند آثارشان بواسطه بروز حوادث بسیاری که بر این مرز و بوم روی داد از میان رفت نوابی بسیار از پیشینیان چون میرعلی تبریزی، یاقوت مستعصمی، بایسنغر، میرعماد و... پیدا شدند که هر یک در خوشنویسی برای خود سبکی استوار و محکم بوجود آوردند و بسهم خویش تغییرات و اصلاحاتی هم در خط بعمل آوردند.

خوشنویسی مخصوص طبقه‌ی خاص از مردم نبود بلکه امری بود ذوقی که برای همگان شرکت در آن ممکن بود سلاطین و اُمرا نیز مانند طبقات دیگر همگی بحسن خط توجه داشتند و یکی از مواد برنامه دروس آنها آموختن قواعد خط و سعی در نیکو نوشتن بود. از همان روز نخست که امیرزاده‌ی را بمکتب میفرستادند و لوح سیمینش برکنار می‌نهادند میخواستند علاوه بر این که دانش‌های زمان خود را فرا می‌گیرد از خوشنویسی هم بهره‌ی کافی برگیرد. مثلاً سلطان اوپس جلایری از حُسن خط بهره‌ور بود عضدالدوله فنا خسرو پسر رکن‌الدوله که از اعظام سلاطین نامدار بود علاوه بر فضائلی که داشت مدتی نزد برادر ابن مقله وزیر شهید تعلیم خط میدید.

شمس‌المعالی ابوالحسن قابوس وشمگیر که از اُمرای سلسله‌ی آل زیار و بانواع فضائل و کمالات آراسته بود در حسن خط از مشاهیر خوشنویسان روزگار خود بود. صاحب ابوالقاسم اسماعیل بن عبا دکه خود دست پروده وزیر دانشمندی چون ابوالفضل بن عمید منشی وزیر مشهور رکن‌الدوله دیلمی بود مدتی برای تعلیم خط در خدمت حسن بن مرزبان گذرانیده بود چندی وزارت مؤید الدوله و فخرالدوله را داشت. این وزیر دانشمند بتازیان بیشتر از ایرانیان علاقه داشت و همواره نژاد تازی را برمی‌کشید و از دیدن هم‌میهنان خویش تنفر داشت و بقول خود دشمن مجوس بود و نگاه بآئینه نمی‌کرد مبادا روی مجوسی را به‌بیند. همین وزیر که در علوم و معارف قرن چهارم سرآمد دیگران بود هرگاه خط شمس‌المعالی را می‌دید میگفت: هذا خط قابوس أم جناح طاووس. یعنی، این خط قابوس است یا بال طاووس؟

سلطان بایسنغر^۱ فرزند شاهرخ و نوه امیر تیمور گورکان مردی بود که در فنون

(۱) — این پادشاه دستنوشته‌های ارزشمندی از قرآن و سایر کتب مهمه به رشته تحریر درآورده و خود به نقش و نگار صفحات آن پرداخته و در نگهداری آنها جهدی به سزا داشته است. چندی از سلاطین ادوار بعد بارها کتاب قرآن را در طول زندگی خویش رونویس کردند. گویند ابراهیم غزنوی هر سال دو جلد قرآن بدست خود مینوشت و به مکه اهدا مینمود.

بسیاری دست داشت و در خطوط متداوله بخصوص خط ثلث ماهر و توانا بود و بواسطه مهارتش در این نوع خط ویرا یکی از چهارتن ارکان اربعه کاخ خطوط دانسته‌اند که سه تن دیگر این کاخ میرعماد قزوینی ملقب به عمادالملک در خط نستعلیق و میراحمد نیری در خط نسخ و درویش عبدالمجید طالقانی در خط شکسته بودند از صفحات بزرگ قرآنی که از بایسنغر بر جای مانده مهارت و چیره دستی وی در خط ثلث کاملاً آشکار است. چنانکه نوشته‌اند وی مؤسس زیباترین شیوه خطی در امر کتاب نویسی در ایران بوده و چهل تن کاتب و خطاط در حمایت وی باستساخ کتب می‌پرداختند و او آنها را بمنظور پیشرفت علم و هنر مشمول عنایات خود قرار میداد و هنرمندترین استادان خط و تذهیب را نزد خود نگاه می‌داشت. از سلسله‌ی صفویه شاه طهماسب اول صفوی^۱ که شاهی دانش دوست و هنر پرور بود و خطی بس نیکو داشت و مخصوصاً در خط ثلث و نسخ و نستعلیق دستی تمام داشت و اوقات فراغت را در خوشنویسی می‌گذرانید و به نقاشی نیز مایل بود. شاه عباس اول و دوم صفوی نیز نستعلیق نویس بوده است.

از شاهزادگان این سلسله کسانی مانند سام میرزا (فرزند شاه اسماعیل اول پادشاه صفوی و برادر شاه طهماسب صفوی است) نستعلیق را خوش می‌نوشت و تذکره تحفه‌ی سامی از مؤلفات اوست شعر هم میگفت و احاطه بادبیات فارسی نیز داشت و ابراهیم میرزا که در خطاطی سرآمد خطاطان بود و بهرام میرزا که بگفته‌ی صاحب خط و خطاطان نادره جهان و اعجوبه کیهان بود و پدر وی نیز حسن شهرتی بکمال در خوشنویسی داشت. در دوران قاجاریه گذشته از فتحعلیشاه که برآستی نستعلیق را خوب می‌نوشت، پسران وی از جمله عباس میرزا و دخترانش ام سلمه و ضیاءالسلطنه و پسرش میرزا اسمعیل قاجار نیز دارای خط نستعلیق عالی بودند و بخطاطی افتخار میکردند. محمد شاه قاجار (پدر ناصرالدین شاه) و پسرش میرزا محمدتقی قاجار رکن الدوله از حسن خط نستعلیق بمرتبه‌ی قابل قبول بهره‌ور بودند. ناصرالدین شاه که علاوه بر نقاشی در خط شکسته که آنرا نزد میرزا محمد رضا کلهر قدوةالکتاب مشق کرده بود دارای سبک و شیوه‌ی خاص و مستحسن بود و خط ریز را نیکومی نوشت. مظفرالدین شاه هم نستعلیق را خوش مینوشت. و چنان بخاطر دارم که سابقاً دو قطعه از خطوط سیاه مشق آن مرحوم را در مجموعه‌ی مرحوم احمد هرمز دیده‌ام.

(۱) — فرزند شاه اسمعیل بوده است. (خود شاه اسمعیل نیز ثلث نویس بوده است)

خط ثلث بقلم شاه اسماعیل اول صفوی



یا کشد یاز لطف بخشاید

لراومه فستحه شاه

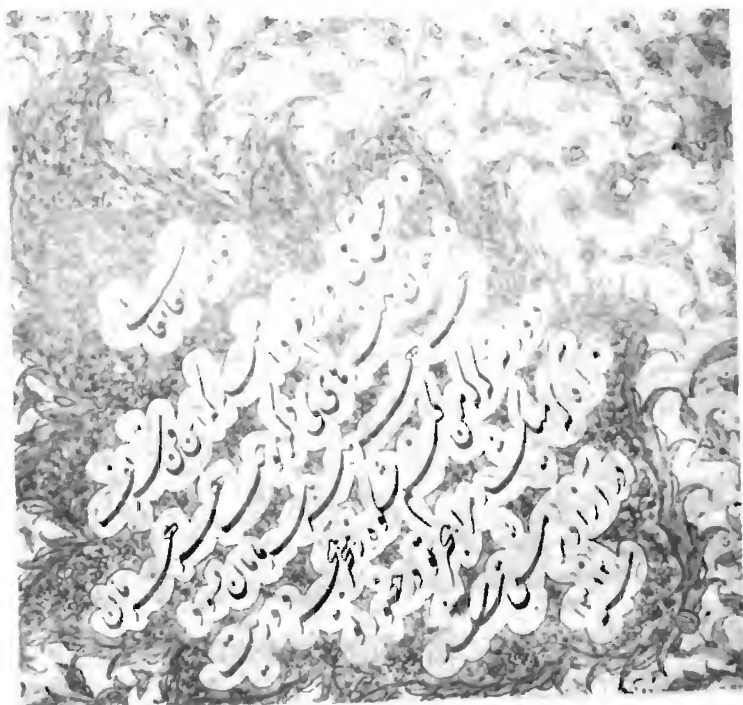
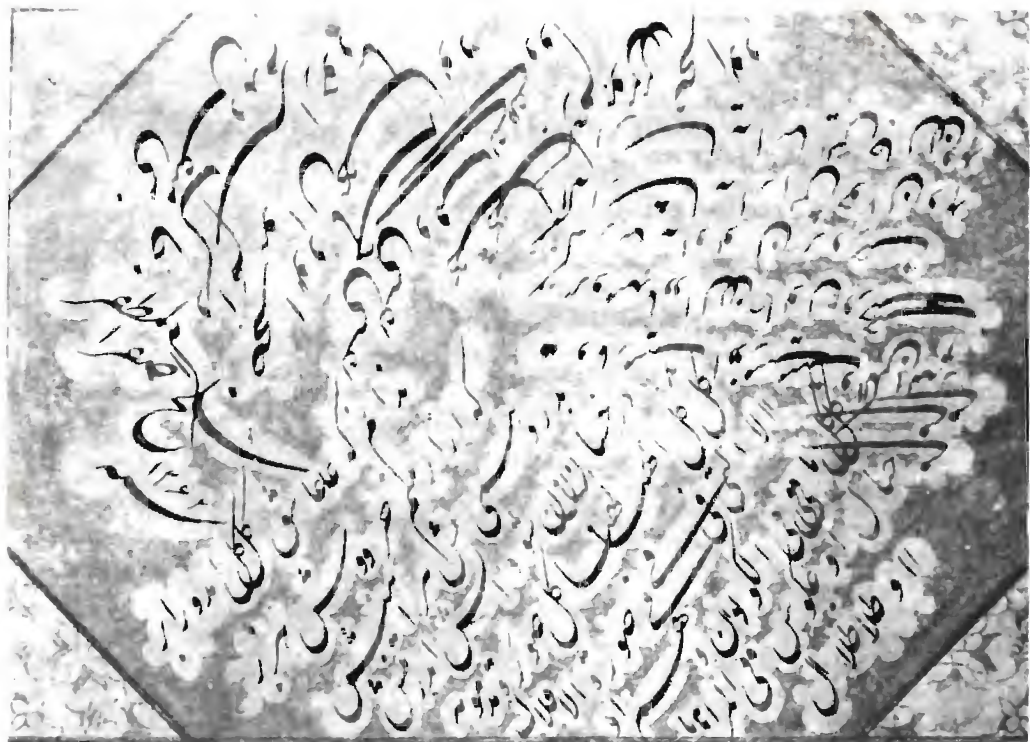
بند و ارامدم بر بهارش

قاجار نے شہ

انکہ یہ سچم میخ و خاقان

مضان مبارک

از دل و جان شدم خریدارش



در این دوران شاهزادگان، وزراء، اُمراء، منشیان درباری و استادان بسیاری بودند که اکثرشان خوشنویس و خوش خط بودند^۱ و قواعد خط نویسی را کاملاً مُراعات میکردند و هنرمندان را نیز تشویق مینمودند.

از رجال خوشنویس این دوره هم چندتن را نام میریم:
ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که در خط شکسته نویسی استاد بود. حسنعلیخان امیرنظام گروسی و عبدالمجید میرزا عین الدوله و علی خان امین الدوله، این سه نفر شکسته تحریر را خوب مینوشتند، مخصوصاً شخص مذکور اخیر درین خط صاحب مکتبی شد که برخی از وی پیروی و تبعیت میکردند (و معدودی هم از امیرنظام) وانگهی روش امین الدوله مقبول بیشتر اهل فن بود. نام میرزا ابوالحسن خان فروغی (برادر کهنتر محمدعلی فروغی ذکاءالملک) فراموش شده، وی که نستعلیق نویسی را از مرحوم میرزا رضای کلهر فرا گرفته بود آنرا بشیوهی استاد خود بسیار با قواعد و تعلیم می نوشت و سرانجام بنام احمد قوام السلطنه میرسیم که وی علاوه بر مهارتی که در شکسته تحریر داشت نستعلیق را بسبک میرعماد قزوینی — عمادالملک مینوشت.
در تاریخ خوشنویسی بنام بسیار کسان از گذشته دور و نزدیک برمیخوریم که هر یک در واقع از برجسته گان و نوابغ جهان خط بوده اند و نام آنها در کتب مربوطه بفرآوانی یاد شده است.

تاریخ خط و خوشنویسی تنها شامل نام مردانی نیست که در ایران زمین میزیسته اند بلکه بسیاری از خطاطان ایرانی بودند که بسرزمین های دیگر مانند هندوستان هجرت کردند و با استقبالی که از آنها شد خوشنویسی را در آن سرزمین ها رواج دادند و بسیاری از این استادان معروف خط، در دربار سلاطین و امرا مورد توجه شدند ما نام هیچیک از آنانرا نمی بریم که این موضوع بیش ازین بدرآزا نکشد.
علاقمندان بدین گونه مطالب می توانند نام و کیفیت زندگی و هنر و سبک هر یک از آنانرا در نویسندگی و خطاطی، در کتب مربوط بتاریخ خط و خوشنویسان بخوانند^۱.

-
- (۱) — در قرن سیزدهم بمناسبت توجه و تشویق، استادان بی شماری که از حد احصاء خارجند در قلمرو هنر خطاطی پای برعرصه هنروری نهادند که اسامی بعضی از آنان در کتب مربوطه مندرج است مانند: تذکره خوشنویسان معاصر و تاریخ مختصر خط و سیر خوشنویسی تألیف و نگارش نویسنده همین سطور — و احوال و آثار خوشنویسان: دکتر مهدی بیانی و غیره.
(۲) — مانند: تذکره خوشنویسان معاصر — و تاریخ مختصر خط و سیر خوشنویسی در ایران

باغبان کز خر و زری صحبت گل با پیش بر خانی بخران
مسلماً با بدین عهد مایه ان

ما محمدی در حواس ما سرا ابد آید
میرودم از سر حشر و عذاب

کبریا برادر پدر ملایک است

خداوند برادر پدر ملایک است

خداوند برادر پدر ملایک است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

ای بحر کف تو چون اطل پست
یحرر

فرخنده آبها لبها منبت علی بن ابی طالب علیه السلام

کشتی آینه آینه آینه
کشتی آینه آینه آینه

کربلای معلی
کربلای معلی
کربلای معلی

دست در دست
دست در دست
دست در دست



از خطوط چلیپانی ممتاز مرحوم آقا محمد رضا لاریجانی (معتقد الکتاب) است

فصل که است همت کعب زینت علم شاه زاده
 در خرم نور علیات عیالات است که در جیب زینت که در
 علم شاه زاده است بهر داد و بدست زرد حکمت خود و صفت که در
 در علم و ادب بهر لایه است که در غایت کار که در علم
 و علم بهر قدرت علم همراه آنی نام و نام هر آنی است و در
 علم و در علم بهر در علم و در علم بهر علم بهر علم بهر علم
 و در علم بهر علم بهر علم بهر علم بهر علم بهر علم بهر علم
 در علم بهر علم بهر علم بهر علم بهر علم بهر علم بهر علم

این یادداشت که بخط مرحوم میرزا علیخان
 امین الدوله میباشد، شیوه و یرا در نوشتن خط
 شکسته نشان میدهد

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or letter. The text is written in a cursive style and is arranged in approximately 15 horizontal lines across the page. The ink is dark, and the paper appears aged. The text is written in a cursive style, likely from the 17th or 18th century. The lines are somewhat irregular, following the natural flow of the writing. The text is written in a cursive style, likely from the 17th or 18th century. The lines are somewhat irregular, following the natural flow of the writing. The text is written in a cursive style, likely from the 17th or 18th century. The lines are somewhat irregular, following the natural flow of the writing.



مازلت تکتب فی التاریخ مُجتهداً
حتی رایتک فی التاریخ مکتوباً

شرح حال عمادالکتاب:

آخرین استاد مُسلم قلم نستعلیق در نیم قرن اخیر استاد کل مرحوم میرزا محمدحسین سیفی قزوینی ملقب به (عمادالکتاب) از خاندان سیفی قزوینی است^۱ که بلا شبهه بر تمام خوشنویسان عصر خود فضل تقدم پیدا کرده و اینک شرح حالش مورد بحث و مطرح است. وجه تلیق^۱ این استاد خط این چنین بود که مشارالیه باصرار و ابرام سالارالدوله و امیربها در جنگ و چندتن دیگر بکتابت شاهنامه فردوسی برگزیده شد. این خدمت را به نیکوئی پذیرفت و انجام داد و پیاس اهمیت این کار از طرف مظفرالدین شاه به عمادالکتاب ملقب گردید.

او فرزند میرزا محمد قزوینی است که در قزوین شغل قباله نویسی مشغول بوده است. محمدحسین این مرد تاریخی خط در روز بیست و پنجم فروردین سال

-
- (۱) — عمادالکتاب در صفحه ۲۱ سطر ۱۳ کتابچه‌یی که شرح آن بعدها داده خواهد شد راجع به نسبت خود چنین می نویسد: میرعماد (خوشنویس معروف زمان شاه عباس کبیر) همشهری بنده از سادات حسنی و سیفی قزوینی بوده و بنده نیز از طرف مادر نَسَبم بسادات سیفی قزوین میرسد و بهمین مناسبت نام خانوادگی سیفی است (برای اطلاع بر زندگانی میرعماد به صفحه ۱۲۵ مراجعه شود)
- (۲) — عمادالکتاب نیز بشرحی که در اشعار زیر آمده، فرمان شاه را اجابت کرد و بنوشتن شاهنامه پرداخت و روزانه یک و حداکثر دو صفحه از آنرا که هر صفحه ۶ ستون و در هر صفحه ۱۹۸ بیت جا می گرفت می نوشت و هر صفحه را بیول آروزگاران ۱۵ ریال دریافت می نموده. و این کار در حدود کمتر از سه سال بطول انجامیده و از آقای میرزا محمدخان فرزیب که از شاگردان درجه اول آن مرحوم و در حال حاضر حیات دارند شنیدم که اعطای لقب (عمادالکتاب) از طرف مظفرالدین شاه بوی بجهت اتمام کتابت شاهنامه مزبور بخط و قلم سحر او بوده است. —>

اما دربارهٔ پیشرفت وی در خوش‌نویسی بایستی گفت در اوآن کار در قزوین
بفرا گرفتن فن خط اشتغال داشت. معلم نخست وی درین فن شناخته نشده. در هر
حال در مکاتیب موجوده که از او باقیمانده است از میرزا محمدعلی خوشنویس
قزوینی نام میبرد که گویا یکی از استادان وی در خوشنویسی بوده است.

نامبرده قبل از دوره مشروطیت از کاتبان وزارت انطباعات بوده و از سال
۱۳۱۷ قمری بسمت کاتب در آن جا اشتغال داشته است. در دوره سلطنت سلطان
احمدشاه قاجار هم مدتی در وزارت داخله با سمت منشی گری بخدمت مشغول بوده و
با وجود داشتن این سمت در همان زمان معلم مشق خط سلطان احمدشاه هم بوده
است. وی که دبیری بود فاضل و منشیی فحل و مترسلی مرتجل مقالاتش دل و دیده
را راحت و لذت می‌بخشید، و در فن تاریخ مطلع و در شعر و انشاء و غیر هم من الفنون
و الفضایل زبردست بود. این مرد بیشتر اوقات عمر خود را بکتابت و تعلیم خط طی
کرده و از خطاطان پر کار و ورزیده بشمار می‌آمده است. و از جمله اطفال عده‌ای از
رجال دوره احمدشاه نیز از متعلمین وی محسوب می‌شده‌اند.

وی در کمیته مجازات^۱ که بسال ۱۳۳۴ قمری باتفاق، میرزا ابراهیم خان
منشی‌زاده. اسدالله خان ابوالفتح‌زاده. مشکوة— میرزا علی اکبرخان ارداقی.
رشیدالسلطان (پسر حسینقلی خان خلخالی). کریم دواتگر. احسان‌الله خان. سید
مرتضی. اکبرخان و عده‌ای دیگر تشکیل گردیده بود و دو نفر اولی آنرا اداره میکرد،
وارد شد. عمادالکتاب بیانیه‌های کمیته نامبرده بالا را می‌نوشت. بسال ۱۳۳۵ ق—
که از طرف دولت اعضای این کمیته دستگیر شدند، عمادالکتاب نیز گرفتار و مدتی
در زندان محبوس شد و زمانی هم در قم تبعید و تحت نظر بود^۲

عمادالکتاب شرح گرفتاری‌ها و حبس‌های خود را در دفتر خاطرات^۳ خود
یادداشت کرده است و ما عیناً سه فقره یادداشت‌های او را که یکی مربوط بسال

(۱) — برای اطلاع از علت و چگونگی تشکیل کمیته مزبور و دانستن هدف آن رجوع شود بکتاب
تاریخ قاجار تألیف علی اصغر شمیم همدانی

(۲) عمادالکتاب در این شعر نیز اشاره بتاریخ آغاز این گرفتاری میکند:

سیصد و سی و پنج بعد هزار اوفتادم به حبس با تن زار
جرم چو بود وطن‌خواهی خواه و تحقیق کن اگر خواهی

(۳) — الواح و اوراق خاطرات مزبور متعلق باقای محمد صانعی است

۱۳۳۶ قمری و دیگری مربوط بسال ۱۳۳۷ هجری قمری است از دفتر مزبور درین جا می آوریم:

بگناه عضویت کمیته مجازات، در روز یکشنبه بیست و دویم ماه شوال سنه یک هزار و سیصد و سی و پنج گرفتار نظمیه شدیم از آنجائیکه بنده و میرزا علی اکبرخان (ارداقی) جز سعادت وطن محبوب خود ایران هیچ منظور و مقصودی نداشته و از حرکات جاهلانه و خودسرانه سایرین متنفر و متاذی بودیم لهذا این گرفتاری را گرچه باعث زحمت و خسارت کلی بود با حسن وجوه تلقی کرده راستگوئی را که یکی از خصائل فطری ما دو نفر است بر طبق اخلاص گذارده و حقیقت را گفتیم و در ليله چهاردهم محرم الحرام که دیشب بود. شکر ت یا مولی که از قید محاکمه و استنطاق جستیم همیشه حضرت سبحان را حامی خود دانسته و میداند. مشقه فی السجن یوم پنجشنبه چهاردهم محرم سنه ۱۳۳۶ العبد عمادالکتاب محمد حسین بن محمد قزوینی.

هوالملک العزیز

امشب ليله هیجدهم ماه ربیع الثانی و ماه هیجدهم گرفتاری این بنده هیچ نیر زنده است در تاریخ بیست و دویم ماه شوال با یگانه دوست خود جناب ارداقی و جمعی دیگر گرفتار و در سیاهچال شوم نظمیه تا نه ماه محبوس و از هستی ساقط شدیم بالاخره در هفدهم ماه رجب سال بعد در بحبوحه مجاعه و قحطی ما را انتقال داده و بخانه برده در زیر فشار مراقبت مأمورین نظمیه نگاهداری کردند و پس از سه ماه و نیم مجدداً همه متهمین کمیته مجازات را گرفتند. در روز دوشنبه هیجدهم ذی قعده میرزا حسینخان ورشیدالسلطان را مصلوب کردند، ابوالفتح زاده و منشی زاده را تبعید بکلات و در بین راه خراسان تیر باران کردند. من فقیر و آقا میرزا علی اکبر ارداقی را به پنج سال حبس محکوم و هنوز با سوء حال گرفتاریم. العبد عمادالکتاب غفر ذنوبه ۱۳۳۷ ق.

پروردگارا تو خود از مذاکرات ناحقانه و طرز سلوک امروزه مسیو و ستهل واقف و از نسبتهای دروغ ظالمانه که بمن مظلوم و محبوس داد مُستحضر میباشی پس از هیجده ماه حبس و ذلت و بدبختی و آن همه تحقیقات دقیقه تازه امروز میگوید شما طرفدار مُستوفی زاده هستید و قبل از گرفتاری برای او کار

[illegible]

سرچم فحمان در استنار و علم حضرت بدو راه و درو درده و بالاخره پنا اکر اکر مضرب و خط حضرت آورده اند

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

میرزا محمد علی شهبازی و یارانش
میرزا محمد علی شهبازی و یارانش

سید محمد علی

مکتبہ اسلامیہ
لاہور

سحررید و ... هم اگر مستخلص بشوید برای او کار خواهید کرد و نیز اظهار نمود که شما برای استفاده شخصی و پول گرفتن از مردم این اقدامات را کرده‌اید. خداوند من محبوس و در بیغولۀ شوم ادارهٔ نظمیهٔ مقهور بغض و کینهٔ جاهلانه بی اساس این مرد اروپائی هستم من بیچاره را در تنگنای مقبره استبداد خود جا داده و از این قبیل مزخرفات میگوید و مرا طرفدار عمر و زید می‌شمارد. بارالها، کریم، کردگارا، من در مقابل سیلهای دهشتناک زندگی بر باد ده گیتی صبور و در جلو حوادث گوناگون گردون بردبار و بتمام مصائب روزگار ساخته مقدرات خود را بشأن و عظمت و جلالت تو سپرده‌ام. تو خود شاهد حال و گواه احوال من بیچاره هستی که من طرفدار اشخاص نبوده و یکدینار استفاده شخصی نکرده و با صمیمیت شایان تقدیری برای وطن عزیز خود قیام نموده‌ام. رفتار جاهلانه و گفتار بیحقیقت این شخص کمرم را خم کرده و مرا مبهوت و جگرم را سوزانید. آخ آخ که دلم بدرد آمد و در زیر بار حرکات مستهزانهٔ این مرد جابر و ظالم بکلی از زندگی بزار و اعضا و جوارحم مرتعش گردید ای معبود بی‌زوال، ای منتقم حقیقی تو خود ترحم و تفضل فرما و این فقیر را از این مذلت نجات ده. والسلام دویم ماه ربیع الثانی نزدیک ظهر پس از مراجعت از نزد رئیس تشکیلات در محبس نوشته شد العبد المذنب عمادالکتاب ۱۳۳۷ قمری.

در تحقیقاتی که در شرح احوال این استاد می کردم، علاوه بر دو فقره نامه که در صفحه‌های قبل ذکر شد بچند فقره دیگر از مکاتبات و نامه‌های وی دست یافتم که یکی از آنها را به سلطان احمدشاه قاجار بمنظور اثبات بی گناهی خود و طلب عفو و بخشش و استخلاص از زندان نظمیه^۱ (نام شهربانی در آن ایام) نوشته و ممضی و ممهور ساخته

(۱) — بعد از سپری شدن دوره داروغه خانه‌ها که بتوسط شبگردهای محلات بمنظور حفاظت از اماکن کوی و برزن‌ها اداره میشده، نظمیه جایگزین آن شد. و سپس در عهد رضاشاه نام نظمیه به شهربانی تبدیل شد.

خلاصه در تاریخ ۱۳۳۲ قمری مطابق با ۱۲۹۲ شمسی که سردار همایون رئیس نظمیه وقت استعفا داد نظمیه زیر نظر مستقیم مستشاران سوئدی قرار گرفت و وستدهل یا (و یستاهل) که سمت رئیس مستشاران سوئدی را داشت رئیس آن گردید.

تاریخ تشکیلات نظمیه توسط مأمورین سوئدی اول سرطان ۱۲۹۲ شمسی — ۱۳۳۲ قمری است و تاریخ انقضای خدمت آنان نهم جدی ۱۳۰۲ شمسی — ۱۳۴۲ قمری است که این ایام قبل از سلطنت رضاشاه پهلوی بوده است. و بدین ترتیب سوئدیها مدت ده سال و چهار ماه در ایران مشغول کار بودند که در ایام سلطنت پهلوی ازین سرزمین خارج شدند و نظمیه تحویل ایرانی‌ها گردید.

و بعرض رسانیده و نامه های متعدد دیگر نیز بمقامات مختلفه نوشته است.
چون این نامه ها نمونه ی خط و انشاء آن مرحوم و روشنگر مباحث این تاریخچه
است، لهذا نخست عریضه ای که به عنوان احمدشاه نگاشته بمناسبت اهمیتی که
داشته کلیشه کرده و سپس دو فقره دیگر را در این جا نقل می کنیم:

مقام مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه

«اعلیحضرتا: جنبه نفسانی بشر از ضربه های شدیدی که بجسم انسانی
وارد میشود، نمی تواند متألم نگردد، ولی صدمات عارضه ما همینکه بقلب
میرسد فوراً یک بارقه مشتعلی مانند برق او را آتش زده و در مدت نه ماهه حبس
که مونس ما فقط فکر ما و در یک سکوت مطلق محاط بودیم، این ترنم ملایم
مخفی را بهتر و صریحتر می شنیدیم که: وطن چه کلمه شیرین و چه لفظ
محبوبی است. اقا از طرف دیگر ذائقه ما هیچوقت نتوانست این تلخی را
فراموش کند که نمیتوانیم بیگناهی خودمان را بهموطنان خود مدلل خصوصاً
پاکی عقیدت و نیت خود را بسریر مقدس شاهانه معروض داریم!»

با وصف این تشقی خاطر و تسکین قلب یک عده اشخاص مقیدی که
ذرات وجود آنها با مواد بسیطه آزادی ایجاد شده یک تصور لطیفی بود که میل
داریم باستحضار خاطر مقدس ملوکانه برسانیم که: مدت حبس ما دو مرحله را
ظی نمود که اولی شدیدتر و قسمت دویم بالنسبه خفیف تر بود یعنی در ایام اولیه
که در بهای محبس ما مسدود و سیر نظر ما بیک تنگنای محقری محدود بود با
یک نظرهای دقیق معنوی همیشه یک موجود مقدس و یک هیکل مهربانی را
میدیدیم که با کمال شفقت دست نوازش و دلداری بر سر ما کشیده و با یک
آهنگ دلنوازی مصائب و شداید قلبی ما را تخفیف و در همان ایام باین مونس
معنوی مأنوس شده بهتر و واضحتر شناختیم که این مادر مهربان وطن است و تا
چه اندازه نسبت بفرزندان صدیق باوفای خود شفیق و دلسوز میباشد. و اقا در
مرحله دویم که در بهای محبس ما باز و برای هر یک، یک قسمت کوچکی از
لوحه دلربای سپهر منظر شده بود دیدیم اگر چه دست ما از دامن دولت متبوعه
خود کوتاه و هیچگونه دست رسی بهموطنان محبوب خود نداریم اما با یکوسیله
دیگر میتوانیم پاکی عقیدت و بیگناهی خودمانرا بخارج از محوطه محبس

برسانیم، یعنی احساس نمودیم که ذرات کاینات مملو از حقیقت خصوصاً قسمت بالا تر ابداً آلوده بدروغ. و دورویی. و تقلب نشده پس ما میتوانیم حقیقت و پاکی نیت خودمان را باین ذرات پاک سوار کرده و در فضای وطن منتشر و بیابگاه مقدس شاهانه برسانیم چنانکه انعکاس همین اقدام بود که بیگناهی و مظلومیت ما را بافکار عمومی معروض و بیچارگی یک عده اشخاص خوش قلبی را کاملاً جلوه گر نمود. شاهنشاه نابرده رنج گنج میسر نمی شود ما خوشوقتیم که در ازای این همه محنت و مصائب ناهموار که نتیجه آن ما و فامیل ما را در خاک سیاه جالس و بیک پرتگاه عمیق نیستی نزدیک کرده است برای سعادت آتیه این گنج شایان را که عبارت از جلب توجه سلطان محبوب و هموطنان عزیز خودمان است تحصیل کرده ایم.

تاجدارا، خوشوقت تر اینکه بعلاوه تحصیل یک چنین سرمایه بزرگ یک چیز مخفی و یک موضوع مهم مستوری را طبیعت بافکار عاقله و انظار ایرانیان عرضه داشته و مبرهن نمود که گناه ما فقط پاکی نیت ما یعنی ما یکعده مردمی بودیم که با یک قلب پاک، و وجدان مجرد بی آرایش شاه خود. و تاج و تخت سلطنت خود و استقلال وطن عزیز خودمان را صمیمانه دوست داشته و آرزو داشتیم که وارث و جانشین داریوش ما بین سلاطین محتشم دنیا سرفراز و مفتخر باشد. اعلیحضرتا ما هیچ نمیدانیم حکومت وقت از چه نقطه نظر اینهمه مدت به ادامه بدبختی ما راضی شده هیچگونه رقت و ترحم بروزگار اسف اشتمال ما نفرمودند اینک که از تفضلات الهی و مساعدت هموطنان عزیز خودمان که متکی و مستظهر بتوجهات اعلیحضرت اقدس شهر یاری است حبس غیر قانونی ما بیک وضع آزادتری تبدیل شده است بعد از تخفیف حالت بُهت و تأثرات تعجب آمیز اینمدت به پیشگاه مقدس ملوکانه معروض و آرزو میکنیم زودتر این نیت و عقیده خالص ما بافکار عمومی عرضه شود که محبت و علاقمندی ما نسبت بتاج و تخت آن اعلیحضرت و وطن محبوب خودمان همان است که بود و ما استقلال وطن را صمیمانه دوست داریم.»

«محمدحسین عمادالکتاب»^۱ محلّ مهر

(۱) - اصل این نامه متعلق است بکتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی

مقام مقدس بنکان معصرت احسن شایه ای را در اختیار

معصرتا : جنبه لغوی بشر از ضرب ای شدیدی که جسم انسانی دارد میشود نمی تواند سالم گردد ولی صدمات عارضه همیشه تعب میرسد و از یک بار
مشتکی مانند برق و آتش زده و در مدت نه یا بیست که منس فاعطی و در یک سکوت مطلق محاط بودیم این ترنم غایم مخفی را بهتر و صریح تر شنیدیم که
: وطن چه کوه شیرین و چه لفظ محبوبی است . اما از طرف دیگر دانند ما بی حقیقت تر است این غنچه را از او میسر کند که نمیتوانیم بکنایه خودمان را بهر طایفه
دلیل خصصه ای که نیست و ذیقت خود را بر مقدس شایه مروض داریم .

با وصف این تخیلی خاطر و سکین قلب یک عده اشخاص متقیدی که ذرات وجود آنها با مراد بیسطة آزادی ایجاد شده یک تصور لطیفی بود که میرواییم باستحضار
خاطر مقدس ملوکانه برسانیم که : مدت جن دو مرحله را طی نمود که اولی شدید تر و وقت دوم با تشبیه خفیه تر بود یعنی در ایام اولیه که در بهای مجلس آمد
و سیر نظر ما بیک تکیه می نمود و در دو بیک نظری دقیق منوی همیشه یک موجود مقدس یک معجزه الهی را می دیدیم که با کمال شگفتی دست نوازش و دلدادگی
بر سر ما کشیده و با یک انگ و نوازی مصائب و شداید قبر را تخفیف و در بهان ایام این منس منوی ما نوس شده بهتر و دختر شایسته ای که این مادر بهر باب
و آنچه از ذرات نبت نوزادان صدیق با وفای خود شفیق و دلور پذیر

و اما در مرحله دوم که در بهای مجلس باز و بر روی هر یک یک قمت کوچکی از لوله در لای سپهر منظر شده بود دیدیم اگر چه دست ما از در دولت قوه خود کوتاه بود
دست ری بهر طایفه محبوب خود داریم اما با یکو سید دیگر می توانیم پاک حقیقت و بگیا هر خود ما را خارج از قوه مجلس برسانیم یعنی حواس خودیم که ذرات انبیا تملاز
حقیقت خصصه صفت بالاتر ابداء آلوده در دفع . و دو دوی . و تعجب نده پس می توانیم حقیقت و پاکتیت خودمان را با این ذرات پاک سوار کرده در فضا
منتشر و با لایحه مقدس شایه برسانیم چنانکه انگار همین اقدام بود که بگیا هر مخلوق را با لایحه عمو مروض و چارگی یک عده اشخاص خوش قبر را که در بهای
شایه ها نابوده پنج گنج میسر نشود ما خوشتریم در از این بهر محنت و مصائب ما هر چه فخر آن ما میروا در خاک سیاه جالس و بیک پر لکهای شیر
نزدیک کرده است بر دست آید این گنج شایان را که جارت از عجب توجه سلطان محبوب و بهر طایفه عزیز خودمان است تحسیر کنیم .

تا جدارا خوشوقت تر از یکدیگر بجا ده تصویر یک چنین سرایه بزرگ یک چرخ فخر و یک موضع مهم ستور را طبیعت بجا عاده و اظهار دیر انان عرصه داشته و برین

نزد که گن و نافه پاکت ، نیز مکتبه مردم بودیم که بیک قلب پاک و وجدان مجرب آرایش شده بود . و تاج تخت سلفت خود .

و اعتدال و طغیانه ، از میانه رت داشته و آرزو داشتیم در درشت و جانشین در روش ما بین سلاطین محکم دنیا سرافراز شویم .

عیضرتا ، هیچ نید اینم حکومت وقت در چه نقطه نظر دینیه مدت با دانه به بخت و رهنش به یکجمله وقت و زخم بر دوزگار بهشتال ناصر برادر
ایک در تفضلات آئین و مدت هر طمان غریز خوان که مکتب و مستطرت جهات عیضرت اقدس شهر با یک حبس غیر قانونی طولان و سبک یک وضع
آرزو تر تیر می شد است بعد از تحریف حالت بهت و تاثرات غیب آمیز دینیت به پیشگاه مقدس ملکانه موضوع آرزو میکنیم زودتر این غیبت
خالص با کفای عموم عرضه شود که محبت و عدل مندرافیت تاج و تخت آن عیضرت و در طر محبب خودمان بانی است که بود و ما اعتدال طر

میانه رت داریم .

محمد حسین علی کاتب



یکه از سیصد و نازدهی بمصوب مجلس شورای ملی رسیده و هم چنین است بموقع جراحه رسیده
و نیز از سیصد و نازدهی بمصوب مجلس شورای ملی رسیده و هم چنین است بموقع جراحه رسیده

ماده دوم - هیئت دولت مأمور اجرای این قانون گشتند . تاریخ تصویب این قانون
۱۳۱۵

بانیات خدوخال

نظر حاصل است بهتم تمام قانون اساسی مقرر میدارم

معاونت ریاری کل که در تاریخ ۱۳۰۱
مادودول - قانون اجازت عذر و احوال اسحق ام حای

مقام منیع وزارت جلیله داخله دامت شوکه

«آقای وزیر داخله در تاریخ نوزدهم برج سنبله در تحت نمره (۹۹۲۴) در ذیل مکتوب جوابیه فقیر شرحی بخط مبارک خود مرقوم و بشارت استخلاص را داده بودید.

اولاً این بشارت در قلب ساکنین این محبس یعنی پنجنفر محبوسی که از کثرت مصائب و صدمات طاقت فرسا متحیر و مبهوت و بالاخره از فرط استیصال مقدرات خود را تسلیم قضا و قدر کرده و هر لحظه قوای باصره و سامعه خود را جمع و متوجه زنگ اخبار درب محبس مینمایند میدانید چه اثر نمود؟ همان اثری را نمود که از انفاس سرتا پا قدس حضرت مسیح علیه السلام در باره حاجتمندان آستان ملا یک پاسانش ظاهر میشده. که همه با قلبهای رقیق و دلهای پژمرده از استماع این خبر حقیقهٔ مسرور و با حال انبساط این فوت این بزرگواری را تقدیر و دقایق و ساعات خود را بانتظار نتیجه دستخط مبارک میگذرانند، و بی اندازه متعجب میباشند که چرا تا حال بعهدہ تعویق و تأخیر افتاده است.

من بنده نمیخواهد داخل مبحث با تقصیری و بی تقصیری خود و این اشخاص شده و عرض نماید آن کسیکه توقیف او مطابق قانون و محبوسیتش از روی تحقیقات عمیقہ و در نزد وجدان خود را محکوم بتقصیر بداند نامایمات و شدائد محبوسیت تا یکدرجه در خاطرش خفیف و زبان شکایت باز نخواهد نمود. و محبوسیت اینچند نفر فاقد شرایط عدل و انصاف بوده است.

فقط خاطر مبارک را معطوف بحال زاریک اشخاص مینماید که، ودایع پروردگار و دارای تمام احساسات دقیقه و فرزندان همین آب و خاک و چهارسال^۱ تمام است که در چنگال بیرحمانه گیتی من غیر حق بانواع بدبختیها. شکنجهها. مصائب گوناگون و صدمات نگفتنی گرفتار و از ابتدا تاکنون جز مطالب محنت افزا جز افسانههای مضحک نشنیده اند.

فدوی صمیمی متجاوز از بیست سال است که بمناسبتی که (انشاءالله حضوراً عرض خواهد کرد). بشخص شخیص حضرت مستطابعالی ارادت

(۱) — مرحوم دکتر مهدی بیانی در شرح حال مختصری که در کتاب احوال و آثار خوش نویسان آورده بابتباه جمعاً مدت زندانی عمادالکتاب را دو سال ذکر کرده است.

خالصانه داشته و با اینکه خود بقولی (از کفر ابلیس) معروف تر است میخواستم خود را کاملاً معرفی نموده و شناسائی دهد که اتفاقاً دیروز عریضه خدمت حضرت اقدس والا شاهزاده نصره السلطنه عرض و شنیدم در موقعی رسیده که حضرت اشرف عالی در آنجا تشریف داشته و گمان دارم بواسطه لطف مفرح^۱ که بفقیر دارند عریضه فدوی را پس از قرائت بحضرت مستطابعالی نموده اند و بجای اینکه شاید نموده باشند سواد چند سطر اولیه آنرا نوشته و لطفاً تقدیم نمود که پس از ملاحظه تمام سوء تفاهات از زوایای قلب مبارک انشاءالله زایل و هرچه زودتر خاتمه ببدبختی و بیچارگی این قبیل اشخاص بدهند که انشاءالله پس از استخلاص برای عرض تشکر و امتنان شرفیابی حاصل نموده و فرد فرد این پنج نفر در حضور مبارک معرفی شده و کاملاً رفع بعض شبهات بشود.»

العبد عمادالسیفی محبوس^۱

۲۷ میزان ۱۲۹۹

حضور مبارک... آقای نصره السلطنه دامت شوکته

«نظر مبارک در آخر این عریضه بدو چیز معین مصادف و همان دو چیز حاکی مقصود تواند بود که اولی امضای عمادالکتاب و دومی امضای محبس و ملتفت خواهند شد این عریضه را عمادالکتاب از محبس نظمیه بحضرت اقدس والا عرض کرده است. عمادالکتاب کیست؟ معلم حضرت اقدس والا و یکی از اساتید هنرمند این مملکت و تا کنون متجاوز از چهار هزار نفر اطفال را تربیت و یک چیزهای نفیس (رسم المشق. شاهنامه. کتب عدیده. نقاشیها. شعرها. طغراها کتبهها. قطعات از نسخ. ثلث. رقاع. تعلیق. نستعلیق. شکسته. و کتاب لغتی که اکنون در محبس مینویسد) از خود بیادگار گذاشته. و شرف افتخار معلمی بندگان اعلیحضرت قویشوکت همایونی و والا حضرت اعظم ولیعهد^۱ و حضرت اقدس والا دامت عظمتهم نیز نایل گشته است که درس پیری و تحلیل قوای مادی اجرت خدمات و مشقات خود را ببرد که متأسفانه سال چهارم است که در محبس انفرادی نظمیه با یک قیودات طاقت فرسای داخلی و عوارض

(۱) - اصل این نامه نیز در عتیقه فروشی نقشینه وجود دارد ۵۱/۳/۱۵ شمسی.

(۲) - منظور احمدشاه و ولیعهد او محمد حسن میرزا می باشد.

هولناک خارجی امرار مرگ (بصورت زندگانی) مینماید برای چه»^۱
 مدت این محبوسیت در عریضه مؤرخ ۲۷ میزان ۱۲۹۹ با ذکر تاریخ مُصرَح در
 حدود پنج سال و اندی طول کشید و چنانکه گذشت زندگانی آن مرحوم بمناسب
 عضویت او در کمیته مجازات خالی از گرفتاریها و نکبت نبوده و از این رهگذر در
 زندان بود که توانست بتکمیل خط نستعلیق پردازد و فقط در اواخر عمر خود یعنی در
 سال ۱۳۰۴ شمسی بود که در دفتر مخصوص رضاخان یهلوی به سمت فرمان نگار وارد



عکس مرحوم عماد سیفی در لباس فرمان نگاری میباشد
 شد و مأمور تحریر فرامین و نامه ها گردید و چند گاهی براحتی و آسایش زندگی نموده
 و بغیر از این چند سال مابقی عمرش پر از حوادث ایام بوده است.

(۱) - اصل این نامه در عتیقه فروشی نقشینه وجود دارد - ۱۳۵۱/۳/۱۵

عمادالکتاب علاوه بر مُعلّمی مظفرالدین شاه و احمد شاه و بعضی از شاهزادگان قاجاریه مانند حسین قلی مظفری نصره السلطنه والی فارس فرزند مظفرالدین شاه و عموی احمدشاه و محمد حسین میرزا ولیعهد، معلم محمد رضایپهلوی شاه سابق در هنگام طفولیت و ولیعهدی و سایر برادران وی بوده است.

اینک سواد یکی از نامه‌های عمادالکتاب که برئیس دفتر مخصوص وقت نوشته و دستور نحوه مشق خط را بولیعهد آنزمان می‌دهد در اینجا نقل و سپس پشت جلد رسم المشق چاپ اول وی بمنظور نمونه‌ی خط کتابتی او در این جا کلیشه میشود.

قربانت شوم دیروز بزبانت خطوط زیبای بندگان والا حضرت اقدس دامت عظمته نایل و از اهتمام جناب عالی بی اندازه مشغوف شدم. چیزیکه فی الجمله موجب ایراد و توجه ذات اقدس همایونی ارواحنا فداه را جلب کرده بود بزرگی پاره‌ای از کلمات که در کنار بعضی از حروف خود واقع و من حیث المجموع از رونق آن خط زیبا کاسته بود. گرچه دستور بنده با وجود اجل عالی که دارای کمال و فضل و دانش میباشید زیره بکرمان بردن است ولی اطاعت امر ریاست محترم دفتر مخصوص شاهنشاهی فرض و من بنده را بتحریر دوسه صفحه وادار نمود. این تحریرات که عاری از کلمات پریچ و خم شکسته و عاری از کلمات مشکل نستعلیق است بعقیده بنده و رأی صاحب نظران بهترین اسلوب و هرگاه میل مبارکشان اقتضا فرمود پیروی فرمایند.

بنده هیچ نیرزنده عمادالکتاب^۱

این مرد بزرگوار دوره زندگانی خود را با نهایت شرافتمندی گذرانیده و از لحاظ خدمت بجامعه و روح وطن پرستی محلّ تکریم و احترام طرفداران علم و ادب و مظهر خدمات مهم و جالب توجهی بوده و دریاداش خدمت صادقانه خود از طرف دربار باخذ مدال مفتخر شده و همچنین از طرف وزارت معارف در سال ۱۳۱۳ شمسی بدریافت یک قطعه نشان درجه اول نائل آمده قرین اعزاز و افتخار گردیده بود.

عمادالکتاب در طول حیات خود مسافرت‌هایی بخارج از ایران از جمله روسیه و نیز بارو پا برای چاپ رسم المشقه‌های خود کرده بود.

این سوادنامه ایست بدون تاریخ که عماد سیفی به عنوان دبیر اعظم برای ترتیب دادن چاپ کتابچه‌های رسم المشق خود نوشته بوده و در این مورد از او کمک و مساعدت خواسته است:

(۱) - مسوده این نامه نزد آقای سید ابوالفضل موسوی کجوری شاگرد مرحوم عمادالکتاب است.

قربت شوم دیو در باریت خطوط زینا پر سدگان و انجمن
 اقدس دامت عظمه نایر و از اقسام جناب عالی به از از مشرف شوم
 چرخه نه اجماع موجب ایراد و توجه ذات اقدس باینکه اردو اخلاص
 جلب کرده بود بزرگ پاره از کلمات در کنز المعجم در حروف خود واقع
 در محبت الجمع از روش آن خط زینا کاسته بود که چه دستور بنده با خود
 ابر علی در اداری کمال و فخر و دانش باشد زیره بکرمان بردن است
 و اعانت امر ریاست محترم و مخصوص نشانی فرض بنده را تحریر در صفت
 و در انمود این تحریرات در عذر از کلمات پرچ و خم شسته و عذر از
 کلمات متعسر نستیق است بقیده بنده و بر اصرار صاحب نظران بهرین سبب
 و هرگاه میر سارکن قضا فرمود پیر در فرماید بنده هیچ نیز زنده ^{الکتاب}

مسوده، این نامه نزد آقای ابوالفضل کجوری است

قربانت شوم کراراً مسموع افتاد که بقدم خود کلبه محقرم را مزین و من
بنده را مفتخر خواهند فرمود، باین خیال تا حال منتظر و بدبختانه از این فیض
عظمی محروم عاقبت برحسب لزوم امروز عصر بوزارت جلیله جنگ آمده در آنجا
نیز موفق بدرک این سعادت نشدم. علیهذا مراجعت بمنزل کرده بوسیله این
مکتوب ابتدا تشکرات خالصانه خود را تقدیم و پس از عرض ارادت صمیمانه
مستدعی است وقتی را برای ملاقات معین فرموده و بوسائل مقتضیه اطلاع
دهید تا شرفیابی حاصل و در ضمن ارائه طریق طبع کتابچه‌های رسم المشق
خاطر مبارک را بموضوعی که یقین دارم علاقه مند میباشید احاطه داده لامحاله
در مقابل آن مراحم باطنی بلکه خدمتی کرده باشد. ارادتمند صمیمی
عمادالکتاب السیفی^۱

مفاد دو فقره نامه‌های زیر می‌رساند که عمادالکتاب برای تهیه وسایل چاپ
رسم المشقه‌های خود از هرجهت جهد و کوشش فراوانی بعمل آورده است:
پنجم ماه شوال ۱۳۴۲

توسط آقای مستشارالدوله وزیر علوم و معارف مقام مقدس هیئت محترم وزراء عظام دامت عظمتهم

گرچه بواسطه لطامات طاقت‌فرسای وارده از دنیا و مافیها مأیوس و از
فرط یأس در ماتمکده خود منزوی و با خون دل تغذیه کرده میل نداشتم حتی
سلسله ایوان این حکومت فعال مقتدر نوشروانی را نیز بحرکت آورده تقاضائی
بنمایم.

اما چکنم که موقع مانند لیلۃ‌القدر (بوجود بندگان حضرت اشرف یگانه
مرد توانای ایران آقای رئیس‌الوزراء) یکموقع عزیز و در گذرگاه آن نشستن و دم
فرو بستن بعقیده معارف‌پزوران و ترقی‌خواهان کفر محض است و ظلم فاحش.
بنابراین آغاز سخن کرده عرض میکنم — کمتر کسی باندازه فدوی قوای جوانی و
تمام افکار و اهتمام خود را فقط و فقط مصروف تعالی و سعادت مملکت کرده
است که یکی از آنجمله ترتیب رسم المشق و اگر یک چنین چیزی ما بین ملت
دوربین حق‌شناسی صورت یافته بود قطعاً استفاده‌های مهمی عاید مخترع و
محتاجین آن میشد.

(۱) — این نامه نیز نزد آقای میرابوالفضل موسوی کجوری است.

مُسلماً یک اختراعی که محتاج الیه عاقله افراد مملکت باشد غیرممکن است که در مدفن بی اعتنایی مانده و بمیرد یعنی آن روزگاری که مصادر امور مملکت با اهمیت یکچنین چیزی پی برده و توجه بنمایند یقیناً این قضیه مورد دقت و انتظار من بنده بموقع اجرا گذاشته خواهد شد اقا من میل دارم که افتخار این خدمت عاید آن هیئت محترم شده و نیز آرزو مندم ثمره شیرین این مشقت خود را در زمان حیات هم بینم.

یک کتابچه از رسم المشق های سابق خود که عبارت از ۲۲ کتابچه و دارای بعضی نواقص بود لفاً تقدیم و برای مزید بصیرت عرض میکند از هفت ماه قبل مشغول ترتیب یک رسم المشق مجددی است که بمراتب از رسم المشق سابق بهتر و برای اطفال مدارس نافع تر و محتوی سی و شش کتابچه بخط نستعلیق و هم بخط شکسته زیبائی بوده بنوشتن یک دوره هر طفلی (در موقع تحصیل) دارای خط خواهد شد و دیگر محتاج بتعلیم و مشق ثانوی نخواهد شد.

برای طبع اینها با مطبعه هارلم در هلند و مطبعه کاوه در برلن مذاکره کرده تقریباً معادل سه هزار تومان برای طبع اینها لازم و بواسطه گرفتاری ها کیسه ام تهی و از هیئت محترم وزراء عظام دامت عظمتهم استمداد میجوید و بی اندازه مایل است که اینکار در دوره زمامداری بندگان حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء صورت گرفته اهالی ایران عموماً ثناجوی ذات مقدسشان باشند.

فدوی محنت کشیده عمادالکتاب السیفی

کتابچه های ۳۶ گانه رسم المشق این مرحوم نسل معاصر را قرین امتنان خود نموده و در هر کجا و هر جا اولادان این سرزمین لقمه از خوان کرم و معرفت این خطاط نابغه برداشته اند.

عماد سیفی^۱ همان کسی است که عده ای از خطاطان و استادان مُسلم معاصر از شاگردان و تربیت یافتگان مکتب این رب التوقع هنر بوده و همگی غریق امتنان و سپاس او یند و همگی و پرا متصف بصفات حمیده و سجایای اخلاقی میدانند. عمادالکتاب روزهای جمعه هر هفته در منزل شخصی خود واقع در خیابان حاج

(۱) — برای اجتناب از تکرار لقب آن مرحوم (عمادالکتاب) گاهی نیز با آوردن کلمه (عماد سیفی) اکتفی شده است.

نقطه آینه شاد را در زیر صوم خورف بقام مقدس نیست محرم در اقامت عظیم

که چه بر بطلان طاعت فرمای و در ده از دنیا و دنیا با دس و از خود یاس در آنکه خود زودی با خون آن گزاف
بیزه ششم می باشد و این آن بکوت خال مقدس و شروانی را نیز بکوت آورده و خانی بنایم .
آنکه بکوت مرقع مانند لیل الله (وجود بدگاه حضرت شرف علی نه در توانای ایران آقا می پس اندازد) کجوع خوراف
که گاه آن نشین دوم و بستن بقعه صاف بردان و در قی و آواز آن که محض است و ظلم نمیش . با بر این که محرم
که در محض بکوت - که گاهی بازده مذوی قوی جوفه و تمام انکار و پنهان خود را شط و خط مصرات تمام است بکوت
که ده است که یکی از آنکه رقیب رسم نش و در یک بکوت عزیز این است و برین خوشنای هر است یا در بکوت یا در
مسی عاید فریج و عابدین آن باشد .

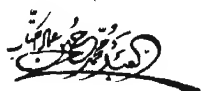
مناجیک اخراجی که عیاج اید عا و از او بکوت نیز فریج است که در محض با محبت نامه و در دین آن که گاه
که محض در او بکوت بکوت بکوت نیز بر باره و در بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت
که نه است و در بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت
شفت خود در از این حیات هم بنیم .

بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت
و در بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت
اطفال در دین این که در محض بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت
طیغ (در بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت)

برابر طبع اینها با طبع ما درم ده طبع و طبع ما که در برین که اگر کرده تقریباً معادل است نه در توانای بکوت
اینها درم و در بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت
و در بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت
ذات مقدس آن باشد و در بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت بکوت

بسم الله الرحمن الرحيم

برابر باب خبرت و بصیرت و خداوندان همت و فوت پوشیده و پستوریت که غنوم مل جیه تمدنیه تجارب سنوّه و
 عدیده دانسته و فهمیده اند که راه ترقی و پیشرفت امروز در دنیا برای نوع بشر منحصر بترفع علوم و نشر معارف است هر قوم
 و ملتی که از این بهره بی نصیب مانده و رو بضمحلال و انقراض گذارده و طولی کشیده که آنطایفه و ملت علم حقیقت
 خودشان را بایک منظره وحشتناک و بحالت خزن انگیزی تسلیم اقوام و ملل عالمه نموده زنده گانی قومیت را در آغ
 کشه اند و همین جهت است که زور کار ما انالی ایران بین تیرگی و سیاهی رسیده و هیچکس در راه ترویج معارف قدیمی
 بر نهشته و تخم سعادت نمی کاشته و اگر هم گاهی از نوشته و کنار بدنجی پدیده و خوانسته است در این راه قدمی بردار
 از آن بچاره احدی حمایت نکرده و کسی سراسر نمی نموده چنانکه این بنده و پیغمبر که سالها سیال عمر خود را در راه انواع
 خطوط ایرانی صرف و با هزاران خون جگر و مصائب این فن را بسجی که شاید موجب تحجیب بعضی معارف پروران باشد
 رسانیده ام بخیال تسهیل تحصیل خط که سالهاست بنا بر این آب و خاک دچار فساد و از هر کس پستعاش جبت خبر
 فرمایات یا س آ میر شغفت بالاخره از فرط عشق که در انجام اینکار دشت تمام دارائی خود را فروخته و خود را در
 قرض و پریشانی کرده دوره رسم المثنی را ترتیب داده و بطبع رسانیده اینک که سه چهار سال است از این مقصد میگذرد
 آنقدری را که بطبع رسانیده بود فروخته و ضمناً مسلماتی در تکمیل و دفع نواقص آن حاصل کرده است که اگر آقایان و سران
 در این موقع باین بنده ناخیر معاشرت و مساعدت فرمایند اقدامی کافی و بعضی وافی در بطبع ثانوی رسم المثنی نموده راه
 تحصیل خط را بهر آسودگی و آسودگی و دوره اول خواهد کرد شهر محرم ۱۳۲۹



شیخ هادی نبش جامی مجلس تعلیم خط داشت و بتعلیم خط علاقمندان و شاگردان خود می پرداخت و از هر یک ماهانه دستمزد مختصری دریافت می نمود. از میان صدها شاگرد که زیر دست این استاد در خط نستعلیق تعلیم گرفته اند، بعضی را که متبادر بذهن است نام می بریم و از آنجمله اند:

میرزا محمد فرزیب (کجوری سابق) - حسن زرین خط - مجدالکتاب گرگانی - علی اکبر سروش - غلامعلی سروش - علی منظوری تفرشی - تقی حاتمی - علی آقا حسینی - محمد افضلی - میرابوالفضل موسوی کجوری - سید حسین نوربخش - علی اکبر کاوه - احمد کجوری که برای ارائه نمونه ی خط شاگردانش بالضرورة این چند قطعه را ذیلاً چاپ می کنیم:

عمادالکتاب همه اقلام خطوط را بسیار خوش مخصوصاً نستعلیق را از کتبه تا غبار استادانه و نیکو می نوشت. شیوائی و گیرائی و کمال خط عمادالکتاب تا بدانجا بود که مورد توصیف بعضی از شعرا و خوشنویسان همعصر خود قرار گرفت، چنانکه دوبیت زیر را ادیب دانشمند و شاعر وقاد و خوشنویس عالیقدر مرحوم آقا سید محمد ملقب به شرف المعالی و متخلص به بقاء در وصف خط عمادالکتاب گفته و او را بهترین وجهی ستوده است:

مشک ختن و شهد روان گوهر ناب ریزد ز دم کلک عماد الکتاب
خط هم خوش خطان گیتی امروز باقیست خط او چون نقش است بر آب
و نیز دوبیت زیر را مرحوم شاهزاده علیخان ارشد الدوله در شأن عمادالکتاب سروده الحق خالی از اغراق است:

هرگز نسرشته کس بهم آتش و آب کلک تو چو آتش است و خط تو آب
بی شبهه خط میر فراموش کند هر کس نگرد خط عماد الکتاب
در اینجا چند فقره از رشحات قلمی مرحوم عمادالسیفی که نمودار پایه معلومات اوست و از نظر مطلب نیز محتوی فوایدی است برای مزید استفاده خوانندگان نقل می نمایم:

«من بزندگی گمنام و حیات کمعرض و طولی که فقط در تعیش و نقش و نگار فناپذیر طبیعت غوطه ور باشد دلخوش نبودم من پی برده بودم که در علت غائی خلقت وقتی میتوانم داخل و سهمی باشم که بفلسفه ایجاد کاملاً واقف بوده بدانم بشر دارای چند وظیفه و تکالیفی است.
خوشبختانه بدقایق این لطیفه مستحضر و خوب دریافتم که لذت و

شیرینی حیات فقط نام نیک و آنکس میتواند دعوی انسانیت نماید که نسبت به جامعه خدمتگذار و آثار مفیدی برای ملت خود یادگار بگذارد. در تحت تأثیر همین افکار در بیست سال قبل رسم المشقی ترتیب و هموطنان من تصدیق دارند که یکی از نفیسترین آثار من بود اینک همانرا با اسلوب بهتری تجدید و یادگار میگذازد. ابن محمد حسین عمادالکتاب السیفی ۱۳۰۲ شمسی»

با نقل این بیان شیرینی که مرحوم عمادالکتاب در پشت کتابچه‌های رسم المشق ابداعی و ابتکاری خویش برای استفاده نوباوگان و جوانان کشور نگاشته و از خود بیادگار گذاشته است، حسن خدمتگزاری و حیاتی توام با وطن پرستی و زندگی آمیخته با نیکوکاری و هزاران فضایل اخلاقی و غیره، که ذاتاً در قاموس وجود این عنصر شریف و خیرخواه و نوع دوست موجود و متبلور بود آشکار می سازد. شرافت — عزت نفس — وارستگی — همت عالی — از خود گذشتگی، خاصه خدمت بخلق از جمله صفات ممتازه‌یی بودند که در جان این مرد رنجدیده و بزرگوار ریشه دوانیده بود.

مرحوم عماد کسی بود که زودتر از همه کس سر واقعی حیات را تشخیص داده، و باین حقیقت ضروری پی برده بود که وظیفه‌ی اصلی هر فرد انسانی خدمتگزاری به عالم انسانیت است و باید با حسن وجهی آنرا ادا نماید. او همواره این دستور شیخ سعدی را: (عبادت بجز خدمت خلق نیست) احترام و اهتمام نموده و سرمشق زندگانی خود قرار داده بود.

مرحوم عماد تاکنون بنام یکنفر استاد در فنون ظریف انواع خطوط به جامعه معرفی شده بود. در صورتیکه معلومات این استاد عالیمقام تنها تکمیل و انتشار فنون خط نبود بلکه از سایر کمالات نیز حظی وافر داشت، چنانچه در صنعت مینیاتور سازی و صورتگری و بعضی هنرهای دیگر که از آنها سخن بمیان خواهد آمد زبردست و ماهر بود و بعلاوه در فن ظریف موسیقی نیز بی نظیر بود.

این سیاه‌مشق که قسمتی از اواخر صفحه‌ی آن ضایع گردیده بخط استاد علی منظوری تفرشی رحمه‌الله... علیه
میباشد

حافظا علم و ادب و رر که در مجلس شاه
بر که را نیست ادب لایق صحبت نبود
گیرم که غمت نیست عجم ما هم نیست
هموار خواهی کرد گیتی را
گیتی است کی پذیرد همواری
اندر بلای سخت پدید آید
فضل و بزرگواری و سالاری

YY

چو کشتی طوفانی از خود میازار پراغ از بهر تکی
 ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶

اول دست بر نام ایزد و انا تحریر
 صانع و پروردگار و جی و توانا
 اکبر و اعظم خدای عالم و آدم تم
 صورت خوب آفرید و سیرت زیبا
 از درخشندگی و بند و نوازی
 مرغ بهوار اقصیب ماهی دریا
 جانور از نظم می کند سگ از نی تنه
 برگ تر از چوب خشک چشمه زخاها
 حاجت موری بعلم غیب بدانند تحریر
 در بن چای به بزر صخره صما تم

رسم المشق عبارت از سی و شش کتابچه مختلف و هر نه کتابچه متعلق بیک کلاس (از کلاس سه تا کلاس شش) است هرگاه اولیا و معلمین از ابتدا مراقب تراش قلم و نگارش اطفال بوده مواظبت نمایند که شاگردان هر کلاس کتابچه متعلق بآن کلاس را بدقت بنویسند بلاشبهه نوباوگان وطن پس از فراغت از تحصیلات ابتدائی دارای خط خوب شده محتاج مشق مجدد نخواهند شد بشرط آنکه لوازم مشق کاملاً فراهم و موجود باشد.

لوازم مشق. عبارتست از قلم و مرکب خوب که هر قدر بهتر، نتیجه زودتر حاصل خواهد شد.

صفات قلم. قلمی سُرخ و سفید با سختی متوسط که پیچ نداشته و کج نباشد باید اختیار نمود.

صفات مرکب. برق مرکب باید کم باشد و با جریان و ثابت بوده، رطوبت در وی چندان اثر نکند.

تراش قلم. حد اعتدال میدان قلم آنست که تقریباً بقدر محیط قلم بوده هرگاه گلفتی قلم را با نخی معین کنند میبایست میدان قلم همان اندازه بوده باشد و فاق (شکاف) قلم بهتر آنست که پس از برداشتن گوشت آن روی قطن بزور انگشت ابهام باز شود و چون باندازه لزوم تراشیده شد آنگاه روی قطن با تیغه بزرگ قلم تراش قطع شود و شکاف تا وسط میدان باشد.

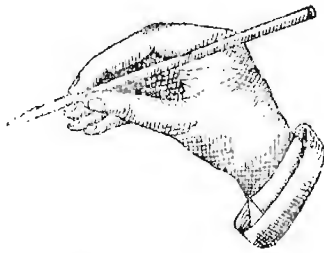
گرفتن صفحه. در حین نوشتن باید مواظب بود که صفحه کاغذ یعنی حد وسط آن مقابل صورت باشد تا کلمات راست و بجای خود بنشینند. تجربه شده است هر طفلی که از ابتدا کاغذ را کج نگاهداشته و در موقع نوشتن گردن را کج کرده مدتها بدون ترقی دچار زحمت بوده و نتیجه مطلوبه حاصل نگشته است.

طریقه قلم گرفتن. میبایست انگشت سبابه را سوار بر انگشت ابهام نموده و هر دورا متکی بانگشت وسطی نمود.

باری، عبارت منقول ذیل می رساند که عماد السیفی مردی بوده است که ارزش لحظات گرانبهای عمر را که در نوشته های بسیارش تشبیه به گوگرد احمر کرده در یافته و همواره از کوچکترین فرصت برای استکمال خود سود می جست است.

«غالب اشخاص بدون اینکه مقصد معینی را تعقیب کنند زندگی مینمایند و مثل پرکاهی که در روی آب حرکت میکنند زندگی و عمر خود را

بآخر میرسانند، جلو نمیروند و جریان آب آنها رامیبرد.»
 اما در حقیقت شعر زیر مصداق حال وی می باشد که در بسیاری از هنرهای
 روزگار خود آگاه بود ولی رنگ آسایش زمانه را ندید:
 از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد



طریقه قلم گرفتن عبارت است از
 سوار بر آن ایستادن و سه دور انگشت
 بایکست وسطی بطریقی که رسم شده است

گرفتن صحیح مشق درصحن نوشتن باید ملاحظه کرد که صفحی کاغذ مقابل صورت باشد تا کلمات
 راست و صحیح بر جایی بنشینند و تجربه ندهد بر طغلی که از آنجا کاغذ در مقابل صورت گرفته
 نه تا به روی آنی که فارغ مشق بوده و مسلم حلقه و نهنگینه

صفت ششم قلمی پسرخ و سفید با نخی متوسط که چندان سفت نباشد و کج نباشد و چنانچه بسیار که
 قدر اشهر قلم خداوندان میدان قلم است که تقریباً باید محیط قلم باشد مثلاً اگر کلفتی قلم را
 با نخی بزرگتر نسبت به میدان قلم همان اندازه باشد و قلم سفت تر است بعد از آنکه قدری
 در گوشت آن بر داشته شده روی نظرن را با ایلام بر شود و چون نامه آماده کرده و ایند بر بسته شود



روی نظرنی حکم را بنده بزرگ قلمه حسن طر شود
 و این دره مشق در سه قدر سه دره که هر قدری بزرگتر
 مستقیم است و نسبت به آن از فراوانی و نظرن از قلم
 و قلم بزرگتر و بعد از قلم سیم و این دره که
 قلم سیم نام نهاد آید که بسیار
 است که به جای هر دو نام ناپدید فی نظرن

خاطر محترم قضاوت کنندگان مسبوق است که یک چندی صنعت خط متروک و دچار وقفه و بحران شدید شده کار بجائی رسیده بود که یکعده فرنگی مآب بخیال تغییر افتاده بود در صدد بودند خط ایرانی را تبدیل بخط لاتین بنمایند چه از طرفی مدت تحصیلش ممد خیال آنها و فقدان معلم نیز مزید بر علت شده بود و از جانبی وسایل برای احدی فراهم نبود و رفته رفته از نظرها نزدیک بود محو شود. در یکچنین موقعی این بنده (عمادالکتاب) که متخصص در فنون خط است بفکر اصلاح افتاده برای تسهیل تحصیل آن با زحمات زیاد کتابچه‌های رسم المشق سابق خود را از هر جهت تکمیل و با تدبیرات علمی و فنی عبارات سی و شش قسم کتابچه را با استعداد اطفال تطبیق کرده شالوده را قسمی متناسب با قوای اطفال مدارس ریخته در مورد توجه وزارت معارف واقع شده در شورای عالی معارف مطرح و لزوم نگارش آنها در مدارس تصویب و امتیاز طبعش منحصرأ بخودم واگذار شده تصمیم شورای عالی معارف بتمام مدارس کراراً ابلاغ و محصلین را ترغیب بخیرداری نمودند و طفل محصل بنوشتن یکدوره نه تنها دارای حسن خط شده بلکه از تعالیم و فنون خطاطی نیز بهره‌مند و کمک بزرگی برای شناسائی و قرائت انواع خطوط ایرانی شده از لطائف آنها کاملاً آگاه خواهد شد.

با اینکه یکعده از معلمین که از پرتو همین کتابچه‌ها خوشنویس و در مدارس معلم میباشند انحصار و مزایای کتابچه‌های مزبور را کراراً در جراید انتشار داده‌اند معهدا بعضی از کتابخانه‌ها منجمله کتابخانه مظفری و شرافت برخلاف مورد ۲۴۵. ۲۴۶. ۲۴۷. ۲۴۸ قانون مجازات عمومی و برخلاف قانون مطبوعات کتابچه‌هائی بطبع رسانیده و بمعرض فروش گذارده از طرفی حیثیات این فن مهم را لکه‌دار و اطفال خورده سال وطن را بطرق کج راهنمائى مینمایند که خود در شمار خیانت است و از جانبی اهانت بیک نفر متخصص درجه اول که شصت سال عمر خود را صرف اینکار نموده است مینمایند. متأسفانه باینکه عبارت امتیاز نامه عیناً در صدر تمام کتابچه‌های رسم المشق بمهر وزارت معارف بطبع رسیده و مدلل میدارد که احدی حق طبع و تقلید ندارد معهدا پارکه بدایت بدون مطالعه و بدون حضور بنده بعنوان اینکه نقطه چینی در همه جا مرسوم است حق آزادی بدیگران داده و حقوق شصت ساله مرا زیر پا گذارده است. این عقیده و رای پار که یقیناً بدون مطالعه صادر و یقین دارم بدوره کامل

کتابچه‌های رسم‌المشق عطف توجهی نفرموده تا مدلل گردد که کتابچه‌ها تنظیمش تنها بر روی نقطه چینی نمیباشد بلکه با قواعد تعلیم قوام و دقایقی بکار رفته است که هر بیننده بصیر را وادار بتصدیق مؤلف میکند. صرفنظر از تمام این مطالب سالهای سال است که در تمام دنیا کارخانه‌های کبریت سازی دایر است معهدا (یکنفر تاجر تبریزی انحصار ساختن کبریت ایران را گرفته که اختصاص بخود او دارد و یکنفر تاجر همدانی هر قدر عجز و لابه و دوندگی برای گرفتن امتیاز مینماید دولت از دادن امتیاز خودداری و جلوگیری از عملیات او میکند و همچنین است مسئله امتیاز واگون اسبی با اینکه اتومبیل رانی در شهر کاملاً رواج دارد معهدا هنوز کمپانی دست از گریبان دولت برنداشته و مطالبه خسارت میکند. نظایر این قبیل امتیازات بسیار و بنا باشد چهار نفر کتاب فروش بی سواد حقوق حقه مردم را بتجویز بیمطالعه پار که بدایت اینطور پامال بنماید باید گفت که هرج و مرج کامل در یکچنین عصری در وطن ما حکمفرما و هرگاه بعرض پیشگاه قائد توانای ایران که شخصاً طرفدار متخصص است برسد نتیجه خوبی برای رای دهندگان نخواهد داشت. استدعا دارم در این باب منتهای دقت را بفرمایند.

۱۷ خرداد ماه، ۱۳۱۳ عمادالسیفی

با خواندن این نامه شکوائیه و شرح مظالمی که درباره استاد می شده، خیال می کنم دیگر نیاز بشرح و توضیح دیگری نباشد.

رسوم است حق از دست برگیران داده و حقوق نشسته اند بر پا نهاده است . این عقیده وادارنده
 بقضای عدل و حق در واقعین دارم به ویژه کاملاً بجهت رسم اتمس عطف و جبر نفوذ داده تا هر کس در کجاست
 تنظیمش تنها برود و نقطه صفر نباشد بجهت قواعد تعلیم توأم و دقایق کفایت یافته است در هر پهنه بصیر دادار
 بقضای عدل یافته . هر قطره از تمام این مطالب حاصل است و در تمام دنیا کارخانه کبریت ساز دارد است
 همه اینها را جز بریزن انکار حاصل کبریت ایران را گفته و حقیقت بخود دارد و غیره جز به آن هر قدر
 مجز و دیر و درنگ برارگشتن آید از میان دولت و دادنی تجاوز خود در و جویبار از عداوت روئیده
 و بجهت است مصلحتی از واکون سپردن اینها و توهم را در نهاده و در دهنده اینها و در نهاده
 گریبان دولت بجهت است و مصلحتی از نهاده . نظایر این قضایات است در دنیا باشد چنانچه در اکثر
 چو در حقوق قصه مردم را تجویز نموده اند باینکه در است اینطور پالانیه با پرگفت و درج و درج کاملاً بجهت
 در دهنده و درگاه به برضای قاضی و قاضی در این دنیا طرفه در تضارب برید نموده و برابر در
 دهنده گمانی نخواهد داشت . بسته دارم در اینها به نهاده رفت را بنفایر . ۱۷ خرداد ۱۳۱۳ هجری قمری

این قطعه نیز جزو مجموعه آقای کریم زاده است

اخيراً یادداشت‌هایی بصورت کتابچه‌یی^۱ در ۳۰ صفحه بقطع ۱۷×۱۰/۵ حاوی مطالبی از جمله تذکره خط که بانشاء و خط عمادالکتاب است و متعلق باقای حاج باقر ترقی می‌باشد، بدست این جانب رسید که در اواخر آن کتابچه نویسنده در ضمن بیان شرح حال مختصری از میرزا محمد رضای کلهر بشرح احوال کوتاهی نیز پیرامون زندگی و مسافرت و نحوه تعلیم و تعلم خود و ذکر اسامی شاگردان خویش و هم چنین معرفی کتابچه‌های رسم‌المشق و ارزش آموزشی آنها و... پرداخته که چون این نوشته‌ها جنبه‌ی سندیت برای قسمتی از گزارشات ما در این مباحث دارد، لذا مطالب آنرا از سطر ۱۳ صفحه‌ی ۲۷ تا صفحه‌ی ۳۰ عیناً در پایان شرح حال آن مرحوم می‌آوریم:

... این مرد جلیل هرچه مزد میگرفته تمام را بفقرا میداده خود و عائله‌اش در کمال عسرت میگذرانیده. میرزای کلهر یک سفر پیاده بقزوین رفته برای دیدن کتیبه‌های آنجا. این مرد بزرگ عاشق و دل‌باخته خط بوده و شکسته را نیز خوب نوشته. این استاد شاگردهای خوب تربیت کرده از قبیل آقا مرتضی نجم‌آبادی و میرزا زین‌العابدین ملک الخطاطین قزوینی^۲ که روزنامه تربیت مرحوم ذکاءالملک را مینوشته و خیلی چیزها هم نوشته. این استاد هم مادام‌العمر چیز نوشته و میتوان گفت خانه (ای) نیست که خط آن مرحوم نباشد و از شاگردان میرزای کلهر باز هم هستند از قبیل معاون‌الملک مرحوم- و افتخارالملک و این بنده عمادالکتاب^۳ که در صف نعال واقع و بهره‌وافی از میوه بوستان میرزای کلهر برده‌ام در سن شانزده سالگی بعتبات رفته و در کاظمین سه سال و در کربالا و نجف چهار سال متوقف و در ضمن تحصیل، برای علمای بزرگ آنجا خیلی چیزها نوشته از جمله یک‌دوره فقه مرحوم آقا سید علی

(۱) - در ذیل صفحه اشاره باین کتابچه شد.

(۲) - میرزا ابراهیم قوام‌الکتاب برادر میرزا زین‌العابدین شریفی نیز شاگرد کلهر بوده است.

(۳) - منظور عمادالکتاب قطعا شاگردی مع‌الواسطه کلهر است و لاغیر

بحرالعلوم رانوشته و افتخار درک ملاقات آیه الله شیرازی و آیه الله مازندرانی و آیه الله رشتی را دارم، باصطلاح چیزنویسها فتم ثلث و نسخ نویسی بوده و زیاده از پانصد هزار بیت کتاب کرده است، پس از هفت سال اقامت با پدر ملک ساسانی، مرحوم ملک الکتاب بطهران وارد ابتدا بنوشتن ترجمه های مرحوم شاهزاده محمد طاهر میرزا برای ناصرالدین شاه مشغول و یکجلد نامه دانشوران و یکی دو سال از سالنامه آنزمان را نوشته و قرآن حسن معروف (مرحوم حاجی میرزا حسن فسائی) را که یکی از فضلا و دانشمندان متبحر بود و قرآن مزبور مفسر بنفاسیر اربعه است نوشته در اوایل سلطنت مظفری بنوشتن کتاب شاهنامه فردوسی (امیر بهادری) موفق شده در مدرسه افتتاحیه که دارای چهارصد شاگرد بود معلم بوده عشق مفرطی بتکمیل خط نستعلیق داشتم پس از مشق زیاد یکشبی معلم مرحوم خود میرزا محمد علی خوشنویس قزوینی را در خواب ملاقات کرده پرسیدم: (میرعماد و میرزای اکلهر کدام یک بهتر نوشته اند) آن مرحوم گفت: تو خودت بهتر از آنها مینویسی. چون بیدار شدم بکلمه مینویسی که خبر از آینده میداد امیدوار و دمی از نوشتن نیا سودم تا سیزده چهارده سال قبل خواب عجیب دیگری دیدم که در بالای منار بلندی ایستاده ام و صدائی در اطرافم شنیدم که گفت:

عماد الکتاب تو در بلندترین جاهای دنیا ایستاده ای) بخلق خدا خدمت کن. پس از بیداری مقصود را خوب دریافتم اگر چه شاعر نیستم اما این اشعار را در همان زمان ساختم:

بخردی املها زدل کاستم ز یزدان درخشان خطی خواستم... الخ
الحاصل ابتدا شروع بترتیب کتابچه های رسم المشق و خدمتی که در

(۱) - از یکی از شاگردانش شنیدم که عماد الکتاب همواره می گفته است: کلهر پایه و سطح خوشنویسی را به آن درجه از تعالی و غنای خود رسانده و آنچنان شیوه یی شیوا و شیرین و جذاب از خویش بر جای نهاده است که دیگر ما در دهر از پروردن چنان استادی ناتوان است. این عبارت علو مقام و منزلت کلهر را نشان میدهد و حقاً هم باید گفت میرزا محمد رضای کلهر البته بعد از میرعماد حسنی قزوینی فرید الاقطار و وحید الاعصار است. افرادی که بزور انصاف و بینش آراسته اند این نقل قول استاد را در شأن کلهر نیز مشمول شخصیت بارز و مبرز هنرمندی چون خود او هم میدانند و در اینجا بدون غلو و مبالغه باید گفت که دیگر شاید پس از این طبیعت قدرت تولید و سازندگی چنین هنرمندی نابغه را هم نخواهد داشت.

تنظیم این کتابچه‌ها کرده برای پیشرفت خط بی اندازه مهم است زیرا که اولاً خود و دیگران نزد اساتیدی مشق کرده‌ایم که تعلیم (خط) را روی ناخن میدادند و آنرا فوراً پاک میکردند و شاگرد را بیست و سی و چهل سال معطل مینمودند. بنده چهل سال را بچهار سال بطور تفتن قرار داده‌ام که هر طفلی بنوشتن یکدوره رسم المشق در چهار سال، شبانه روزی یکصفحه دارای خط خوب میشود. ثانیاً اینهمه مدارس هر یک محتاج یک نفر استاد خط میباشد کتابچه‌های مزبور چندان محتاج معلم خط نیست. ثالثاً بزرگترین اشکال خط ایرانی فراگرفتن خطوط متنوعه‌ایست که هر طفلی مجبور است دوسه قسم خط را بیاموزد از جمله چند قسم الف و چندین قسم ب و چندین قسم جیم و چهارده قسم دال و چندین قسم یا که تمام اینها در کتابچه‌ها بطوری مراعات شده که طفل پس از نوشتن یکدوره رسم المشق چشمش بتمام خطوط آشنا میشود. یکی از خوشنویسهای استاد ندیده خود رو ب سرمشقهای کتابچه خرده گیری کرده گفته بود: با. بت. بج. بر. بد یعنی چه؟! غافل از اینکه همین عبارت یکی از شاهکارهای اساتید بزرگ است که حروف تهجی را دو حرفی یا سه حرفی برای متعلمین سرمشق قرار داده‌اند. رابعاً سی و چهل پنجاه نفر شاگرد کلاس را غیرممکن بلکه محال است یک نفر معلم در ظرف یکساعت بتواند سرمشق داده هم قلم بتراشد و هم تعلیم بدهد. مگر اینکه قلمها را در خارج تراشیده و مشق اطفال هم محتاج تعلیم نباشد.

خلاصه در ضمن ترتیب کتابچه‌ها بتربیت یکعده استاد اهتمام کرده جمعی را بلاعوض بدرجه استادی رسانیده که حالا همه معلم هستند.

شاگردهای برجسته بنده غالباً مصدر کارهای مهم و همه بدرجه استادی نایل شده‌اند از جمله والا حضرت اقدس ولایت عهدی که خطشان بسیار خوب شده است و حضرت آقای کاظمی وزیر امور خارجه و یکعده دیگر که در کابینه‌های هیئت وزرا و مجلس شورای ملی و وزارت خانه‌ها مشغول خدمت دولت میباشند. در خاتمه افتخاراً بعرض آقایان میرسانم که از ابتدای جلوس اعلیحضرت اقدس

(۱) — منظور مفردات تعلیم خط نستعلیق است که از زمان صفویه تا بحال این کیفیت و نحوه تعلیم دادن معمول و متبع است.

(۲) — منظور محمّد رضا پهلوی است.

(۳) — منظور نظر استاد — رضاخان پهلوی است.

و کتابت این سعادت بکبری روس و سعادت بکبری انگلیس با بای در باب سرحد در این باب و در شان ذکر سعادت
 در این قسمت کمال لازم بود و در این قسمت در این خصوص با در دست اندر نه نموده و بی چون نه در در این باب و در در این قسمت
 متعینه که اندر موجود بود نه گفته که در وقت در این قسمت در این قسمت در این قسمت در این قسمت در این قسمت
 بطوریکه درگاه وزارت حبس و تعزیرات در این کتاب گردیده که در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب
 به شرح سرحدی و در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب
 (در ردی کرده و در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب)

نمونه‌یی از خط آقای باقر کاظمی وزیر امور خارجه عصر رضاخان پهلوی میباشد و معزی الیه در زمان جوانی و
 اشتغال بتحصیل از متعلمین خط نگاری استاد عماد الکتاب بوده است.

. شہریت نوش آفرید از کاس نخل
 . بخل تنہا ور کند زواج نہ ما تحریر شد
 . قسمت خود میزند منعم و درویش تم
 . روزی خود میخورد پش و عفا تحریر
 . کس نتوانست حق حمد تو کفایت
 . با ہمسہ کرو بیان عالم اعلا تہ
 . بار چند ایاہی منی و مدبر تہ فدا
 . از ہمہ عیبی مقدسی و مبہرا تہ
 . سعدی از آنجا کہ فہم و ست سخن گفت
 . ورنہ کالات و وہم کی رسد آنجا

الدنیا مخرقہ و اہلہا مخاریق
 ۱۳۲۲ تحریر شد : علی آقا حسینی

میران دیده که آتش بزد کرد عشق

۱۳۳۳ نوشته شد

میران دل که در او نور محبت نبود

نگارش علی - آقا حنی

چون طهارت نبود کعبه و تاجانیه یکی است

نمود خیردان خانه که عصمت نبود

همایونی طرف توجه و عطوفت ملوکانه واقع و بعنوان فرمان‌نگاری در دفتر مخصوص شاهنشاهی بخدمت مشغول هستم و اخیراً از طرف انجمن آثار ملی بنگارش کتیبه‌های آرامگاه فردوسی مفتخر و حسب الامر بآنجا رفته در مدت سی یا چهل روز تمام کتیبه‌ها را نوشته و مراجعت کردم و در اینجا نیز بنوشتن کتیبه‌های دارالفنون و کتیبه‌های دانشسرای عالی و مدرسه رضائیه و دانشگاه معقول و منقول و دانشگاه تهران و چندین مدارس دیگر موفق و خوشوقتم که تاکنون توانسته‌ام به تقدیم این خدمات، مستوجب نشان درجه اول علمی وزارت جلیله معارف شوم.

اخلاق عمادالکتاب: عماد سیفی مردی آزاده و بلندنظر بود طبع عالی و همتی والا داشت، شاگردانش همگی او را بآداب دانی و انضباط و مهربانی و هنرمندی و سخندانی ستوده‌اند.

زیرا رفتار عماد با آنها چنان بود که از عوالم تعلیم و تعلم فراتر رفته و آنانرا فرزند و از اعضای خانواده خود تلقی می‌کرد، و تا آنجا که مقدور بوده با اهدای قطعات گرانهای خود که هر یک از آنها گذشته از ارزش معنوی امروز از لحاظ مادی قیمت گزافی دارند تشویق و دلخوش مینمود. و حتی بعضی از شاگردان فقیر یا کم بضاعت خود را بدون دریافت حق‌التعلیم خط آموخته و باستادی رسانده است.

استاد، جمال هنر را با کمال اخلاق در خویش جمع آورده و بدانها عشق می‌ورزیده و هنر خوشنویسی را تنها برای نفس هنردوست می‌داشت تا بدانجا که بواسطه همین علاقه مفرط که بفن خود خوش‌نویسی داشت در هر میهمانی که دعوت می‌شد وسایل تحریر را نیز به‌مراه خود می‌برد و در همانجا گوشه‌یی اختیار و بدرخواست دوستان و مریدان بیشمار می‌داشت مشغول نوشتن می‌شد. از خانه و کاشانه و زاویه اعتاب مقدسه و اماکن متبرکه گرفته تا گوشه‌ی زندان چیز می‌نوشت و بدیگران اهدا می‌کرد. دو فقره مرقومه‌ی زیر را که قسمتی از اواخر دوسیه مشق وی میباشد برای نمونه نقل می‌کنم:

(... در زاویه مقدسه فرزند محترم امام هفتم موسی بن جعفر و اخت امام هشتم علی بن موسی امام هشتم سلطان الاولیاء این صفحه را نوشته و برای یکی از بهترین دوستان بدارالخلاقه طهران حقت بالامن والامان فرستاده شد

اقل العباد عمادالسیفی القزونی)^۱

در سیاه مشق دیگر وی نیز چنین آمده است:

(... ناخوشی و ضعف بنیه نمی گذارد یک چیز خوب جهت برادرم بنویسم. عصر روز بیست و یکم جمادی الثانی در آفتاب نشسته نوشتم العبدالمحبوس عمادالکتاب محمدحسین بن محمد قزونی (۱۳۳۷)^۲

وی مردی شریف و پاکدامن و در جامعه مورد احترام و سرشناس بود و عمر یرا با تقوی و شرافت و پاکدامنی سپری نمود، اطلاعیی زیر را نیز که مشارالیه از زندان شهربانی انتشار داده حقیقت این مطلب را تأیید می کند.

«هموطنان شرکت در مجمع انسانی چه اندازه تلخ و حبس چه عوارض تلختری داشته است! جامه عنصری برای اشخاصیکه دارای صفات ملکوتی هستند بسی نارسا و آن ملبوسی که این طایفه را بعالم حیات خوشنود و علاقه دار کرده است. تقوی. شرافت و پاکدامنی است.

من خاطر هموطنان محترم خود را بسابقه احوال شرافتمندانه خود متذکر و لزوماً افکار عامه را باین نکته احاطه میدهم: آن لباس تقوی و افتخاری که در پنجاه و چهارساله مراحل حیات پوشیده ام در تن من تا ابد باقی و دست روزگار هم نمی تواند از هیکل منزهم جدا کند.^۳

العبدالمحبوس عمادالکتاب ۱۳۳۷ هجری قمری

سواد نامه ایست که عماد سیفی به مرحوم میرزا ابوالحسنخان فروغی ناظم دارالمعلمین نوشته و مضمونش مؤید خیرخواهی او نسبت بعموم طبقات مردم میباشد:

(تصدقت شوم آورنده عریضه سیدجلال از محصلین دارالمعلمین و بواسطه چند روز غیبت مصادف به تعرض اولیای محترم مدرسه شده. از تحصیل محروم و رفته رفته ارکان ماحصل اندوخته های چندین ساله او متزلزل و بعقیده بنده یکنفر بورشکست های تجار کم مایه افزودن دور از حزم و احتیاط باشد چه: وليلة نحسن یصطلى القوس ربها واقطعه اللاتى بها يتنبل تمنى دارم پذیرفتن دوباره او متشکرم فرمائید.

۱۷ اسفند ماه ۱۳۰۶ شمس العبد عمادالسیفی

(۱) - اصل این قطعه نزد آقای مشعشی است.

(۲) - این قطعه جزء مجموعه ی مرحوم دکتر مهدی بیانی است

(۳) - بدایلی از آوردن دو سطر آخر این مکتوب خودداری شد.

تقدیر ثم آورده عیبه بر وجه از نقین و المسمین و بویله چند در دست
 مصداق ترفیع ادبی می‌نماید در دست از تفسیر محرم در دفتر ارکان چهارم در دفتر
 چنین که در منزل و بقیه بنده کینه و بخت و تارکام و بایسته و در هر روز در خدمت
 باشد. چ. دلیله یحیی بطلی الفوس ربها وأظلمه اللاتی بها یتبتل
 تدریس بدین در دوره دوم در ۱۷ بهمن ۱۳۰۶ شهر کربلا

گاهی چنان شیفته خوشنویسی گشته و مخصوصاً از هنر خویش سرشار از
 خرسندی نفس می‌شود که بی اختیار بتعریف و تمجید از هنر خوش نویسی می‌پردازد
 تا آنجا که در سطور زیر که در اواخر یکی از سیاه مشقهای وی باقی مانده، دروغ
 می‌گوید بر: (آن کسیکه از این صنعت شیوا ببهره و بی نصیب می‌باشد هزار و
 سیصد و یازده شمس ییذلفقیر الحقیر محمد حسین عمادالسیفی^۱)

یکی از خصایص این مرد بزرگ این بوده است که پیوسته می‌کوشیده در
 سرمشق‌هایی که بشاگردانش می‌داده جنبه‌ی پند و نصیحت و تنبیه و عبرت را از دست
 نداده و بمقتضای وضع اخلاقی و روحی هر شاگردی مطلبی مناسب حال وی در نظر
 می‌گرفته، گاهی نیز آنچنان تحت تأثیر عوامل و حوادث ناراحت کننده قرار می‌گرفته
 که بحکم اجبار کارش درین زمینه به طعنه یا تعریض می‌کشیده و در چنین موقعی
 سرمشق وی نیز رنگ مناسب حال او را می‌گرفته است، عضویت این مرد در کمیته
 مجازات و دستگیری و زندانی بودنش در محبس نظمیه در مدتی نسبتاً بعید و طولانی و
 تحمل رنج دوری از زن و فرزند و بروز عوارض بیماری و نقاهت ناشی از توقف در
 سلول انفرادی و بلا تکلیفی وی در سنین کهولت عماد را وادار به بث شکوا نموده، لذا
 احساس قلب دردناک و محزون خود را ناچار از کلام و شعر و حدیث و آیات و اخبار
 مدد می‌گیرد و با آن پنجه سحر و کلک ذخار بر روی کاغذ می‌آورد و شاهکار تازه‌یی
 می‌آفریند و اوراقی تاریخی و ارزشمند از خود بجای می‌گذارد. گاهی در حال خشم
 در مقام تعریض و کنایه در قطعه‌یی بسیار شیوا و زیبا که درین کتاب گراور و
 منعکس گردیده خطاب باحمد شاه قاجار بخطوط نستعلیق و تعلیق، خطاطی و هنر
 نمائی کرده است.

(۱) — این سیاه مشق نیز نزد سید ابوالفضل موسوی کجوری است.

بسم الله الرحمن الرحيم

قال مولانا جعفر بن محمد الصادق عليه اسلام لولا السلطان لا كل الناس بعضهم بعضاً وقال يا معشر الشيعة لا تدلوا رقابكم بترك طاعة سلطانكم، فان كان عادلاً فاستلوا الله ابقائه، وان كان جائراً فاستلوا الله اصلاحه، فان سلطان العادل بمنزله الوالد الرحيم، اللهم متع المسلمين بطول بقاءه و ضاعف ثواب جميل حسنة.^۱

و يا دوباره از فضای تنگ و تاریک و محقر سجن بوسیله این حدیث معروف و مشهور حضرت امیرالمؤمنین (ع) پیام می فرستد که: شرف المرء بالعلم والادب و بقیه را نمی نویسد تا احمدشاه خود در یابد که: لا باصل والنسب و مابقی مطالب را در ذیل آن بخط شکسته عنوان نصرة السلطنة در ایام عید نوروزی نوشته و هم بوسیله او برای احمد شاه می فرستد تا بلکه بواسطه ابراز کمالات خود از زندان نجات یابد ولی گویی که اصلاً گوش حضرات شنوایی خود را از دست داده است. پس ناگزیر این بار بصورت دیگر دست بکار شده و دوبیت اثر طبع شعر خویش را و رای میل باطنی و اعتقاد قلبی بخط نستعلیق ممتازی بطرز چلیپایی می نویسد:

همایون حشمتی عالم پناهی	مسلم بر تو ملک و پادشاهی
بود ذات تو در ظل آلهی	میسر گرددت هر چیز خواهی
و در سمت راست این قطعه شرحی مبنی بر تقدیم این اثر که بدست خود عمادالکتاب به تذهیب رسیده است مزین شده و در سمت چپ همین قطعه رقم کرده است:	

فی ایام الخلافة البهیه والسلطنة العلیه. السلطان العادل المفخم و الملیک المؤید المعظم. السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان خلد الله ملکه و سلطانه^۲

که متأسفانه باز هم نتیجه یی مطلوب حاصل نگردید و بالاخره در زمان پادشاهی رضاخان پهلوی و ایام ولیعهدی محمدرضا پهلوی پسرش از قید حبس رسته است. مرحوم استاد عمادالکتب بنا بفرمان پهلوی اول از این پس ضمن تصدی فرمان نگاری دفتر مخصوص درباره معلم مشق خط ولیعهد نیز بوده است و بسر مشق هایی

(۱) - این قطعه جزو مجموعه ی آقای محمدعلی کریم زاده است.

دلبره
بسنه و مایه روزگار مبرمه

معمّر و ممر
نهر لعل غیب در آن رخسار
زورت ارپیش میرود باما

مهر و مهر
بسنه و مایه روزگار مبرمه

دسترسی یافتیم که بمنظور تأدیب اخلاقی ولیعهد آنزمان از کلام سعدی مضامینی انتخاب کرده و برای وی نوشته است. با فرومایه روزگار مبر. و یا هرگز از شاخ بید برنخوری و همچنین زورت از پیش میرود! ما^۱.

مذهب عمادالکتاب: هیچگونه تردیدی تا کنون در مورد شیعه بودن عمادالکتاب پیش نیامده^۲ و قرینه‌ای نیز در مورد ظهور و بروز اعمال وی مبنی بر روی گردانی او از تشیع دیده و یا شنیده نشده بلکه آنچه از او دیده شده حفظ شعائر اسلامی بوده و مخصوصاً هر جا نامی از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) در قطعات به تفاریق مرقوم کرده به تفضیم و احترام و بطریق و آداب شیعیان آنرا نقل کرده که همگی مراعات این قبیل آداب وی را مردی متدین و متعصب بمذهب تشیع معرفی و قوت ایمان و پرهیزگاری این بزرگوار را نیز از لابلای سطور سیاه مشقها و قطعات وی آشکار نموده و مدلل میدارد. و ما اینک یکی دو قطعه‌یی که از وی بیادگار مانده و می‌رساند با وجود پیری و کهولت بانجام فرائض دینی علاقمند بوده است ذیلاً می‌آوریم تا گواه بر آنچه گفتیم باشد:

«در لیلۀ هشتم ماه مبارک صیام خدمت آقایان محترم عظام صرف افطار شده شکر ایزد تبارک و تعالی را ، خوش گذشت اللهم انصر دیننا والـف قلوبنا واحفظ. مشقه العبد المذنب عمادالکتاب سیفی القزوینی ۱۳۴۳ هجری»^۳

وفات عمادالکتاب: مرحوم عمادالکتاب تا تیرماه سال ۱۳۱۵ شمسی باصلاح و افتخار زیست و در ۲۶ تیرماه همین سال در سن هفتاد و پنج سالگی دفتر زندگانی پر افتخارش طی شد و در تهران دیده از جهان فرو بست و برای همیشه چهره از دوستان خود بنقاب استتار کشیده است.

الحق که مرگ عمادالسیفی ضایعه بزرگ و فقدان اسف آوری بود که قلب دوستداران را برای همیشه آکنده از غم ساخت. یادش گرامی باد.

باری نظر بخاک عزیزان رفته کن تا مجمل وجود ببینی مفضلی
آن پنجه کمانکش و انگشت خط نویس هر بندی افتاده بجائی و مفصلی

(۱) — این سرمشقها را نزد آقای غلامعلی عطار چیان دیده‌ام (بنا بر معرفی خود ایشان)

(۲) — یکی از منسوبین وی معلوم نیست چرا با استاد مخالف بود و تهمت بیدینی بوی زده بود و این جانب که عقیده بنادرستی این تهمت دارم بر خود لازم دانستم شمه‌یی از اعتقادات این مرد شریف و بزرگ را یاد کنم.

(۳) — جزو سیاه مشقهای آقای سید ابوالفضل موسوی کجوری است.

: فاصبحوا قدا عا د الله نعمتكم نعمتكم بعثتم اذ هم هم و هم
 . اذ هم و قته بهن و اذ ما شتم بهن
 . مش شش و پی سبب صف کک سبب ما س شعر آمد و
 . من استنجیها در لاله ششم ماه مبارک صلیام
 . خدمت اقامان محترم عظام صرف افطار شده
 . سکر از دمار کک و تعالی را که خوشش کدست
 . اللهم انصر و ننا و سنا و العلف و فلو سنا و جفا
 . مشه العبد المذنب عماد کتاب السیفی الصروی ۲۴۲ هجری



باری، بر سنگ آرامگاه ابدی این استاد در امامزاده عبدالله (شهرری) اشعار زیر که از تراوشات طبع مرحوم دبیر خاقان می باشد و بخط میرزا حسن زرین خط شاگرد عماد سیفی است چنین حکاکی شده است:

آرامگاه

محمد حسین سیفی عماد الکتاب استاد تاریخی خط و قلم است که در ۲۶ تیرماه ۱۳۱۵ بعالم ملکوت انتقال یافت. دیدی آخرچسان رفت زدار جهان عمادسیفی که بودمرد هنرمند و راد داشت خطی خوبتر ز خط و خال بتان بخوش خطان جهان بود مهین اوستاد عمرش هفتاد و پنج در این سرای سپنج دید بسی درد و رنج ندید روی مراد خدایش رحمت کناد.

آثار ادبی عماد الکتاب

در استقصایی که در شرح احوال این استاد می کردم، در یافتن علاوه بر خطوط و نقاشیهایی که از وی بیادگار مانده چند کتاب نیز تالیف نموده است که بدین شرح است:

۱- یک کتاب لغت (نا تمام) که بخط ثلث و نستعلیق در محبس نوشته و تألیف کرده است.

۲- تذکره شعرای فارسی زبان مشتمل بر شرح حال و نمونه‌ی اشعار آنان بقلم آنمرحوم که در خاتمه آن تذکره شرح حال خودش را نیز منظوم نموده است. این تذکره آن کتاب لغت که هنوز طبع نشده نزد صبیبه اش موجود و باو بارث رسیده است.

۳- حسب حال منظوم که تحت شماره ۱۲۱ در کتابخانه خصوصی آقای باقر ترقی ضبط است

۴- یادداشت‌های پراکنده عماد الکتاب که تعدادی از آن نزد آقای صانعی خوانساری است.

۵- مجموعه‌ی بدون عنوان در شرح حال خطاطان که بشماره ۱۳۰ در کتابخانه آقای باقر ترقی مضبوط است و بطوریکه خواهد آمد آنمرحوم گذشته از این تألیفات قریحه شاعری نیز داشته و بطور تفنن گاهی شعر می سروده است. اشعاری چند که از او بدست آوردم پس از این چاپ می نمایم.

سخنی چند درباره منظومات عمادالکتاب

مجموعه اشعاری که در صفحات آخر این کتاب مشاهده می‌فرمائید سروده‌هایی بوده است بخط ز پپای محمدحسین عمادالکتاب که استاد در این مجموعه ابتدا بشرح حال خود می‌پردازد که چگونه از پانزده سالگی، بعد از مرگ پدر بدون زاد و توشه بعراق رفته و سالی چند در این سرزمین مانده و در عین آنکه با مرارت و سختی روزگار می‌گذرانیده با علاقه فراوان مشق خط را نیز ادامه میداده و پس از گذشت هشت سال در آن دیار بایران مراجعت نموده و در تهران همسری اختیار می‌نماید^۱ و پس از این ازدواج بمشهد مقدس می‌رود و پس از چهارماه توقف قصد بازگشت بطهران می‌کند. معلوم است که در مشهد کار نسخ نویسی را بحد کمال میرساند.

این اقامت بدل چوشد بر نسخ تحفه سوقات بُد مرا خط نسخ شاید در این مقطع زمانی بوده که بفرمان مظفرالدین شاه شاهنامه را در مدت سه سال با خطی زیبا می‌نویسد....

روزگار دگرگون می‌شود، سخن از مشروطه بمیان می‌آید، از محمد علی شاه و حوادث و اتفاقات شوم و ناگواری که ناشی از جنگ اهرمن استبداد با فرشته آزادی خواهی ست، قیام مشروطه طلبان و بالاخره شکست مستبدین و پیشرفت آزادیخواهان و در پس آن پناهندگی شاه مستبد خود خواه به بیگانگان و سلطنت احمد شاه، قرار وثوق الدوله و مظالم انگلیس و روس و.... و گماشته شدن وی باستادی خط احمد شاه و غیر از این مطالب بسیار دیگری همه را در این مجموعه بنظم در آورده است که برای دانستن تفصیل بایستی بمتن کتاب رجوع کرد.

در صفحه (۱۷) این مجموعه که استاد مهارت خود را در باره خطوط نسخ و ثلث و رقاع و ریحان و... شرح می‌دهد و اشاره بآثاری که در مدت پنجاه سال عمر

(۱) — استاد از این ازدواج راضی نبوده زیرا در صفحه ۷ پس از استناد بگفته سعدی که می‌فرماید:

دگر آسودگی مبنند خیال

ای که گشتی تو پایبند عیال
می‌گوید:

چهره از غم نمی‌توانم رفت
نرود در کنار زن بی‌یقین
محنت و درد و رنج افزاید

قصه کوتاه کنم من از این گفت
هرکه با عقل و دانش است قرین
زانکه از زن بلا و غم زاید

خود از کتاب و کتبه و غیره که از خویشتن بجای نهاده می نماید دستور ساختن مرکب را باین شرح می دهد:

بمرکب اگر شوی محتاج گیر هموزن دوده قدری زاج
باقی این بیت که کیفیت ساختن مرکب را در آن تمام میکند در این مجموعه
نیست و پیدا است که مقداری اشعار (تا چه قدر باشد) ساقط گردیده است.
راجع باین ساقطات در صفحه (آ) توضیح کافی داده ایم و نیز همانطور که
وعده کرده ایم از روی دوازده صفحه ی مرحمتی ی آقای صانعی خوانساری آنها را به
ترتیب آورده ایم.

توجه باین نکته ضروری است که این بیت:

از مرکب چوبی نیاز شدی قلم البته کار ساز شدی
که نخستین بیت از دوازده صفحه مذکور فوق است می رساند که عماد دستور
ساختن مرکب را کاملاً داده و مطلب را تمام کرده بوده است که پس از آن از کیفیت
قلم بحث می کند و می گوید: قلمی سرخ و سخت می باید...

حال آنکه در صفحه (۱۷) مجموعه اشعار بیت

«بمرکب اگر شوی محتاج گیر هموزن دوده قدری زاج»
ابتدای کیفیت ساختن مرکب است و پس از این بیت دیگر در این باب
سخنی نمی رود. نتیجه یی که بدست می آید اینست که چند سطر از ابیات که شامل
ساختن مرکب بوده از میان بیت ابتدا (در مجموعه اشعار ص ۱۷) و بیت انتها (در
صفحه اول نسخه ی صانعی) افتاده و در دست نیست.

از سوی دیگر هرگاه تمام ابیات مندرج در دوازده صفحه را (که مشتمل بر
شرح کیفیت قلم خوب و چگونگی نشان دادن حروف بر روی کاغذ برای خطاطی و نیز
بیانی در باره موسیقی و عکاسی و... می باشد) دنباله بیت آخر ستون اول صفحه (۱۷)
مجموعه اشعار قرار دهیم باز مشاهده میشود که مقداری از اشعار عماد از میان رفته است
و معلومست این ساقطات دنباله بیان وقایع مختلف مربوط بهمان زمان بوده است که
قسمت مانده آن در اول ستون دوم در صفحه ۱۷ مجموعه آمده و مربوط است بکشته
شدن میرزا احمد خان...

باری بطور خلاصه این مجموعه شامل شرح حال و زندگی مرحوم عماد الکتاب
و رنجها و مرارت هایی است که وی از جهات مختلف در دوران زندگی خود کشیده و

نیز شرح قسمتی از تاریخ پر آشوب روزگار شوربختی ایران و ایرانیان در عصر و زمان استاد است. که با سادگی تمام سروده شده است. صرف نظر از غلطهای املائی که بخط خود استاد نوشته شده است درباره کیفیت اشعار وی همین اندازه بایستی گفت که وی دارای طبعی بسیار روان بوده و پیدا است که سرودن اشعار برای او آسان می نموده است، اما جای بحث نیست که عماد در خط و خوشنویسی استادی مسلم و چیره دست بوده و آوازه‌یی که دارد بواسطه مهارت وی در این فن مبارک است که شهرت او را در دایره خط و خطاطی محدود کرده است نه در شعر گفتن و با اینکه (بطوری که اشاره شد) در سرودن اشعار استعداد فراوانی داشته و اشعارش بهر بی بسیار از روانی و سادگی دارد مع هذا بایستی گفت منظومه‌های مختلفی که از وی بر جای مانده است هیچ گاه از جهت ارزش ادبی و فنی شایسته مقایسه با آثار خطی وی نیست و اشعار وی چیزی بر شهرت و نام آوریش نمی افزاید....

این غزل و طنبیه را در زمان سلطنت سلطان احمد شاه قاجار در محبس نظمیه گفته است:

آن به که ز فتوای توشد چون شدنی بود
بگر یست هماندیده که محزون شدنی بود
شد خیره بدان ریو که وارون شدنی بود
گر ناله عشاق همایون شدنی بود
کاین مظلومه آغشته بهرخون شدنی بود
چون دید زرو سیم وی افزون شدنی بود
زان ره که خود از دایره بیرون شدنی بود
شد تلخ بر آن کام که مسجون شدنی بود
گر چهره فرزین تو گلگون شدنی بود
گر طالب آتعالع میمون شدنی بود
گر ناله مردم همه موزون شدنی بود

از عشق وطن دیده و دل خون شدنی بود
در محبس بیداد توجان داد بتلخی
در کلبه پندار گرائید بزشتی
هرگز نزدی نغمه بیداد و مخالف
از بستن و بگستن پیمان همه دانست
پوشید رخ از محرم و بگشود باغیار
بگذاشت به بیگانه سرای جم و سیروس
از باده بیگانه پرستی همه نوشید
این ملک ترا ملعبه ایشاه نمیکرد
معذور به آزدن آحرار نگستی
مسکن نشدی محبس ویرانه به (سیفی)

*

صدیق زاده دانش پژوه کردم یاد
مسیح وار بروح من او حیاتی داد
برون مقلم دانشور ستوده راد
ضعیف گشته وزنگار غم رمق نهاد
برای عرض ارادت پی بهانه فتاد
چه خوش ز خامه ناخوش نمود استمداد
یگانه مرد خردمند در ره ارشاد
به تهنیت بگشادست و خامه را بمداد
ز ظلم گردون رفته است گرچه خط از یاد
چو صید بسته گرفتار چنبر صیاد
ز کلک خویش مدد خواست هرچه بادا باد
ستوده جایگه داریوش و تخت قباد
مقام بوعلی و فضل صاحب بن عباد
بسالها چنو آزاد مرد دانش و داد

نشسته بودم در کنج محبس بیداد
سبب نمود سؤال و گشود درج جواب
گشود دفتر احوال حضرت ادوارد
نهاد من که ز پیکار چرخ بوقلمون
بجنبش آمد و رفت از قفای اندیشه
ز کلک من که بفرسوده است یاری جست
که شصت مرحله پیموده از مراحل عمر
برای عرض هنر پای نه بقصر وصال
ز جور گیتی گرچه شکسته بال و پر
چو مرغ ریخته ناخن ز تیشه تقدیر
ولیک فضل و هنر تا نماندم مجهول
بویژه در بران مهتری که از ره فضل
خصوص در بر دانشوری که میداند
بگাহواره دانش نبشته مادر دهر

(عماد) از بن زندان سرود این جامه

که یادگار بماند بنزد آن استاد

شعنه در مجلس ما شیشه و ساغر شکند
تکیه بر کوه احد کرده وبا سنگ جفا
کاش تنها شکند شیشه ما ساغر ما
تاکی و چند عمود ستم کج بینان

کیست کورا بمکافات عمل سرشکند
عهد کرده است که دندان پیمبر شکند
کاین ستم پیشه دل کھتر و مهتر شکند
روز و شب رنجبران را سرو پیکر شکند

نالم زدل چوتار بدین روزگار تار
آورد هسوی تار مرا ناله های زار
آوخ که گشته بود مرا رنج روزگار
من چون ملوک سربفلک برفراشته
آوخ که پست گشته مرا همت بلند
گردون چه خواهد از من سرگشته ضعیف
ای محنت ار نه کوه شدی ساعتی برو
ای تن جزع ممکن که معجزا یست این جهان

آوخ بغم نشانده مرا درد بیشمار
بجز ناله‌های زار چه آرد مکان تار
پیوند جانم ار نشدی مشق بیشمار
برمه نهاده روی و بخور چشم اشکبار
زنگار غم نشسته بدل بر جبین غبار
گیتی چه جوید از من پژمرده و نزار
وی ذلت ار تو ابرنجائی دمی ببار
ای دل طمع مبر که سرائست مستعار

بچشم باخردان باشد این سرای بهشت
 بقصر و خانه چه نازی بسی عمارتها
 گذشت عمر بغفلت بین بموی سپید
 مشومقید قید جهان چه نیک و چه بد
 رضا بقسمت خود شو که خامه ازلی

کسیکه صاحب عقل است این بهشت بهشت
بنا شود که تو ای خواجه خاک باشی و خشت
که زال چرخ عجب پنبه ای برای تورشت
کسی نزیست در این خاکدان چه خوب چه زشت
همین نصیب به بیشانی من و تو نوشت

در این چمن که ز پیری خمیده شد کمرم
نه سایه ایست ز نخلم نه میوه ای کس را
سپهر با قد خم گشته میکند لحدم
ز نافه مشک تر آید پدید و این عجبست
دو رشته پر ز گهر بود در دهان مارا
گهر بر یخت زدر جم ستاره سان که دمید

ز شاخه های بقا بعد از این چه بهره برم
که تندباد حوادث بر یخت برگ و برم
بیاض موی ز کافور میدهد خبرم
که نافه گشت عیان از سواد مُشک ترم
جفای چرخ گسست و بر یخت آن گهرم
..... نـا تـمـا م

آوخ که نرم شد تنم از محنت وانین
پیوسته بسته است در این سرای تنگ
در چنگ روزگار گرفتار درد و غم
ای بد منش زمانه و ای بد لگام خنگ
گر نیستت لجاج فروهل دمی مرا
من اوستاد خطم و پر مایه از هنر
آخر منم یکی ز غلامان خسروی

زین محبس محقر و زین درب آهنین^۱
تاریک چون مشیمه زن دیده چنین
در تنگنای دهر گرفتار آن و این
تاکی بخاک و خون تن زارم کنی عجین
گر نبودت عداوت بردار دست کین
ای بیهنر سپهر بپا کندیدم بطین
احمدشه آنکه هست و را عقل و داد و دین

*

بخردی املها ز دل کاستم
چو این آرزو اوفتادی بدل
نصیبه مرا خدمت خلق بود
چو سی پنج و سیصد ز بعد هزار
بجرم وطنخواهی و راستی

ز یزدان درخشان خطی خواستم
چهل سال بنگاشتم متصل
بهای خورش سبجه و دلوق بود
بزندان کشیدی مرا روزگار
همین بدگانه بی کم و کاستی

*

ای صدر اجل ای بتوامید عباد
گر گفت کسی کم ز عمادم بعناد

در عهد توام بخط مسلم چو عماد
این صفحه و این بنان و این کلک و مداد

نوروز شد و گل بگلستان آمد
اندر بن این سیاهچال زندان

بلبل بوصال گل چو مستان آمد
گردون باما بمکر و دستان آمد

*

اندر بن این سیاهچال زندان
پیوسته به بدبختی خود می نالم
(سیفی) جزع مکن که سرائی است مستعار

کالحق باشد محل یأس و حرمان
پوشیده به بیچارگی خود گریان
دیری نه بگذرد که نه این ماند و نه آن^۱

(۱) - مصرع اول این بیت در یک نسخه دیگر این طور آمده است: آوخ بدرد می سپرم جان نازنین
و در نسخه‌ی ثالثی بدین صورت: خون میخورم دمام چون طفل در چنین.
(۲) - اشعاری که در این رساله نقل شد تا اینجا از یادداشت‌هایی است بخط بانو ملوک سیفی
دختر آن مرحوم که مشارالیه آنها را از سروده‌های پدر خود می داند.

کتابخانه باقر قزوینی

شماره ————— ۲۱ —————

بر دل باب دام مهنداد ۲ باب رحمت ثبت گوشنا

مورزند شد چو نصب العین سکه نام من زنده حسین

هشت ساله بهم که از زوداد پدر من مرا بکت داد

چون ره رشد را با پاسوم الحق از زمان دمی نیاسوم

سال عجم سجاد و چو سید پدر از این یار رفت کشید

در که ارتحال آن مرحوم بودم از دگر فیضی محرم

او بخت عجز میانی غم برده ز من کشید بانی

انقض باب شد از نیلالم ریخت از بسکیس پر و بالم

و بگر کشود دستری ازند کرده انیت مرد باش بود

۱
ایک در بند حیل و آزی بشنو تا کثایت داری
تا تر عقل و هوش نغزاید کاز خرد و هوش دایمی ناید
خالق هر چه هست خدای بود آفریننده وجود و نمود
از پس پرده عدم بر باد نسبت آب و خاک آتش داد
آنگه از چاه قهر آب روان عقل و دانش را در جان داد
از نشیب عدم فراز و جود سلب زندگی مرا بخشود

پانزده پاد بودم دلی	که روانه شدم سوی بنده	باش آمده تا که رفتن	به زیگانه راز نهفتن
رجل در کاظمین کبشودم	تا پسه سال اندران محل بودم	از غایات دی عجب کردم	شکر احسان بجای آوردم
خور و خواجهم برنج آلوده	شب و روزم زایج پالوده	بعد یک هفته ایت فیروزه	قد علم کرد چون مر نوروز
نیشبم شام بد روزم چاشت	گویم و هر آغوش نکاشت	نصفت از آن دینه نبودم	غم دل ز آب دیده بزدیدم
ز ابته افضل حق را شال	عش من خشمم بی کامل		
ز این سبب مش بودم ناختم	از غنا با خدای به رازم	الغرض از ره مصداق عجم	که کرده می کشود از ره غم
چون رسید انتها می سیم سال	خطا ندیدم با در استقبال	همه وارد بای تخت شدم	همنان با کیت بخت شدم
آمد آنکه ز کردش ایام	سیدی را و حمد الاسلام	در سرانی که به ظیف و کینک	پاک از کید و آرزو کینه کینک
چون مراد غنا و رحمت دیدم	دست شفقت بفرق و دیده	بار کشودم و مکان کردم	به شانی خدایگان کردم
برد با خیشین کرب با	رفت دیده و دین کرب با	داشت طفل و آنجخت ببال	پسر و ختری پستری خیال
پنج سال اندران مکان بودم	بجسین خاک پاک می سودم	که ز جان بس عسریز نمیداشت	هر زمان غم تربیت میگذاشت
از مش مش بود تا مبسقت	شب و روزم در پیش تنق	من فسه سوده از رویاری	می کشودم که زهر کاری
کریم به کار بسته و تم سخت	لیک به خرمی مشاق سخت	در که خرمی قرین شاد	به کردیزان روان من و شاد
چون که سرمایه بود خلق خوش	به نزه کنارم از ناخوش	گاه در خدمتش هم چو شاق	محو افعال پاک چون شاق
		بود خرم روان می از من	من از اول بخت من آسمن
آخر سال پنج بهر حجاز	را و مردی رسید بی نیاز		
رجل کبشود بار ناز می کند	آتش اندر دل نیاز می کند	در همین حال که از تنه دین	چرخ کبشود و عفت به پرین
خرمن حرم حبس یال بهشت	مرهم لطف التیام آموخت	قمر از خانه فسر اتر مهر	شده بدون پرده بر کشید بهر
چون مرا منده دید بر کشود	زیر پیش زهر جای نمود	ما در ناتوان پس از نسال	تخته از درد و کزیه کرد و سال
گفت اگر میل باشدت این	غم مخور دل کن ز غم ویران	خود پس از کزیه زود و ارشد	جان من پاکت از سوار شد

این قاتی فسانه در برداشت	طرد افسانه آسمان گشت	هر که با استیج خواب جزوت	خرنی در کشود غم بر نشت
مادر از عافیت و شادی	کرد از پور سلب آزادی	انگه با ریخ باب روز کوفت	گدشت ریخ از حال رفت
کرد غم را بتار زلف یار	بت و فشت و انگی بکار	هر تنی کو بخت آورد روی	عاقبت رشت و پست کرد روی
چون گرفت ریشه برودش	پند سدی سر و شش از بکوش	من کا زاهل بسنه رفیق بود	کا بسنه مانده بل شقیع بود
کای گرفتار پای بند خیال	هرگز آسود کی بسنه خیال	از برای معاش هر دزد	بود باز نور و برود پوز
قصه کوته کنم من از این گفت	چرا ز غم نیستوانم رفت	کاه تحریر و کاه با تسلیم	نیدم همتا بخت اقیع
هر که با عقل و دانش است قین	زود در کنار زن بعین	این سخن کا بکاه میگفتم	پادشاه مالک خلم
زانکه از زن بلا و غم نسیم زایه	باصبر مسلم جان سپرم	پادشاه مالک هنرم	
محنت و ریخ و درد و غم نسیم	گفته حضرت نظامی راو	نیک بر خوان و دروغ کی شایه	
بعد ششماره را در میل	بخراسان خود غم جیل	هر که ز آموختن نذر رنگ	در بر آرد آب و بل رنگ
بادی آنکه بسوی مویشم	در محاذ خاک برپیشم	هنر آموز کز سر نمندی	در کشائی کنی و در بندی
چاره در حرم و خوش شاه	بغلک برفوشیم کلاه	تا جوانی و تندرستی هست	آید اسباب هر مراد هست
این قاضی بل چو شد ریخ	تغذی سوقات بد مرا خلع		
آزنان کشت و نسج و نسبت	میگشودند هر سه بار حلق	انقض چاه سپه کنم از نو	بسرانیدن مشکم پرتو
آفتاب مراد شد چو بلند	مرغونیم ریخ شدی چو کلند	بدرمان مظهر الدین شاه	که سپهر مرا خطا فرگاه
روی نموده چون در شبان	قافله شد روان چو طیران	و او منده مان طبع شنانه	کا ز نوشش ترکم خانه
آزنان میت و چار ساله بم	خاصه باز به هم نواله بم	بنایات حضرت باری	کرد اقبال ملک من باری
چون بد را از محاذ بست بریر	بمعنان ازین با در سپهر	تا سه سال آنچو بود خوشتم	بر نیکی بنام وی کستم
	یا دکار حکیم منده روی	انفجار جهان و هم طوسی	
با کتابت برات پروردی	و او از حق قضیه روزی	بعد بجا شستن ز راه آرز	در خور ریخ و ادنان و باز

انجمن کشت تخم نایدی	که جان کشته بدین دوی	انجمن سوخت غای مخلوق	که ز دل گرفت تاقیوق
بر که در بر تخم نیکی گشت	عاقبت حاصل نکو برداشت	من چاره نینه از جزای	در میان و کوه ستاری
انکه یازید دست استراب	در کف ریخ مویه کرد آبا	مقی زاین بلا بدم نهان	دم فرو بسته آشکار نهان
		چاره بر کشت کاینستی	شد بدل بستی و پستی
لاجرم ز حتم گرفت از یاد	غلم نمود بر من استبداد	ازین دیسار میرود	شاخهای دولت و امید
کردش مرغ و تاق جان	کرد بنیاد غلم را ویران	نصرتار و باقر از تیریز	که بد این واقعه شکفت کینیز
		هر که خواهد به اندام تاجان	تو این رخ کردوش آسان
از پس پرده نور آزادی	کرد روشن چراغ انوار	مختر شده ز هفتاد و شش	نور شروطه پر تو افکن گشت
پر تو افکنده خمیر همه	روشنی بخشیده که همه	آنچه تیریز کردش و چون	بیق کینه پیش گشت نون
کر چه زاین نموده شاه بستن	لیک پوشش نمود چون خند		
پرچم اعیال فتنه نکشود	جز اصرار و زاین نمودی بود	سید بیت و منت بیدار	شاه نمود تاج و تخت ایثار
سینه و بیت پیش ز بندار	شد و زین بیل اسب سوار	شد پایه و خویش بخار	ناکس و پس پیش هم دیار
کرد مسجد خراب و مجلس پست	دست و کردن در او دست		
بر در باغ شاه حبس نمود	بعضی را کشت و بعضی را فوسد	با همه جور و اقصاف و زنده	بنا نه جای می فتنه زنده
بود از کشتگان کی قاضی	که نه اند و خلق از او راضی	تاج و تخت و سر و تیغ و کلاه	شد مسلم سلطان احمد شاه
دیگری میز را جانگیر خان	که بنودش نظیر در ایران	بسرور و نشاط گشته دین	زین همه فروخت و آئین
سید پاک زاد حامی دین	و اعطای محترم مجال الدین		
داند که پادشاه خلق و بیان	ملک آن فیض پادشاهان	پس بایران زین دود	کرد مشروطه باز عرض جود
الغرض از فتنه روشن کرد	دود و دشت بزد و نال دود	هم خدای احد زرا و کرم	دو آرازی زبان و مسلم
بن مال خلق کرد الزام	دست سیلا خوری و تم ذوق	مجلس از نو گرفت نزع تمام	و کلاست با دین فحاح

بجده و تزیینت نکرد	کنش کل خفیف را زبرد	هیچکده کار یاده نمودم	زیر بار فشار فرودم
ساده و اطلاع می پویست	بخطوط و علامت کف بست	که همه صاحب کلاه شدند	به رسم کار در برهه شدند
آنچنان بودم اطلاع دست	کاخ حال دید می ریخت	هر که محتاج مینه از ره رفیق	با دل در جان خود با او رفیق
الغرض من از خودم دیگر نبرد	و اشتهم اطلاع و بهم پیریز	از جرع عار د هشتم ریخت	از غلطی رست بود دست
در یکی از دو امر دولت	بسته بودم سیاه خدمت	از دروغ اجتناب میکردم	فرغ از اغتیاب میکردم
هشت سال تمام گذشتم	عاقبت جام نایب نشدم	کینه بر کز بدل ز غلق نبود	رینی در عفاف و دلق نبود
سینه و سی و پنج بده هزار	اوستادم بحسب باقی نزار	میگشودم که در همه کاری	با هر غلق و هشتم یاری
جرم چو بود و وطن خورای	خواه و تحقیق کن اگر خورای	بود بسینه از روح من از در	شارلاتان هیچکده نبودی
عقد الملک آن بزرگ نهاد	نایب است لطفه از ره داد	بود برای صفت دل زارم	مورد زیر پای نازارم
ابتدا از مستلین امین	که و آورده و ادشاق امین	که برای ریاست و هم جا	نامه خویش ساخته سیاه
که نه نیکبخت را از نو	درس و تسلیم گفته پرتو	شعاع انصاف در ده رمضان	بکینه کشته میرزا احمدان
من خود از آن مستلین بودم	کوی سبقت ز غلق بر بودم	چارتن از برای قتل وی	هم قسم با پیلای می می
هفت سال از طریق غورای	مینودم بخاشه یاری	در شب فروزه زو نداد	تغذیه کردند بازی نورا
سر هر سال بر وضع و تزیین	بود عا بر صداقت و تشریف	الغرض استوار گشته	تخم ننگی برای خود گشته
الغرض بیت هفت سال تمام	شب و روزم بر پنج غاصم	پروه ز این فصل اگر گشت افتد	
اولین خدمت برای شوق	بدرزاد اربع رسم المثنی	پیر و بر ناکه در بار افتد	
مبالت می کشودم بار	بمبالت نمی نمودم کار	این حکایت بموقی زنج	کاتولین واقعه نتیجه نداد
کاه در درپه مرا شاکرد	کاه در خانه حبیب گدا کرد	چو در آن واقعه کویم آه	بود بهنگامه های مسجد شاه
		که امام جماعت طران	با درس اهل سپاهان

از بنسره ای خود گشایم باز	* تا شود کلمه کیف عالم باز
اولا در خطوط اسلامی	نخ و ثث در قاع بد نامی
خط ریمان بنیپته و تعلیق	مینویسم چه میرستعلیق
خط طعرا و بهم خط کشیر	کوی سبقت ر بوده از تقریر
بجانبت چه می شود دست	پای تا سپهر عشق می پیوست
ز اول مسر تا بنال غمیس	بیش از اندازه یادگار غمیس
از کتاب و کتبه با صد پنج	به نام دم در این برای پسج
بر کتب اگر شوی محتاج	گیر رسم وزن و ده قدر حاج

چندی قبل دوست من آقای حاج باقر ترقی که شنیده بود حقیر در صدد نگارش شرح احوال و جمع آوری آثار مرحوم عمادالکتاب هستم باسعه‌ی صدری که داشت نسخه منحصر بفرد مجموعه اشعار آن مرحوم را که بخط غبار نستعلیق نوشته شده بود در اختیارم قرار داد. در ضمن مطالعه این نسخه معلوم شد افتادگی‌هایی چند نیز در آن هست.

خوشبختانه چند ماه قبل از این که این مجموعه بدست حقیر برسد در ملاقاتی که با خطاط معروف آقای محمد صانعی خوانساری دست داد ایشان ۱۲ صفحه از اشعاری که از سروده‌های مرحوم عمادالکتاب بخط غبار نستعلیق (مسوده آنرا) بمن سپردند که این اشعار هم ناقص بود ولی بعد از مطالعه مجموعه اشعار مرحمتی آقای ترقی معلوم شد آن صفحات ناقص مربوط به همان افتادگی‌هایی است که در این مجموعه اشعار وجود دارد لهذا قطعات افتاده را بمناسبتی که لازم است در جای افتادگی‌ها قرار داده و ذیل آن را با علامت «در حاشیه می نمایانیم و توضیح کافی میدهیم. ضمناً اضافه می شود که با وجود بدست آمدن افتادگی‌ها باز در میان مطالب گسیختگی‌هایی ملاحظه می شود که شاید بعدها توفیق یافتن آنها دست دهد و در چاپ‌های بعدی اصلاح و تکمیل گردد.

در خاتمه، بیان این نکته را نیز ضروری می داند که در بین ابیات این مجموعه گاهی فواصلی باندازه یک یا دو سطر دیده می شود و قرائنی در دست است که سراینده در نظر داشته است اشعاری سروده و در این فواصل جای دهد و یا اینکه شعر مناسب‌تر از آنچه گفته و نوشته بود بسراید که از جمله این قرائن در صفحه دیده می شود که عماد بجای این بیت:

گرد آورد از رؤس قوم داد دستور کو فراید لوم
بیت دیگری را باین مضمون:

گرد آورد از بر پایه از جنایتگران کم مایه

مناسب‌تر دانسته و با مداد کم رنگ بالای بیت مرکبی مذکور بخط خود نوشته است منتهی بعلی و شاید بامید اصلاح بهتر آنرا مرکبی نکرده است و شعری که نامناسب دانسته خط زده است و نظر اخیر یعنی امید اصلاح، بیشتر بذهن نزدیک است زیرا این منظومه خود ناتمام است و بپایان هم نرسیده و چه بسا که دیگر مجالی برای اتمام آن پیدا نشده است.

نیز هم وزن زاج ما زوریز هم بهم وزن هر سه، صمغ به بیز

چربی دوده ابتدا بزداي
لاجرم خورد كن تو ما زورا
بگذارش كه پرده بنند تار
تا زمانی كه آب صاف شود
حال گویم ترا طریقه ساخت
حل كن اول تو صمغ را در آب
دوده در آب صمغ روزی دو

زاج ترکی میان آب بسای
هم بجوشان میان آب او را
پرده برگیر و كن عمل تکرار
آب در موقعش بكار رود
تا توانی بخوبیش پرداخت
صاف و جوشیده آبرا در یاب
كن صلايه بریز زاج از نو

پس بسای و بریز ما زورا
بعمل آر زور با زورا



خواجه اسفندیار میدانی
من نه سهرابم و ولی با من
خرد زال را پرسیدم
گفت افراسیاب وقت شوی
بادۀ چون دم سیاهوشان
صاف چون رأی شاه کیخسرو
گر فرستی توئی فریدونم
همچو ضحاک ناگهان پیچم

كه برنجم ز چرخ روئین تن
رستمی میکند مه بهمن
حالم را چه حیلست و چه فن
گر بدست آوری زمی دوسه من
سرخ نه تیره چون چه بیژن
تلخ چون روزگار اهریمن
ورنه روزی نعوذبالله من
مارهای هجیات بر گردن

در پایان اشعار این دویتی نیز وجود دارد:

سیصد و سی و پنج بعد هزار
جرم چبود بود وطن خواهی
از مرگب چوبینیا ز شدی
قلمی سرخ و سخت میباید
ابتدا از قلم گشامیدان
بعد بگشایشست فاق قلم
نوک او را گذار بر قسط زن
هم محرف تراش و هم بنویس

او فتادم بحبس با تن زار
خواه و تحقیق كن اگر خواهی
قلم البتّه كار ساز شدی
تا ترا نيك او بكار آید
تا بقطر قلم شود میزان
نصف میدان شود نه بیش و نه كم
قط او را یقیق محرف زن
تا بزودی شوی تو خوب نویس



چند چیز دیگر تراباید

كه خط و ربط نیز بفزاید

ابتدا عزم و آنگهی تسلیم
 بعد بنشاندن حروف و کلام
 چارده حرف چون قطار و ریل
 ک گ ت ث ر ز
 چارده حرف بر طریقه ذیل
 ج ح س ش میسم و ع
 فوق و ذیل حروف با مسطر
 گربدست آوری زرسم المشق
 بطریق یقی که داده ام دستور

ثانیاً در جهات موسیقی
 از رهاب و نواد شور و حجاز
 از همایون و سلمک و ماهور
 از صفاهان و زابل و نیریز
 از عشیران و فیلی و عشاق
 از نهانودی و حسینی و راست
 از حضیض اوج و از عرب نوروز
 نغمه و ماوراء نهر و سرود
 همه این لحنها که بشمردم

ثالثاً برفنون نقاشی
 من بشایسته رنجهها بردم
 گرچه دستم تهی بداز استاد
 از رُخ و نیم رخ سرو صورت
 از مرایا و از مناظر دور
 از برای نمونه رندان

رابعاً از علوم عکاسی
 بیخبر نیستم من از کم و بیش

آنچه استاد گویدت تعلیم
 که فواصل شوند خوش اندام
 بنشینند چون حروف ذیل
 ط ظ ف ذ ب و ژ
 بنشانند چون نشیب کیل
 ص ی ق ل و ن و غ
 خوب معلوم گردد ای مضطر
 دوسه دوره از آن نمائی مشق
 نشود هیچ نکته ات مستور

داشت سرمایه نظم و تنسیقی
 ترک و کرد و هدی و هم شهناز
 دشتی و چارگاه و نیشابور
 پنجگاه و بزرگ و کوچک و ریز
 خسروانی و دلکش است و عراق
 داد و بیداد و راک هندی خواست
 از مخالف حصار شد پیروز
 زیر و بم لحنهای خوش بسرود
 من به سنتور نیک بسرودم

گرازا این علم با خبر باشی
 تا که بایسته بهره آوردم
 لیکن از هوش خود بدم دلشاد
 از برو چهره و قد و قامت
 نبدم بیخبر علی المقدور
 ساختم چند صفحه در زندان

که گذارند شیشه بر شاسی
 بلکه میزان کنمش بی تشویش

آنزمانی که کلدیون تر بود
 حال چون از فرنگ بی تشویش
 هم دوای دگر ثبوت و ظهور
 کاغذ مات و طلق و البومین
 دور بینهای کوچک بغلی
 دور بین بزرگ از دو کره
 هم گراور و هم لیتگرافی
 هر که باشد باین علوم رفیق

خامساً در عروض و شعر و بدیع
 در لغت بدع تازه را گویند
 ببلاغت بدیع گردد نشر
 اهل معنی فصاحت آن دانند
 ضعف تألیف برکنار شود
 نظم و نشر از سجع شد مقرون
 و آنگهی بر موازنه بگرای
 بعد تجنیس زاید و لاحق
 چون بتجنیس رفع شد مشکل
 پس برد العجز سخن بسیار
 بعد از آن استعاره مقبول
 مطلع از حسن چون بیاراستی
 انوری بر طریق حسن طلب
 این طلب از طریق تهدید است
 حال گویم تناسب و ایهام
 بعد مدحی که شبه ذم باشد
 التفات است و آنگهی تذیل
 هشت قسم است لاجرم تشبیه
 اعتراض الکلام حشو ملیح
 از دو معنی بگیرد زو و وجهین

زحمت کارهایش برتر بود
 میرسد کلدیون خشک از پیش
 با مقوا طلا و نقره و نور
 می بسازند فیلم بژلاتین
 از فرنگ آورند بی دغلی
 سه و پنج است و بیست و چارگره
 میشود خارج از فتوگرافی
 میکنند صدق قول من تصدیق

بود فکرم نو و مقام رفیع
 بلغا نظم و نشر آرایند
 بفصاحت بلیغ گردد بحر
 ضعف را از کلام پردازند
 بفصاحت کلام یار شود
 پس بترصیع بند سلک فنون
 هم بتجنیس تام و ناقص آی
 هم مطرف بکن با و لاحق
 شبه با اشتقاق و قلب کل
 چار قسم است و هر چهار بیار
 که ز علت تهی شود معلول
 حسن مقطع یقین بدانستی
 باده ز اسفندیار کرده طلب
 نیک برخوان اگر که تردید است
 چون طباق و تضاد فطر و صیام
 یا که ذمی که شبه مدح آید
 که بایهام نام شد تخیل
 که شود نظم و نشرزا و تنزیه
 متوسط بخوان و حشو قبیح
 از ملون بخواه ذو بحرین

الغرض از تجاهل العارف
 بموشع چونیک در نگری
 بمسقط اگر بود مهری
 بملمع کمیت اگر تازی
 بمقطع موصل است ردیف
 تعمیه مشککست و پیچیده
 لف و نشر است و آنکهگی تضمین
 احتیاج است اگر ترالف و نشر
 لف و نشر مرتب آنرا دان
 لفظ اول بمعنی اول
 مثنوی را چو خواست بشناسی
 مثنویات خمسه را تو ببین
 غزل از شیخ سعدی و حافظ

زود مگذار و مگذار ايعارف
 از مرتع یقین نمیگذری
 باز کن دیده بر منوچهری
 فارسی بایدت هم تازی
 بمصحف کلام شد تصحیف
 بمعما حبیب شد جیده
 ممتنع گاه سهل و گاه تخمین
 در نصاب است گفته بونصر
 که دو لفظ آورند و دو معنی
 لفظ ثانی بمعنی ثانی
 بنظامی گرای و فردوسی
 شد به شهنامه ملک ما تزیین
 این دو اصلند دیگران لافظ

* بقصیده که شوی محتاج

بست مسعود سعد بر به تاج

قطعه را از دوبیت آدبیت

میزان ساختن با فی بخت

از رباعی که فتنه ختم است

روشنی بخشم ایام است

مستزاد آنکه بعد بر صراع

خیزی هست زون کنده بر صراع

از جزالت قوی بود مقصود

وقت از زری نطفه بود

برکشیم ترا بحر عروض

کو شکر کن تا نایت معروض

از طویل و بسیط و مجرید

رجز و هم همنج بایدید

هم سریع و در بل مضارع و

وافیت تقاربات بدین

از تدارک جبهه کامل رو

مقصد منسج مجتث گو

سید یعقوب نامقل شیراز	هم بشکند اردو و قشاز	صاحب منصب و محکشان	بدمعنی خان که بعد شد سلطان
آتش و لاشی فرا هم آورد	نام و آبی بخت می دادند	معتزدا	
که پریشان کنند دولت را	دولت پاک با عدالت را	این معنی خان برادر می دارد	که برادر نه آذری دارد
عاقبت بختند در سینه	که بریزند قوی کابینه	بسته بر زلف خورشید قلی	که داده زهد جامه دلق
بعض مضروب و بعض اتقوا	بنایند فضل و تقبول	آن شنیدم دل از و توبی بر	زانکه در غمخسره کوی یکی بر
آتشیدم که وجهی از صندوق	برای کار داده بود و توفیق	عاقبت از و توفیق عشق یار	بر و همسرا و خوش تابنده

گفت این را ز راه پست طاق

شخص جانی بب میان طاق

منصبش در نظام شد سلطان

لقب وی امیر ناصر خان

عزم اشرا بر جابل و ناشی	ماند در بوت قفسه اموشی	الغرض پهلوان و سیه و عام	جمع شد گرد این ترانه خام
زانکه کاچه منفصل کرده	ز و مصصام متصل کرده	با تفکک و صلاح بر بازار	بختند از بدین هم بسیار
بور شد باز آمد و امور	بکی بر بنده ارشد مجبور	الغرض شد تهر اردو تمام	همه ز آغا زادی تا انجام
چون نتیجه داد این بازی	بنمودند باز خود سازی	کرچه در مجلس از فضول و مواد	بچاکس برین اطلاع داد
اسلحه از تفکک و چوب طاق	از برادر یک و موزر تخاق	یکت آنچه بر بستی پویت	از اصول ساسیش این است
ساز کردند جمله بر آهسته	پس روان ساختند بر بازار	کما حقاً نظام یکم و کما	با کلیس است هر چه خواهد جزا
سر و سر و در مجمع اشرا	پهلوان سینه ششم سمار	بیج ایرانی حق نخواهد داشت	تکم منصب بدینه خود کاشت
و کیرین کپس بدی و مخافان	که شد آخر بد را آویزان	روئسای دوایر دولت	از و لایات و هم زانجی
پس با و تمام آنگان ازار	مزدوی از و توفیق پر شد دار	همه باشند با کلیس نژاد	دیگران بسپو که را دزداد
هم برادر زن مخدوفان	نام وی بود علی اکبر خان	پس بکوشون معاون در راه	از زر و سیم و آهین و بجاه
از کیریم مجاهد و سباز	دیده شد میرزای ساعقاز	از من و سرب و کمانی نفیس	همه با کلیس و کلیس
هم ز تراندا دم و نه مستند	که بنام حقوق پیوستند	ادایات از و اصول و ایصال	همه از جزو و کل و ماه و سال

از وظایف مترقات و نقود	رفته رفته مرقات و نقود	متعجب از این نمود شوم	متحیر از این فصول موم
از مدار پس تمام متوفعات	جمع و فرج و تمام موضوعات		
عزل و نصب تمام مامورین	فصل و وصل تمام مجتهدین	زمره شده چند چپ در آ	پس صد از بزرگ و کوچک است
نرخ اجناس از سیاه و سفید	حل و نقلش پیش و پزم بعد	رفته رفته صدای غلام غلام	از رجال بزرگ و غور تمام
در پس و بحث تمامی طحال	از انانث و دکلور از جبال	از ولایات رشت و صفتان	هم ز تبریز و فارس و هم بختان
خورد و خواب نشست و هم برختا	کشت و زرع آنچه را که ادب و آشتا	چون زهر سو ترا کشت پدید	خاصه مرکز که ناکشت شید
اختیار از هم بکل ملبوس	شرق و غرب و شمال و جنوب	بالاخص از پیستوده سید زاد	که چو پیسج ما دیش نژاد
همه و هر چه هست ز ایرانی	همه بر همه و بریطانی	بذرائل و ولایت کمره	نمودیش میچکس کمره
برتر از جمیع مواد و فصول	که بمی مضحک است و محمول	ز ابتدا و مخالفت میداد	همچگونه هر افس و خوف میداد
آخرین فصل به باد ملحق	کامدای میچکس ندارد حق	مجد شیخ او علم او شت	تخم مروی از اوتل و دیگ شت
آزمانی که این سپهر کبود	دور دارد با مرتب و دود	چون طبع و با مشا سید	کشت آثار از بار پدید
آزمانی که هر دو ماه و زمین	همه در که دشمنی تسکین	پس با مرد و ثوق بی تدبیر	شد گرفتار با رجس کثیر
پسج ایرانی ز زر و سوس و نول	حق ندارد تقم که بفصول	از فدائی و حضرت پرویز	دو جوان از جوانای عزیز
چون عمو و فصول شد طعنیق	جانب شهر آمد این دور فنیق	یک از آنها بدی حسن آقا	یک از آنها عاود چور سنیا
نفی شده شد مستم العاجال	بار دی بسته شد بهستجال	طفا کاهنده زار نرسیدن	با اژدها آمدند و محبس
چاره بد ز ماه ذی قعد	شد نشسته بر کب و معد	بود چه جرشان وطن خویشی	بذروشان نژد انوشی
صبح روز غرمت شده بود	عهد شوم از در بچه روی نمود	از زن مرد و جسم بزرگ خود	در هم این سر جنبی مرد
در جراید مسته ارد و غنی	منتشر شده همه بنحو قطع	از که از آقا شیخ غیب علی	نام نکیش با نده است علی
جمعی از مردمان پاک ضمیر	که نهاد از وطن شده تخمیر	بزرگ زنده انبیا هم بیان	ایل قزوین جناب پاشا خان
با کپ نیکه میسجگاه بطن	یک چنین امر نبودی نهرن		

در بین حال باشد مجمل	صاحب قدر و قدرت اول	چون بدایا بخارید کارگاه	پس ز نام امور شاه
یعنی از نو گرفت نزع تمام	کرد روز و شوق را چون شام	بجناب مشیر و دل که کرد	هم بستوفی الماکلاد
فاصله از آفتاب با لب و لب	که شب در روز و شبی یک	که بیاری یکدگر از نو	وطن و ادب و شش از کرد
هم ز یکوی عوایب	شد بغداد کار بار خراب	بستاند و جد و جهد کنند	تا که تغییر طریح عهد کنند
اقتضایات مصر و بستان	ایراند و دگر فغانستان	کرد چه افوس صد هزار انوس	ز امتحانات خود شدم بیوس
انتخابات لندن پاریس	قئون بستلاش در نفیس	ز آنکه بود انتظارم ز این	که بدون مغایرش کف و دو
بفلاکت کشید کار رفیق	بتجانب رسید این رفیق	من بچاره را ز بختی	برماند ز این همه بختی
زار و پاشه بهایون بخت	بازگشت نشست بر تخت	نکته از بدیش ازین گدو	در درونج مرا کند فسر و ن
واقف از اینده بماند	گفت کردید آنچه بود و نب	برماند ازین زنمان	خائفند از علامت زدن
گرچه پوشید مجمع بنام	که گفت آورد و باره ز نام	که زبان را کشوده بر تیغ	دل ریشم میکند بر تیغ
لیک اقبال وی بفضل حق	درین مغلاب مستغرق	این سخن با کمال بخونی	که تو حامی بدی بستوفی
شکر حق را که منفصل کرد	سپند افقاج را بر چه	گفت و نمود شدم آشفا	کرد با من با حق این رفتار
بس گرانیده بود بر شتی	بکه تخم مکاید کشتی	الغرض چند بار گفت بوق	مقتد بهت خوب بهت و شوق
بسکه افزود و بود بر بخت	بس شده کار با شلی پرست	من بچاره مات و سرگردان	که چه مقصود دار و اینان
نوانست ساعسی خوف	در سرای خودش نماید طوف	گشت معلوم نیر غسته نه	وحشی و تیز چنگ و دوزخ
لاجرم زد و بارت و بخت	دل از آن جزو خیش سخت	این همه نمره ما به بخونی	تغیر بود ز رستوفی
چارتن بود بهر سه زبان	یک برادر سه بود از دگران	چون مرا حامی ریش و اند	اینهمه تر مات میراند
سابق آنکه گرامیر ناصر خان	یقین بود نیز همسران	در هوا خواهی سیر و دوت	داد و دهنه یا دیند چون
بود همسر هر یک از آنها	صد هزار آه و ناله زنها	من هر اسان ز سایه خیشم	نموده غول را چه اندیشم
نیز همراهِ خویش همسلا	بر دهنسین ز جمع مظلومان		

من که از جور خلق کینه دارم	شده رفته ز ذوق مانده	اتنی کرد روشن از پست	غم نشسته و طار از بخت
باز مانده ز ناتوانی و غم	در لباس سیاه کرب و الم	دگر خشت که خود ستم	داد و پستور این چنین تسلیم
روزگارم کرده بسته چنان	که ندارم خبر ز خوش بخت	پیکر شش را برای رب قوت	بنایند بجهت مصلوب
نافاده مرا نبود رست	رفته از او فاده بر رفت	لاجرم خود همین ستم	کرد بیدار جگر از نام
لاجرم صبر خستیا رفود	در جواب ویش زبان کشود	چون بیدار گشته شد کتر	ایستادند در مقابل ضر

جست از جای بادی پر بس

کیره شده روان سوی محبس

باز کردم بهستان ذوق	شرح حالش ندارم اندر ذوق	چون بر اینجا رسید کمال	خویش را دید مقتضی الحال
مانع خویش را چو دفع نمود	گرد و خشت ز رخسارش زد	پس بر دخت خنجر شاد	کرد راضی در انجوا و نوا
لشگری کرد کرد از هزار	قشونی ساز کرد با غبار	روز شادی شادمانی شد	روز غمیه و ز کمر زنی شد
بهرستاد جانب حجل	بهمس حجل و را بهی انگل	توس بخت را بچنگ آورد	خنگ اقبال با بنگ آورد
قتل از این غم چند تن تواند	رفته بودند از برای فساد	چار سال اندر این برای شت	جان من شد تبه چو خوش شت
حاصل می و کیدشان این بد	که بد و نیک زد و توبه	در مکانی که بود تا روگفت	با به الاشتهر اک عار و نیک
چون سپه مضرب خیم خویش	دشت بنمود جلازم و پیش	جان لب آرمیده از خواب	دل تنگ آمد ز دشواری
قسمتی از قوای ملی پست	رفت و بر دشمنان دپشت	بود از کرم و سر و خشت و	چار ارکان ز نذکی مضط
قسمتی بود بهر احسان	از جوانان نو پس این	چشم و گوش و دماغ و دست و پهن	شد و نخل چو پس خسته من
که همه بخت دیده شیراز	همه کار از نموده چون شرین	اندر این کلاه و از کوزه شوم	کوش نشین جز ترانه بوم
رفت و در کوبه و جاکتی	پاس کجای نام ز کتی	چشم محمد ز صنایع حق	خو گرفت باری مطلق
ز این طرف شته قوای دوجو	کرد روز و شب همه تیره	ذوق آلوده با هوای حس	تن فاده بود از کوزه و کس
جان مال اناکی کیلا	شد تبه در کف و دود و یون	اندر دیده است در جهان	همین نمود و نخل را ببال
		انچنان چنبر بزرگ چیر	که نبه اطلاع از مایل

گر بگشته دوتن از جیران	بود پستور جلد بر دکران	آنچه من آنموده ام در دسه	بر نیکی نیاید در جرسه
نه خبر از زن و نه از فتنه زن	نه خبر دوشتم ز خویش و نه	تا توانی گرای بر یاری	سی کن تا دلی نیاز یاری
آنچنان بسته بود با بجز	که نبودم خبر ز خیر و شر	ز آنکه خود دید و تجربت نمود	هر که آرد ز بهر نسیم بر د
هر که در راه و سال گشت پی	بود جا و سپس تازه کرد پی		
من که بودم محبت نوع بشر	بشرم عاقبت نمکد بشه	کوش و باقی حکایت را	باز کن به نامی عبرت را
من که زانرا مور بودم دور	حالت گشته زبون انگار مور	سیصد و سی و نه ز بهر بار	شد ز زنه ان برون کال زار
بی سبب دوست دشمنی کرد	زن و فز زه زنی میکرد	کرد تحقیق از گرفتاری	کاین بلیات چو نه طاری
کس را ناپس گشود و تعب	خوش ز بخش الم نمود و تعب	باعث این همه بلا و نسیم	موجب عتاف و جور و نسیم
الغرض حال نیز در رنجم	در کف این سرای ای نسیم	کیت و مقصود اصلی چیت	چیت منظور و همه او کیت
حاصل ز بهر نسیم این شد	که نیز ز جهان باده و شد	قصه و چه از این همه شکار	این همه تر و دهنی بنسجاء
اگر ت کنجهای فارون بود	و اگر ت کیت آفسه یی بود	از برای چه مردم آزادی	کرد و افکند فتنه و زاری
که بهت آوری تو فخر امان	و اگر ت بود عدل نو شر امان	من بچاره را چه حرم کنایه	کاین همه شد فتنه یی نا آوه
یکدم اندر جهان نیاسائی	که زیان آرد و تن آسائی	گفت و بگوید راز را مردی	که بدشش اطلاع و هم مردی
		خود در آشوب فتنه غبار	داشت بنیاد چشم و دل باری

عمر از ده گذشت یا از میت	می نشاید ز دوسر غافل بریت		
چون بسی زنی از برای عشق	بقین بایت کنی نکاشش	کنا نکلیس از برای خود نسائی	چیده در صفحه مهره بازی
در چهل تفت کرد و دست بازار	زن و نسیم زنگد کیدت بازار	او بود اصل و دیگران فتنه	او دقت و دیگران کینه
گر به پنجاه توشه ننهادی	کی شود را پستی ترا با دوی	حرم کثور پستانی او دارد	داده بردست پستان کار و
شست آید حرم و از	پس بهتاد و دفت آواز	و یع و دیگر و حید و شربت	که پس خناین بالبر نرت
که بهشتا و دوه رسانی با	باید رفت عاقبت جهان	این همه کیه دهنی بی تئیر	که بردست از حد تصویر

زاولی ایام را غبار است	سیم کابین ز باد غبار است	مستقل شده به قرق کت	گفت جبریل ز اسنان ملک
سیم وزر حل کند همه مشکل	سیم و زر بنفشه آید بکل		
خاصه در کتب کبیس ایران	بالاخص پای تخت او طربان	انقض گفت یار ویرینه	آتش غم منسه و دوبرسینه
کابل او از تاب جی خلاق	نشانه خالق از ازارق	از پس رفتن جریف شمال	دولت انگلیس یافت مجال
همه طاعنی ملک سیر و سینه	همه بیچاره و نکات و ناموسند	لفظ کرد ابتدا معا به در را	نصفه هفت و لعب مطلقه را
همه منسه انکه از اغیارند	و شمن جان و مال ابرارند	کرد دندان مغلب خود تیز	که بملک عجم بت زد نیز
عالی و دوانی و او اسطخس	طبقات سه گانه از انگلیس	در نظر داشت ز ابتدا مردی	امتحان داده مرد کم خردی
رهن داد و دین و آینه	ضرر و نفع خود نمی بینند	که برای منسیر دولت یک	خواند تیر را شاعری کوس
اگر و بی که پستی می مانند	که جهالت ز نطق بل نام اند	باده ابرو و لیر و پنهان	ره برای وثوق دولت
آلت صنف دوم اند همه	باشل چون شبان لک در به	بچه سان رفت کوش و لای	تا کنم حل برای تو مشکل
صنف ثانی که دور انضافند	یا رخص و شرکیه اشراوند	مرفق و اریوش شد بایرس	ناله بیرون شد از لیر و ک
صنف اشرف از صغیر و کبر	همه نه ام اسپستان سیر	شد نمان مهرسان بر برابر	از کف پستان برون شد صبر
چون نازد هم فضل و سیر	سیکراینه گرفت نه و شیر	کشتی آزدی ایرانی	شد بگرداب فتنه ویرانی
هر چه که یغیر رو پس و فرس	میکنند از نام او را شانس	چون کیسه خادو برزدان	تیز شد انگلیس را دندان
		شد کیسه زبون متعدو	خاشن افتاد جلد برکت و دو
گفت آمد بخاطر فصلی	فصل برکت طربا و صلی	از کیسه عنان گشت چویدو	زود آموخت و پست از یو
در زمان ترار و دولت تو	بدین ترار و دولت تو	معتزضا	
از وضع و شریف و خور و ک	از بهرید هم از وزیر ک	کرد نظمیه زاین گرفتاری	خود نمائی که به زخم ماری
همه جاسوس کاسعبا وین بودند	رهنر نکند و او دین بودند	گشت شد از زار کسان طبع	این دارد و خویش جالبه
از پس انحطاط دولت روس	صورت جلد زرنول و روس	همه عینای این دار و شویم	منقش زاین امانت شویم

الغرض چون گیسو شده بدند	دو بین حیل باز شده اند	روزی از روزهای آن بام	خبر آمد بمجمع بد نام
چند آن بود از تروریزی	تن محسوس نگیند ز می	که قریب الوقایع جوی	و چنانست صبح الوهی
سلب راحت ز عالم بنامند	چهره زنده را بیارایند	محل بابت می شود از رشت	بتلا و لک شود باید دست
تا بدین حیل های منتهی	بل بهفتی های بموضع	تا بدین حیل خاطر دولت	بر پیشانی افه و رحمت
فعل سازند بهت کافی	که بیا رسته است پستونی	یکی زین خبر ز جا بسته	در پی سرقت و جانی
دل شه پر کنند آکسینه	تا شود انفصال کاکسینه	بین ره اسپکنا سهای مهدی	شد گرفته بوز و تیه
اگر داند ابتدا بر تور	که بیا رسته حسین شرور	کیسره شد بمجمع بنام	بسر دند بر حسین بنام
آن حسینی که بود تبریزی	مسککش از قدیم خوزیری	ز اتفاقات آسمان کبود	را از این پرده فرشته شود
شکل وی تا جرفشکن دوش	بو فوق و سفیر حلقه کوش	سارق و انگاش شد کشیف	جملگی با حسین شد توقیف
از برای تغافل اخبار	تن بر پوشیده اموار	چند روزی گذشت از این دو	بازی نوش از دریچه جدا
بگسسته کند طرندی	بصفا تیری گفت کاری	اگر شد از رئیس شکایات	با حد نام عضو تأییدات
لاجرم بهستانت دو جوان	شددون صفای خرقه سلطان	که حسین را ز حبس کسید	بر دهر کجا که او خواهد
از پس او دیگر لوکب را	بکنند با طپانچه ز پا	در شبی این حدیث شد بخیر	که بم افتاد بر برای نیر
خانه متشار دوله راد	بمی انداختند از بیداد	اعترض میرو حسین از روز	که همان رفعت است تا روز

دارم اینجا کجای شیرین	از او اگیم و ضیاء آید	تروری چند بهر ستونی	صرف کرده بدن بهر فونی
سیمون و بوج و گانگ شایان	بشنو تا کنم ترا آگاه	کز چپ راست و کمین بوند	فضل حق یار و هیچ نمودند
کوچه این را زنج و غم دارد	گریه های زیاده و غم دارد	بحین رشید کولانی	رحمت حق بر جوش ازانی
لیک و نشتش بود واجب	آشاپسند مانع و حاجب	چند تیری زدند با موزر	که نشد کار کردی آذر
		از برای صبا بی بچاره	که بدی ادمیر پستاره

سودا قصه‌ای بسته نمودند	شکر حق هیچکار نمودند	در همین حال زاده بپس	انگیخت محفل پر تپس
پس بر پیش با خنده چوید	تن دی خسته ساختند زید	خلق بی نکت عار مرکز را	میسنورند راه و منفذ را
از برای محاسبم پر دیز	نخسته بودند آتش تیز	چند تن با کمال سیاهی	نه از خدایم نه از رسوایی
معرضه			
در همین روز با مروت	شد برون کینه دلم از منق	دیو مانده حسن مخلوق	مکت حجم را نهاد بر سر ق
از برای شیر دولت دین	بگفتند دسراش ز کین	دطن و اریوش را به رنج	بنا و ند با سریر و تاج
این حکایت بر سیه زانو	که شناسم داعی و مدعو	العصر ضایع با نای خف	یا عال نش پست و خف
تمام مکایه و تحسید	داشت او اطلاع بی تردید	نخسته مرکز خیانت را	مرکز نخسته امانت را
که بخوانم نویسم این تاریخ	یا برون یسه آورم از پنج	پیشوای فحای امت را	رنجای سرای خست را
باعث حیرت تلف کرد	موجب رقت و اسف کرد	ناخلف زاده سرای قباد	نگار او رنگ صاحب بن
را از این دفعه آشکارا شد	نعره زنده باد برپا شد	وارث ما بیار و ارکش	یا که جانوسیار افکش
زنده باد او و ثوق از شرار	پرده برداشت از رخ ابرار	راه آموزه رئیس سبقت	رنجای خیانت و سبقت
کاغذ غنا گرفت نفع تمام	خوف طاری شد بخواه تمام	نادی با جبهه اقت اغیار	ما حی بی نه امت خیار
این زمان بد مجامع منسوس	که کلیتته بجا نشد محسوس	سای دوست حامی دشمن	کس نه میا خچسین سبع نمین
همه مخلوق بکس طران	مات و بهوت بود و سرگردان	کیت این شخص نهاد دشمن	حامی ظلم و یار ابرین
همه باد و درنج هم زانو	بگرد و زنده فرشت تازه و نو	رینی در نهاد و می پستو	ناده در جهان چنین دستو
سیصد و سی و شش بعد هزار	بهترین پال بود و در او	دولتی کو بود محصل و ثوق	میدم به بنسبه کس و ثوق
کیلف خلق سبب لای جمع	که بخورند بر کهای ضوع	فتی کوش هست و کیتا تو	باید شرفا نه جودا کو کو
کیلف حسب و تاجم مرک	خلق را بنیت برین چن کرک	اعصر نش و ثوق و کیتا تو	نوبه لعب شد باین اکتور
		روز فیروز مار لیک سید	وقت به در دو مار و رنگ سید

آمد و برشت برسد	آبده منتشر نمود پسند	الغرض شد فصول تمام	بازشته سفیر مقصض مرام
دستخط شه جوان را زد	در جراید چو پست شمر نمود	این حکایت شنیدم از یاران	که بد آنجا ز زمره خاصان
امداد آبت ایار نش	بد قوی دست دل بانفش	قبل از انجام عهد قدر شرف	بود از بهر حضرت اشرف
که بد آن یار غار سنگین دل	نصرت له و له بود و دل	کر چپ دست یا که حرف برف	نمود وی را بحضرت اشرف
آبت اهر شد بوپست اهل	که بگریه دگمیت را جابل	چون با مضای می رساند می	تغی شد روزگار همچون شمع
بگفت جبه را محبس شوم	نشود و هیچکس صد میوم	آنچه چالپوسی و لوسی	شد مبدل به بادوسی
کرد و اینکار بیدریغ و درک	ریخت کیسر به محبس تنگ	قبل از این عهد به سفیر نگل	همه حتی بر من و منقل
را در مردان راه آزادی	همه محبوس شد داینوادی	آنقدر کرم بود با یاران	کابل بستی باید اندران
آخر ماه بود از شوال	کاین چنین بود جبه را احوال	پس از این قهر بخواند سرش	فاتحه حمد نفی بر گوش
بنه هم بود و ماهه بقیه	کرد کار می که داده بدو عهده	بر اسپند زاه نیم شبان	ناله در دمنه مطلقان
با یک نه منیق یا یادی	شد به پرسش از زبانی	آه کاین یک هی بنده نگار	ناید از وی بقدر کجی کار
بودش روزی که میخفت	نگات بگذاشت آبرورفته	واند که از سفینه قانون	گذاشت دستم سوی برون
آشنیدم که گاه بیکاری	زود و شطرنج بود در کاری	بودش نهاده به پستان	داشت قصه و سرادیم پستان
در که زود نهد مانده بگفت	وطن بوسی برفت نه گفت	شکست و شمشیر نهد و نه	خادم از مرد و زن بدی مع
در که لعب و بازی شطرنج	شاه مات بهش از قیاده	هر که را زانم هم بدی کاری	این یک از کارخانه کاری
با حریف محیل روین تن	نه وطن جایی ماند و نی تن	بود از جبهه خادمش صد	که بوقع گذارد در ابرق
گد رفیق ز روح یکا کوس	اگر مانده ان بدی محسوس	دائما ایتامه در بیال	کاری کی کند با مقبال
آه و نفرین بگوشتش سر سید	ناله و نعره و خروش سید	داشت آقا یکا ز غفلت خرد	که ز جان بس غریز تر بشرد
که بشمیر و نیزه و پرچم	تختگاه قباد و ملک عجم	عبیده بنده انبیش بنامری	

باب و ام آنه رسودا	که بندگان بروستی مورا	آنکه ده سال صبر می گفتند	رفت و بچرم بر منبم گفتند
ما در عشق طفل چن محبتون	پدر از نام همیشه مفتون	من چاره چار پال تمام	در ناسپ گزیده بود تمام
اتفاق سپهر بو قلمون	طفل تنها بیا می برین	از کثافات و زرطوبت جا	مرض ضعف بود یا بر جا
رفت کیسر کنار خوش آب	بشت و نمودنخی خواب	عقرب و ساس و دوشه و کنگ	بردم از مرک میر سیدیم یک
خواست از جای خوش بخیزد	وید آب از کنار میریزد	بچکس نه که راز خود گویم	نکسی بکه را و از او جویم
وشت از آب کرد و پانیزه	نوشیدن میان آب بید	چار دیوار این حصار حبیب	گشتانت نرد و کما دنیب
رفت در قمر و زود بیرون	نفره بر کشید و درین رفت	آنکه هسرتی و غمخواری	بشه و خاص عام داری
کودک خرد ناتوان و سیر	غوطه زد تا که شت کار کار	بچک یک جز ضرر نیتجه نداد	بقا دل کشود دست دود

لاجرم داد از این پهلانی

باز منسه یاد از این سلمانی

کرد آزادی از همه پهلوب	دو جوان شیدر مصلوب	اولین جنبشی که دلمه کن	شده بده و ثوق دوله عیان
دود که از اکابر یاران	نیر باران نمود در بنان	جنبشی بکه جمعی از خیابار	اول و پنج کرد و انبار
من و ارداتی توین کس	کر و محکوم چنان گیس	بیت و شتم ز ماه و نیم	رو قتل نام ستم بود
بکنه و دو جوان دیگر را	حبس کردند در زباله ترا	چادری شده بلند در مسجد	مسجد ترک با کمال چه
پنج دیگر بسیار زده یاده	سال احکام حبشان بوده	داد و منسه یاد و ناله داری	جز خضارت نکرد او کای
بعض بنشیند بر تاریمه	گشته و صبر کسیر از که ویر	چند تن صبر چسبند تن تیر	بعض خاموش شده از این تیر
آه از این حکمهای ناموزون	تفت بر این اوری غم آلود	چند کس را جمال زار خون	بفرستاد جانب قزوين
که سپه پانغرض بود و مخلوط	میسنگردند قوم جابلوط	بنشین او و نیر پهلطان	هم صبا بود و نیر مضطغان

چند کس بود نیز سهرشان

زود بنمود به مرضشان

در همین روزهای خف آمار	دوستد اهل مرا نمود هضار	پدر از خوف و مادر از خجاست	شده همیش و دوا در جاست
من بچاره با کمال امید	بن خود لباس در پوشید	بیم آن رفت هر دو جان پند	ز این سپهر ابرخت آن هرا بر
از سیل بالی پر خون	حرکت کرد جانب بیرون	با هزاران ارادت و رحمت	آن دو بچاره جبت از محنت
لحظه بعد نزد وی حاضر	کوش چشم گفت او نظر	جبه گنایه طفل پاک	بسر دند هم بریر خاک
ناگهان از کلبوی دمی قتی	صوت جانکا جاذب الماتی	پس ز خادم سوال کرد پدر	که چرا طفل را نکند پدر
گشت خارج چو توپ از پیشانی	رفت آتش جا گرفت فروشی	اینکه پسندل چرا بوده	بجگر گوشه رحم نموده
نفره و ناله و خروش نمود	کرد بیرون دل برخش بود	مردک بیروت محسنون	تجشبت بجهد قانون
من بچاره از پریشانی	غرق در آب گشته پشانی	که مرا هست خدمتی معلوم	نشده هیچگاه ز او محروم
متحیر ز داد و دهنه یارش	متفکر ز غصه و دواش	سالها بوده ام بصدق و صفا	نمودم ز مثل استغفا
عاقبت از ترجمین وی	گشت معلوم خشم و کین وی	من صد قلم بکار و خدمتیش	بر نیاید ز بنده از این پیش
عاقبت جان سپرد و طاعت	در کف آب مرده شمع غبار	لا بزم از وثوق مرا کسید	صادرا آمد بجای و من بشید
مرد ابرق دار این احوال	دید و یکدم نشد ز در بال	هر که راضی عهد بشناسند	سمی در بنده و جس بنایند
مادر طفل با دلی پر خون	دید و طغناک نیامی درون	حکم مخصوص شد بنطیبه	هم بر اندازم می منته
جست از جانی عسر ز گرفت	ز سر افکنده چادر ز رعیت	جس تبعیه و بندگت شرع	للمتب من اصول و فروع
تا توانست جستجوی نمود	هر کجا را که در نظر می بود	پاک فطرت و دست نیل	نیک سیرت و دست نیل
آخر از امر پاپوسه کو بان	از درون آمدی بروج بان	آقا پسید محمد بی باک	سید پارسا ضیا پاک
باب بچاره نیز از کیمو	و بعضی بوی و جستجو	فرخی بود و شیخ طرانی	جمعی از خورد و سال ازانی
به با حال کریم و تحقیق	جمع برگرد خادم ابرق	کاینکه تلخ بود این بود	جنش از کوه دکان شده پدر
مردک که هر چه دید آنحال	شرح داد تمام آن حال	همه را در بختند بر زن	بسته شد در بهار حج پسند
ز آنکه شرح حال را برود	عاقبت نعش طفل را بنود	چند تن از رجال صاحبان	بفرستاد و جانب کاشان

مرد و طفل را در وقت بنود

بودم تا ز ملک حاج معین	حضرت ششاد دولت دین	از حسین زاده و هم از قاجار	که با غیار داد و بدست از ار
مختم بود بطلنت راج	دانش و فضل را گرفتسی باج	از بشکدار و رعد و سنا	که به ننگد هر پستی تن ساز
انقض این قصیده نیز تمام	شده خاموش از اول انجام	از شکوه و مشار و ملکات	کاشی نفی و دودا و ملکات
جمع شد بجمع شد تبعید	نفس راحت آن و کیشیه	نخ و دوله نواده نجات	بود از بهر دشمن نجات
		جماعه مشغول این ترانه شد	خشت و ترکه قصر و خانه شد
پس برد خسته از کفار	بجملهای خویش و برقرار		
تکلفات فتح و فیروزی	شد بلندن آتش و سوزی	ز این معاکه رشته بود از	شده خربسته تن اهل از
لندن و ژرژ و اولیای او	همه خوشحال گشته و مسرور	که نمی چستد خائن بیدر	او قاتل و بکشگر لیر و زرد
مرد کار از موده کارگاه	منتخب شد برای این گاه	دست بهمت از استین بکشد	پایردی در این عمل بنمود
چند صد کس پیر مرد و جوان	شده عازم کشور ایران	با یونی بسته این شکل	راه انداخته با تحمل
کرد و آورد از روس قوم	داد و پستور کو فراید لوم	از رضا کردش سپید کوبد	از کیمیه نو و عسفر وجود
گفت اقوی تحمل این مقصود	جز در کرات میوقت نبود	بمجازات خائنین وطن	که زبان عاجز است از نصن
چون سپه و سردان این فرقه	شده مشغول سجد و فرقه	آنچنان عسکر شی بوقع کرد	که برادر از نادر و دمان کرد
بگرایید کرد تشکیلات	بحق حضرت منات و لات	خان و دزد و آنچنان بگریخت	کالت انتهاب میسر نداشت
همه دادند قول پر پایه	جمع گشته کرد سرمایه	قیمت و قدر و خمه با افزود	از دل دیو و دود بر آید دود
از رجال و وایر دولت	از امام و زلیه ملت	ره برای مندر ایران گشت	همه مخفی ز درد عار و ننگ
از شریعت و ادب و اخلاق	صاحب بوق و فتشاد و تلق	انقض کید و حیل و تکیال	بچه ترس و خوف شده اشال
از مدبر و معاون و ثبات	محمی ملت و کلید نجات	کوشش از غصه و موز	خسته مانند ریس و پیروز
از مجاهد فدائی ملت	نوکر خاص و محرم دولت	رشته آرزوی شده پاره	همه کشید کرد و یک چاره
از دموکرات و فرقه احرار	زاعمت الی و مرکز اشرار		

کف کشته روی آرند	در گرفتیش نیارند	آوخ از این ترانه پر شه	تغ برای غلهای ننگ در
آشنیدم که لیله بسیار	یختند از من و هم بسیار	که مرا شدم آید از کشتن	قلم آرم دارد از کشتن
		این چنین خلق بشرف باغش	نازیده خدای در این جنس

آخر الامر از بسید لائی	کشف شد در از اکل لائی	چون بدایجا رسید این بانی	پرده بردارم از رخ رازی
و صفت بود شخص کونیند	اهر من چپسره بود پونیند	باز اشخاص جدی غفال	در مقام دفاع از این حال
سیصد و سی و پنج بعد هزار	بود و شد کشف مجمع اسرار	کشف آورد چند برک اوراق	محموی ز این مگایه و طواق
اصل طهران همه در این تاریخ	همغان با ملات و توخ	که ارو پائیان پال و قیق	در جراید نوشته با تحقیق
الغرض کشف شد یگانه سید	که چو کس ندید و نبیند	شده را از آنکه جبه را با هم	طبع سازند و نشتی کی کم
رفت از دست شاه قباد	شده سیه پوش خفن نادر	لاجرم طبع و نشتی کردند	خلق را واقف از اسرار کردند
شده پر چهره در با پس پناه	از ناز و شمان بر آه آه	جان را ندانن طفلش ساله	با مانت کاسم اوست لاله
بم با سبب ترشیده	توانست کرده و خرشیده		

همه با خریای تند و دشت	همه ابر و کره نموده دشت		
منگبته نجاق و مخلوق	متفرعن برازق و مرزوق	حال از تفسیر در مانده	ست مانند طفل شترزاده
آن شنیدم که سیصد و چهار	حرکت کرد و از در بعباد	مرد و ابرق دار قانونی	بشناسیش توانا و ذوقی
گرگان بجای عریض نگار	گر گپان گشته نش خوار	فرق اینجاست کوش و لیل	تا کشیم کرد از این شکل
		بود شترزاده با بآن بحدوم	هست اند یا این بحدوم

کتابخانه باقر قزق

شماره

چند تن شد متین از وطن	ز و وطن شود بریشان
آنچه شایسته است از توفیر	بعل آوردند بی توفیر
پس از اینجا ابل و دوت و دوتی	بشارت جبهه سوی بوی
عسکی اخلاق هر ولایت را	بنایند شرو عادت را

آثار خطوط عمادالکتاب: عمادالکتاب بیشتر عمر گرانهای خود را در خدمت بملک و ملت طی کرده است و با وجود گرفتاریهای فراوان هرگز از تعلیم و تعلم خط نیا سوده و از کاتبان خوش نویس پرکار بشمار می آمده است.

وی آثاری از خود بیادگار گذاشته که بعد از این هر چه از عمر تمدن و تاریخ هنر خط این مملکت بگذرد و تا هنگامیکه از خط فارسی نشانی در عالم وجود داشته باشد هر قطعه از آنها نام شریف این استاد نابغه تاریخی خط را مخلد ساخته و در آینده بیش از پیش عظمت و قدرت و یرا بالسان تاریخ بآیندگان حکایت خواهد نمود.

آنچه از آثار بسیاری که بخط وی اعم از مطبوع و مخطوط از خفی و جلی باقی و بجای مانده و اینجانب در طی سنوات طولانی شخصاً دیده و صورت برداری کرده ام با رقم مُصرَح و ذکر تاریخ کتابت، آن ها را بسه دسته منقسم نموده و هر دسته را بطور جداگانه در این جا وصف می کنم.

قسمت اول آثار خطوط چاپی و کتابتی:

۱- کتاب شاهنامه فردوسی معروف به امیربهادری که با قلم شیوای ممتاز این خطاط بزرگ نگاشته شده، اثری است بدیع و غنی، که بسال ۱۳۲۲، هجری خلق گردیده و ارمغان موهبت آمیزی است از هنر خط نویسی.

۲- الف النهار بقلم کتابت جلی

۳- سفرنامه استانی بافریقا (در دو مجلد) بسال ۱۳۱۶ قمری

۴- نامه دانشوران ناصری بسال ۱۳۱۸ قمری چاپ شده.

۵- حساب موسی خان بسال ۱۳۱۷ قمری چاپ شده

۶- قرآن نفیس با خط نسخ ممتاز حاشیه دار معروف بچاپ حسن

۷- کتاب مُحسنیه بسال ۱۳۱۷ قمری طبع شده

۸- نسخه ی نفیس ترجیع بند هاتف اصفهانی با قلم متوسط کتابت که بطرزی مطلوب و خطی مرغوب تحریر پذیرفته و جزء سلسله انتشارات انجمن دوستداران کتاب میباشد و تا کنون چهار بار تجدید چاپ شده است.

۹- کتاب اوصاف الاشراف خواجه نصیرالدین طوسی بقلم کتابت خفی ممتاز که بوصفی زیبا بسال ۱۳۰۶ در آلمان بچاپ رسیده است.

۱۰- یکدوره رسم المشق نفیس و ذیقیمت به بهترین خط و بهترین شیوه در ۳۶ جلد برای پیشرفت خط نوآموزان دبستانها و دبیرستانها منطبع مطبعه هارلم هلند

بسال ۱۳۰۳ شمسی

- ۱۱- دیوان-علی حکیم ناصرخسر و علوی مضبوط در کتابخانه مجلس شورای ملی
- ۱۲- قانون اساسی که یکی از چاپهای آن بخط عمادسیفی منتشر گردیده است.
- ۱۳- ترجمه (کتیبه بیستون) بفارسی در ۱۴ ورق و بقطع ۵/ ۱۸×۱۱ بخط غبار نستعلیق بامضای محمد حسین عمادالکتاب نسخه‌ی خطی موجود در مجموعه‌ی آقای محمد علی کریم‌زاده تبریزی.
- ۱۴- نسخه‌ی دستنویس «حسب حال منظوم» بقطع ۱۴×۱۰ در ۳۵ ورق بخط غبار نستعلیق عمادالکتاب و اثر طبع هم‌بدون امضا، فاقد صفحاتی چند از متن آن کتابچه مضبوط بشماره ۱۲۱ در مجموعه‌ی آقای باقر ترقی.
- ۱۵- یادداشت‌هایی از شرح حال خوشنویسان مقدم که ما آنرا در این مجموعه «تذکره خط» نامیده‌ایم بابعاد ۵/ ۱۶×۱۰ در ۱۵ ورق بخط معمولی تحریر عمادالکتاب که تحت شماره ۱۳۰/ در مجموعه‌ی آقای باقر ترقی ضبطست.
- ۱۶- جنگی در دو قسمت - قسمت اول شامل مقالاتی تحت عنوان جنگ و صلح. خوش‌بختی چیست. ادبیات. اخلاقی. لطیفه. حقیقت. و زناشویی و غیره و قسمت دوم شامل منتخباتی از اشعار صائب و خاقانی و سلسله‌الذهب جامی در ۴۸ ورق باندازه پنج‌صفحه بخط غبار نستعلیق بسیار زیبای عمادالکتاب نسخه‌ی خطی تحت شماره ۱۸۷ موجود در کتابخانه آقای حاج باقر ترقی.
- ۱۷- جنگی خطی بدون نام شامل مقالاتی تحت عناوین: قیامت. اندیشه‌های آشفته. یک مکتوب تاریخی. یکشب در دارالمجانین. اوقات شبانه روزی من. آشیان بلبل و غیره در ۸۰ ورق بقطع پنج‌صفحه‌ی بخط شکسته نستعلیق خفی عمادالکتاب تحت شماره ۷۸ که در مجموعه آقای باقر ترقی محفوظ است.
- ۱۸- یک مرقع نفیس ۲۴ صفحه‌ی ۲۵×۱۷ حاوی مفردات حروف خطوط هفت‌گانه: کوفی. نسخ. ثلث. تعلیق. شکسته. نستعلیق. تحریر. بطرز تعلیم خط (که برای پیشرفت و ترقی خط مظفرالدین شاه قاجار تهیه شده بود). بکلک عمادالکتاب با زمینه‌ی آبی و تذهیب چاپ اروپا که سابقاً در تهران نیز از روی آن یکبار دیگر چاپ اوزالید شده و در دست بعضی علاقمندان است و نسخه چاپی اصلی بسیار کمیابست.
- ۱۹- کتابت یک‌دوره فقه مرحوم آقا سید علی بحر العلوم
- ۲۰- کتابت ترجمه‌های آثار مرحوم شاهزاده محمد طاهر میرزا^۱

(۱)- طاهر میرزا فرزند فتحعلیشاه قاجار و با اعتضادالسلطنه وزیر علوم برادر بوده است و این دو برادر مذکور با عباس میرزا نیز از طرف پدر برادر بودند و از مادر جدا.

قسمت دوم آثار خطوط کتیه:

۱- از آثار شیوای جاویدان فراوان کتیه ی وی، ابنیه دوره قاجاریه و پهلوی است که بر پیشانی امکانه و ابنیه چهل و پنجاه ساله اخیر چون خورشیدی طالع می درخشد و از جمله کتیه سردر مسجد و مدرسه قنبرعلی خان واقع در خیابان سیروس شرقی که در اثر توسعه خیابان مذکور، قسمتی از بنای آن جزو خیابان گردیده.

۲- کتیه ی سردر دانشسرای عالی طهران (تربیت معلم) اول خیابان روزولت.

۳- کتیه ی سردر مدخل ساختمان دارالفنون واقع در خیابان ناصرخسرو

۴- کتیه ی اطراف صحن خانقاه و مقبره حاج میرزا حسن صفی علیشاه اصفهانی واقع در خیابان صفی علیشاه.

۵- کتیه ی حدیث: ولایة علی بن ابی طالب... الخ در حضرت عبدالعظیم

مقابل صحن حمزة بن موسی بن جعفر

۶- کتیه ی سردر ورودی بیمارستان فیروزآبادی در شهری

۷- کتیه ی سردر جدید مدخل مسجد سپهسالار در تهران

۸- کتیه ی مدرسه رضائیه

۹- کتیه های دانشگاه معقول و منقول

۱۰- کتیه های دانشگاه تهران

۱۱- کتیه های لوحه آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی در طوس آیات باهره ایست که هر بیننده اهل فتی را از قدرت قلم و اعجاز انگشتان پر هنر این خطاط چیره دست بحیرت می آورد. و این اثر از مهمترین آثار کتیه یی آن مرحوم و انفس نقایس هنر خوشنویسی اوست.

۱۲- کتیه های سردر مسجد ناصریه که بر پیشانی آن شعری از ملا آقا رضای شاعر داشت که در حق عماد الکتاب سروده بود:

چه می بینی که خط اوستاد است که این خط خوش از کار عماد است

۱۳- کتیه ی سر در اداره کل ثبت اسناد و املاک کشور واقع در خیابان

فروغی

قسمت سوم: قطعات منفرد. سیاه مشق ها. نامه ها و فرامین و نقاشیها.

۱- قطعات و سیاه مشق های بیشماری از عماد الکتاب که در دست شاگردان و دوستان و طالبان خط او موجود و محفوظ است.

۲- کلیه فرامین وزارت دربار شاهنشاهی بقلم آن مرحوم
۳- صدها ورق سیاه مشق و گرده‌های لوحه مقبره فردوسی بانضمام تصویر خود وی که با آب‌رنگ طرح کرده و مجموعاً از نفایس آثار این قرن بشمار می‌رود، بطوریکه مرحوم دکتر مهدی بیانی در کتاب احوال و آثار خوش‌نویسان نستعلیق آورده است، این آثار را یگانه فرزند آن مرحوم بانو ملوک سیفی بکتابخانه ملی تهران اهدا کرده است.^۱

تحقیق و نقد دقیق معیار هنری خط عمادالکتاب نشان می‌دهد که او تنها کسی است که بعد از میرعماد حسنی و میرزا محمد رضای کلهر، خط نستعلیق را به درجه‌ی غنای فوق‌العاده‌اش ارتقا داده و خود نیز اوراق زرینی بر خزاین هنر خط فارسی افزوده است.

شیوایی و گیرایی و تناسب حروف و استحکام و کرسی و ترکیبات و سایر مزایای خطی او طوری باهم آمیخته شده است که چشم نظاره‌کننده آگاه از کمال زیبایی آن در همان نگاه نخست آنچنان بشگفت در می‌آید که تنها بقالب خط افسون آسا خیره‌مانده و بمضامین آن نوشته‌ها تا لحظاتی بی‌اختیار توجه نمی‌کند.

وصف هنر این استاد توانا فقط در خلق شاهکارهای خطش خلاصه نمی‌شود، بلکه او با اعتقاد و ایمان به هنر خود و همچنین با عزم راسخ و مجاهدت فوق‌الطاقه خویش در اعتلای این رشته از هنر سنتی کهن نقش مؤثری را ایفاء نمود و سرانجام توانست این ودیعه افتخارآمیز ملی را حفظ و ملتزم رکاب جاودانگی نماید و به نسل باز پسین واگذارد. و این بیدار دلی و کوشش بموقع او در این راه مقدس می‌تواند ایثار هنرمندانه‌اش باشد....

(۱)- پس از رجوع بکتابخانه ملی برای عکسبرداری از خطوط نامبرده در فوق، متصدیان مربوطه از وجود آنها اظهار بی‌اطلاعی کردند.

شیوه عمادالکتاب در خط نستعلیق: مقدمته باید به عرض برسانم که با شروع قرن سیزدهم هجری خوشنویسی اقلام ششگانه محقق، ریحان، ثلث، نسخ، توفیق، رفاع، وبالاخص تعلیق و شکسته و نستعلیق بیشتر رواج گرفت، در این قرن گروهی خوش نویس به ظهور پیوستند و آثار نفیس و گرانقدری از زیر دست آنان بیرون آمد که مشهورترین آنان میرزا محمد رضای کلهر است^۱. وی یکی از اساتید مسلم خط نستعلیق و از مشاهیر این فن بشمار میرود. اندکی پیش از روزگار کلهر

(۱) - زائد نیست که شرح حال مرحوم میرزا محمد رضا کلهر را با تحقیق بیشتری (ولو باختصار) برای اطلاع و آشنائی بیشتر خوانندگان محترم این کتاب در ذیل صفحاتی چند بیاوریم.

میرزا محمد رضا کلهر ملقب به قدوة الکتاب فرزند محمد رحیم بیک کلهر بسال ۱۲۴۵ هجری قمری چشم بجهان هستی گشود، پدرش از ایل گُرد کلهر کرمانشاهان بود. محمد رضا در جوانی مردی بود سوارکار و بمقتضای زندگی ایلی در سواری و تیراندازی مهارتی بسزا داشت و علاوه بر این با شمشیر جوهری شناسائی کاملی داشت و به سگ شکاری نیز علاقه‌یی تمام و پس از چندی ذوق وی بخط و هنر ظریف خطاطی راغب شد و از همان ایام جوانی بطهران آمد و نزد میرزا ابومحمد و میرزا فضل الله ساوجی و میرزا محمد خوانساری (شاگرد آقا میرزا محمد مهدی تهرانی) تعلیم خط گرفت. پشرفت وی در خوشنویسی آوازه شهرت و یرا بگوش ناصرالدین شاه رسانید بخصوص که برادرش میر شکار شاه و در دربار شغل و مقامی داشت.

ناصرالدین شاه پیشنهاد کرد که وی در وزارت انطباعات بکار گمارده شود و بقولی منظورش این بود که نزد او بمشق خط پردازد. و از قرار معلوم گاهی می شد که از روی سرمشق های بدست آمده میرزا، شاه سرمشق می گرفت. اما میرزا که مردی بلند همت و صاحب طبعی منبع بود این پیشنهاد را که پیوسته در وزارت مزبور بکار پردازد نپذیرفت و برای گذرانیدن روزگار و کمک معاش خود تنها باین قناعت کرد که گاهی سفارشات از اعتماد السلطنه قبول کند و با این کمک قلیل و آنچه از راه خط نویسی بدست می آورد بزندگی ساده خود قناعت کند و بنوشته محمدحسن خان اعتمادالسلطنه درالمآثر و الاثار، «هنوز از دیوان اعلی راتبه‌یی نخواست و جرایبه‌یی نگرفته است و برگ و ساز معاش همی از اجرت کتابت می کند و بهنر بازو و حاصل سر پنجه‌ی خویش روزگار می گذراند»

کلهر این رابطه اندک را با دربارشاهی قطع نکرد، اما ناصرالدین شاه که از عظمت هنر و مقام وی آگاه بود می کوشید بهرگونه باشد رضایت و دل بستگی و یرا برابری مانند در دستگاه های دولتی یا درباری جلب کند فقط موقعی که شاه در سفر دوم خود بسال ۱۳۰۰ قمری بقصد تشرف بآستان بوسی حضرت ثامن الائمه مشرف شد بهرنحوه بود استاد را راضی کرد که همراه وی باشد. کلهر که مردی مذهبی نیز بود بشوق زیارت امام هشتم باین مسافرت تن درداد و در بین راه خط روزنامه مسافرت شاه (اردوی همایون) را هم نوشت و این اثر بدیع را بیادگار باقی گذاشت. و عجب اینکه بیشتر آثاری که از استاد هنرمند برجای مانده همان آثاری است که در

در علم و ادب کوش که گردی بجهان طاق کز علم و ادب نام شود شهره افاق



گوهر خاکی که زمین باز داد جان گرامی بفلک بر سپرد

صنعت چاپ در ایران دائر شده بود، کتابهایی که وی تحریر کرده است اغلب بچاپ رسیده و شیوه خط نویسی او سرمشق خوشنویسان عصر خود و دوره‌های بعد قرار گرفته است.

همو بود که با نشان دادن نبوغ ذاتی سبک جدیدی روی کار آورد که بعد از میرعماد حسنی قزوینی وی اختراع کننده قسمتی از قواعد و آداب خط و خوش نویسی

ارتباط با دستگاه شاهی نوشته است و تکثیر و چاپ آنها هم بواسطه اداره انطباعات صورت گرفته است و این خود پیداست که شاید اگر این ارتباط جزئی با دربار نبود سبک و روش خطاطی وی مشهور نبود، زیرا کسی که شانزده ساعت زندگی شبانه‌روزی خود را برای امرار معاش بکتابت می‌پرداخت و مختصری مزد دریافت می‌کرد از کجا می‌توانست این آثار بزرگ را بیادگار بگذارد. و هزینه چاپ و تکثیر آنها را عهده‌دار شود تا این آثار برجسته در روزگاران دراز باقی بماند، بهمین جهت است که غیر از آنچه بوسیله اداره مزبور چاپ شده و موجود است بندرت آثار بدیع کلهر بدست می‌آید.

آثار کلهر که بر اثر کتابت برجای مانده است عبارتست از:

۱- قسمتی از روزنامه شرف ۲- دوازده شماره روزنامه‌ی اردوی همایون ۳- روزنامه وقایع اتفاقیه ۴- دیوان قآنی (که دستخط دوران تازه کاری و جوانی کلهر است) ۵- دیوان یغمای جندقی ۶- دیوان فروغی بسطامی ۷- کتاب مخزن الانشاء (که منتخبی است از مقالات و منشآت عده‌یی از نویسندگان که مرحوم کلهر نیز در انتخاب آنها شرکت داشته است) ۸- کتاب فیض الدموع تألیف میرزا ابراهیم نواب تهرانی ۹- منتخب السلطان (محتوی اشعاری است از سعدی و حافظ که آنرا ناصرالدین شاه گلچین کرده است) ۱۰- ریاض المحبتین ۱۱- رساله غدیریه ۱۲- نصایح الملوک ۱۳- مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری ۱۴- دیوان ذکاء الملک محمدحسین ادیب متخلص به فروغی (ثانی) ۱۵- سفرنامه ناصرالدین شاه بکربلا ۱۶- سفرنامه دوم ناصرالدین شاه بخراسان ۱۷- نسخه‌ی خطی فیض الدموع که در کتابخانه سلطنتی موجود است و از جمله نمونه‌های بی‌نظیر سبک متعالی خطاطی اوست. ۱۸- علاوه بر این اقلام آثار چاپی و خطی یک اثر مستقلی نیز دارد که آن تقویم خطی نفیسی که همواره از پیش نوشته و آماده کرده بود در اول هر نوروز آنرا به ناصرالدین شاه تقدیم می‌کرد، و از دیگر آثار خطوط او قطعات نادر و سیاه مشقه‌ها و سطورری است موجود در مجموعه‌های شخصی.

میرزا محمّد رضا تنها خوشنویسی است که بعد از میرعماد حسنی در میان هنرمندان آنروزگار درخشید و نامی شد. وی که رویه میرعماد را دنبال می‌کرد سلیقه‌های خود را بدان اضافه میکرد و در قواعد خط ترکیباتی پدید آورد و این شیوه کنونی خط فارسی (نستعلیق) از ابتکارات این هنرمند نامی می‌باشد و حتی بعقیده برخی از صاحب‌نظران کلهر خط را چنان به پختگی و محکمی نوشته و آنرا زینت داده که در این راه ثالث میرعلی هروی و میرعماد سیفی حسنی قزوینی ملقب به عمادالملک شده است.

گردید، و روش خط نستعلیق فعلی تا حدی مولود افکار و سلیقه و قوه ابتکارات اوست. البته رویه میرزا مأخوذ و متبع از همان اصول میرعماد بود، منتهی میرزا ذوق و سلیقه خود را هم بآن اضافه نمود فی المثل کوتاه نوشتن مدها (کشیده) و کوچک نوشتن شماره‌ها (دوایر) و نیز تغییراتی دیگر که در واقع همان اصول خط میرعماد با کیفیت نوی ظهور کرد و استحکام بیشتری بدان بخشید.

شاید اگر وضع دربار ناصرالدین شاه بهتر بود و میرزا خدمت مستقیم خود را در آنجا برخلاف اخلاق و میل خود نمی‌دانست می‌توانست آثار بسیار گرانبهای دیگری بیش از آنچه برجای مانده از خود بیادگار بگذارد.

اوضاع خراب دربار سبب شد که وی که مردی زک گوئی و بی پروا بود، زبان بانتقاد گشود و از اسرافهای زیادی که بوسیله امین السلطان از خزانه مملکت میشد همیشه بد میگفت و چنانکه گذشت حاضر بود با دست رنج خود با فقر و فاقه زندگی کند و با دربار همبستگی و رابطه همیشگی نداشته باشد.

گاهی میشد که مرد با هنر در نهایت فقر و مسکنت زندگی میکرد و بروی خود نمی‌آورد و زمانی که درین باب میخواست اشاره‌یی کند بطریق مزاح و طنز بشاگردان خود می‌گفت، دیشب از بی پولی پلو خوردیم یعنی تلو یحاً میفهماند که خورشی در کار نبود! دربارہ وی نوشته‌اند با اینکه بسختی روزگار می‌گذرانید و با تنگدستی در سایه قناعت میزیست باندازه‌یی مهماندوست بود که هرچه داشت دیگران را با آن شریک می‌کرد. مثلاً اگر روزی اطمینان داشت که ناهارش مهیا می‌شود اصرار داشت واردین بخانه را بهرگونه باشد بر سر سفره بنشاند و در محضر خود شرکت دهد.

چه بسا اوقات که تا بعد از ظهر او و فرزندانش گرسنه بسر می‌بردند تا شاگردانش برسند و چند قرآن برای نهار بوی بدهند و همین زندگی فقیرانه و پر مشقت را با شکیبائی تحمل می‌کرد و بر زندگی کاخ نشینان آنروز برتری می‌داد و شاید هم اگر چنین نبود نمی‌توانست چنین حرکتی در خط ایجاد کند که بقولی همه خطاطهای بعدی را بر زیر سایه خود کشیده و پنهان سازد.

کله‌ر باندازه‌یی در کارهایش دقت و وسواس داشت که نوشته‌اند اگر قطعاتی را می‌نوشت و تصور می‌کرد حرفی یا کلمه‌یی از آن درست از آب درنیامده بهیچ قیمت آنرا بدست کسی نمیداد و آنرا از بین می‌برد، سیاه مشقه‌هایی هم که از او بدست آمده غالباً او مواقع تفنن انجام داده و هیچ یک امضای او را ندارد.

راجع بکیفیت خط نویسی و مهارت وی درین کار و طرز مشق کردن اعجاب‌آور و تغییراتی که در شیوه ترکیبات حروف خط می‌داد و سایر موضوعات مربوطه بآن اختصار را بهتر است بکتاب، «شرح زندگانی من» تألیف مرحوم عبدالله مستوفی رجوع کنید.

از شاگردان مبرز و معروف وی ۱- حاجی مهدی اصطبل مازندرانی ۲- آقا مرتضی نجم‌آبادی ۳- آقا سید مرتضی برغانی ۴- میرزا عبدالله مستوفی گرگانی ۶- میرزا زین العابدین

در شصت هفتاد سال پیش که خط و خوشنویسی میرفت تا در متن یادها گم شود و میرفت تا تنها تاریخ از آن سخن بگوید و احتضار بر سر این حرفه بال گسترده بود چهره تابناکی چون (عمادالکتاب) واپسین نستعلیق نویس توانای ایران ظهور کرد و بکار نستعلیق نویسی جان تازه بخشید و با حفظ این هنر حیات تازه‌یی بکالبد آن دمید و در نتیجه خوشنویسان ارزنده‌یی در پرتو تعالیم وی پرورده و تحویل اجتماع گردید. اما این دولت مستعجل بود زیرا در این عصر که نهایت احتیاج بوجود چنین استاد هنر وری بود زندگی او پایان گرفت.

در باب مقام هنر و سبک و شیوه خط عمادالکتاب باید گفت با آنکه وی

شریف قزوینی ملک الخطاطین ۵- آقا سید محمود صدرالکتاب ۷- میرزا ابراهیم قوام الکتاب (برادر ملک الخطاطین) ۸- میرزا ابوالحسن خان فروغی (برادر محمد علی فروغی ذکاءالملک) ۹- حاج محمد رضا متخلص به (صفا) و ملقب به سلطان الکتاب ۱۰- میرزا مهدیخان ۱۱- میرزا نصرالله (نواده محمد طاهر حکاک) ۱۲- سید محمود صدرالمعالی (صدرالحسینی) ۱۳- و مهمتر از همه شاگرد مع الواسطه اش عمادالکتاب بود که موجبات اشاعه و انتشار شیوه انحصاری ویرا فراهم کرد.

کله‌ر بواسطه مقام والای خوشنویسی و نیز وارستگی خاص مورد احترام تمام رجال و اعیان و بخصوص میرزا محمد حسین خان فروغی ذکاءالملک (پدر مرحومان ابوالحسن خان و محمد علی فروغی ذکاءالملک) بوده و آن مرحوم ویرا خیلی مغرور و محترم می‌داشت. میرزا محمد رضا کله‌ر در خیابان جلیل‌آباد (خیام فعلی) در محله سنگلج که در تکیه دباغخانه منزلی محقر داشت که با ماهی دو تومان آنرا اجاره کرده بود. خانه‌یی که بقولی حیاط آن یک کف دست وسعت داشته است با چند باغچه کوچک و فرش اطاق‌های آن چند قطعه حصیر کهنه و نم‌پشمی و روفرشی کرباسی و درین خانه با کمال فراغت بال نشستن و پرداختن بهنر را بر جلوس در کاخ شاهی و بر فرش‌های کاشی ترجیح و برتری می‌داد و با اینکه مردی آشنا با امور اجتماعی و روشن فکر بود با مناعت و درویش مسلک و در عین حال بذله‌گوی و بقول اعتمادالسلطنه صاحب‌المآثر و الآثار «محضری مطبوع دارد و طلعتی محبوب» از حوادث روز غافل نبود و تمام این مسائل را فرع بر هنر خود می‌دانست و بآسانی از سر همه می‌گذشت و در آن اطاق‌های نمناک می‌نشست و بکار مشق و خط خود می‌پرداخت.

کله‌ر دوبار ازدواج کرد و صاحب ۹ فرزند یعنی ۶ پسر و ۳ دختر شد که ۵ پسر و یک دخترش در زمان حیاتش بدرود زندگی گفتند و خود وی نیز در سال ۱۳۱۰ هجری قمری بواسطه ابتلای بوبا که در تهران شایع شده بود در سن ۶۵ سالگی درگذشت و پس از مرگ وی مرحوم حاج آقا شیخ هادی نجم‌آبادی جسدش را غسل داد و پس از کفن کردن جنازه او را در قبرستانی که سابقاً در محل آتش نشانی واقع در چهارراه حسن آباد بود بخاک سپرده شد.

مستقیماً نزد کلهر شاگردی نکرده بود به وسیله همین کتابهای چاپی و تتبع درسبک خطاطی و شیوه کلهر و تحمل ریاضت فراوان خوش نویسی را توأم با شیوه انحصاری او به نیکوترین وجهی و بکمال فرا گرفت و موجب اشاعه و انتشار شیوه او و سبک خاص تازه‌یی گردید. و ما پیش از این نیز گفتیم، این سبک در حقیقت سبکی جدید و بکمال بود که از تتبع استاد و اشتیاق فراوانش به تنوع و تکمیل این فن بوجود آمد و در واقع این شیوه که (سبک عمادی) معروف و مشهور شد با چاشنی شیرینی و ملاحظه، برش و لطافت یا نرمی قلم بیشتری آمیخته است، خط نستعلیق را بپایه اعلا و والای خود رسانید و نمونه‌هایی از این خط در کمال جمال خوشنویسی پدید کرد.

گرچه آن مرحوم در اوان جوانی نسخ نویسی مبتعراً و رسماً مدتها در کربلا و نجف بکتابت قرآن و سایر کتب ادعیه مشغول بود و ثلث را نیز بسیار نیکو و استادانه می‌نوشت و از خطوط دیگر نیز سر رشته داشت، بعدها بخط نستعلیق راغب و علاقمند شد و بدان روی آورد و حتی بتواتر از شاگردان عماد الکتاب شنیدم که او پس از فوت کلهر افسوس می‌خورد که چرا در زمان حیات این استاد باو مراجعه ننموده و از ذخائر هنری او بهره برنگرفته است. و لذا ناچار بعداً بشاگردان کلهر از جمله مرحوم حاج شیخ مرتضی نجم آبادی و زین العابدین شریف قزوینی الملقب به: ملک الخطاطین و حتی میرزا ابوالحسن خان فروغی (برادر محمد علی فروغی ذکاءالملک) و چندتن دیگر مراجعه رموز (راه قلم) و نحوه تعلیم خط میرزا را استفسار و برای تکمیل خط خود از آنها استفاده میکرده است.

(۱) — با توجه بشرح زیر که در سلسله یادداشتهایی بخط عماد الکتاب موجود است مهارت و یرا در نوشتن خط و از جمله خطهای نسخ و ثلث و توانایی او را همچنین در شبیه نویسی تا آنجا که با استادی مثل یاقوت مستعصمی مقابله کند کاملاً آشکار می‌سازد. اما نام صدرالافاضل که در متن همین دستخط آمده است لقب مناسب و با مسمای عالم فاضل نحری و دانشمند کم نظیر مرحوم لطفعلی نصیری امینی (فرزند محمد کاظم امین السفراء) متخلص به دانش و ملقب به صدرالافاضل است که خود در باب نوشتن خطوط مختلفه استاد بوده و ضمناً این شخصیت ممتاز علمی معلم مخصوص احمد شاه قاجار نیز بوده است.

«... از جمله دبیرالملک افغانی قرآنی بخط یاقوت مستعصمی به مرحوم اتابک تقدیم کرد که دوازده هزار تومان قیمت کردند و نیز قرآن دیگری که بخط آن استاد و فوق العاده نفیس بوده یعنی از اول تا آخر یک سطر با طلا و یک سطر با مرکب نوشته و یکورقش مفقود شده بود نزد بنده آوردند، طوری شبیه نوشته و ورق مزبور را با کمک یککنفر مذهب استاد بنحوی درست کردم که موجب تعجب مرحوم صدرالافاضل شد...»

سبوح و بقر عیهم و همهم و فها لام کها لم و فها لام سبوح
 ما و عیهم همهم و فها لام کها لم و فها لام سبوح
 در هم و فها لام کها لم و فها لام سبوح
 بقر عیهم و همهم و فها لام کها لم و فها لام سبوح
 فها لام کها لم و فها لام سبوح

از خطوط نسخ تعلیمی استاد عماد الکتاب میباشد.

چاپ این قطعه از خط میرزا محمدرضای کلهر تشابه بین این خط و خط
عمادالکتاب را می‌رساند.



یکی دیگر از ابتکارات و مختصات کار کلهر این بود که در کرسی حروف و
کلمات سلیقه‌ی منحصر بخود داشت.

بالجمله وی خود علاوه بر خط نستعلیق در چند قلم از اقلام خطوط مانند: کوفی - طغری - نسخ - ثلث - رقاع - ریحان - تحریر - تعلیق - و شکسته و غیره از خفی و جلی استاد بوده و گوهرهای گرانبهایی از انواع این خطوط از سرچشمه خامه‌ی وی ریخته شده است، چنانکه گفته است:

از هنرهای خود گشایم راز	تا شود کم و کیف حالم باز
اولاً در خطوط اسلامی	نسخ و ثلث و رقاع بُد نامی
خط ریحان شکسته و تعلیق	سینویسم چومیر نستعلیق
خط طغرا و هم خط تحریر	گوی سبقت ربوده از تحریر
بکتابت چو می‌گشودم دست	پای تاسر بعشق می‌پیوست
زاول عمر تا بسال خمیس	بیش از اندازه یادگار نفیس
از کتاب و کتیبه با صد رنج	بنهادم در این سرای سپنج

در باره شدت علاقه او بمیرزا محمد رضای کلهر چیزها گفته‌اند واز جمله مشهورست که او در خواب نیز از استاد مسلم پیشین خط الهام و تعلیم می‌گرفته است. و از شرحی که در تذکره خط موجود در مجموعه آقای ترقی بشماره ۱۳۰ مستفاد میشود پیداست که گاهی هم در راه تتبع و تکمیل خط از الهامی که بوی می‌شده کمک گرفته است. ذیلاً از نوشته‌ی خود وی از سطر ۱ تا ۷ صفحه‌ی ۲۱ تذکره مذکور بالا عیناً نقل می‌شود: یکوقتی در نوشتن کلمه (بی) نستعلیق که خوشکل و زیبا بشود عاجز مانده و دائماً باشکال مختلف می‌نوشتم و میدیدم آنچه‌ی که میخواهم صورت نمی‌گیرد تا اینکه روزی بحمام رفته در دیوارهای جامه کن حمام تصویر آهوئی (نظر) مرا جلب کرد. بدون اینکه برهنه شوم بخانه برگشته یکی از متعلقان پرسید چرا برگشتی؟ گفتم هیچ مگو که یک چیز مهمی کشف کرده‌ام او خیال کرد من گنج پیدا کرده‌ام تمام توجهش بحركات من بود و ملاحظه نمود که من نشسته و مشغول مشق شدم با خود گفته بینم آخرش بکجا می‌انجامد. بالاخره آنروز شب شد و بنده تمام مشغول این مشق بودم وعاقبت بطوریکه میخواستم درست کردم.»

ناگفته نگذارد که از شاهکارهای خط نستعلیق در دوره اخیر خط عمادالکتاب در زندان است که سبک اعجاب آوری را حفظ کرده و کمال زیبایی هنر خط را ارائه داده و هر هنرشناسی آن خطوط عالی را بنگرد مسحور پنجه‌ی قادر و مبهوت کلک افسونگر وی گردیده و زبان بتقدیس و تحسین او می‌گشاید.

نقاشی عماد الکتاب:

یکی از جنبه‌های بررسی نشده در احوال و آثار عماد الکتاب تحقیق در باره هنر نقاشی اوست که متأسفانه تا کنون این امر بر عموم علاقمندان مکثوم مانده و بتدریج بدست فراموشی سپرده شده و اینک این نویسنده از آن پرده بر می‌گیرد و بطور خلاصه به شرح آن می‌پردازد.

بی تردید باید اعتراف کرد که عماد الکتاب نه تنها در سلک نوایغ عالم هنر خط جای دارد، بلکه او در برخی از صنایع عالیّه از قبیل خطاطی و نقاشی — تذهیب — موسیقی و عکاسی و... دستی تمام داشت و آنها را باید طولی می‌پرداخت.

لذا از اینکه وی در نقاشی نیز مهارتی بسزا داشته تردیدی نیست اما بضرر قاطع نمی‌توان گفت که وی این هنر ارزشمند را در چه سن و سالی و نزد چه کسی آغاز کرده است ولی قدر مسلم اینست که در محیط خانه باینکار آغاز کرده و کم کم نزد این و آن با رموز و ریزه کاریهای آن آشنا شده است.

برخی گفته‌اند که او رموز این فن را نزد مهدی خان مصورالملک^۱ آموخته و از کارهای استاد معروف مرحوم محمد غفاری (کمال الملک) نیز الهام گرفته و برخی دیگر استادان دیگری برای او ذکر می‌کنند.

همین قدر می‌توان گفت وی در اشعاری که از خود برجای گذاشته است اشاره برنجه‌ها و کوشش‌های فراوانی که در تحصیل هنرهای مختلفه و این فن ظریف کشیده می‌کند و آنجا که گفته است:

ثالثاً برفنون نقاشی	گر از این علم باخبر باشی
من بشایسته رنجه‌ها بردم	تا که بایسته بهره آوردم
گرچه دستم تهی بد از استاد	لیکن از هوش خود بدم دلشاد
از رخ و نیم رخ سر و صورت	از بر و چهره و قد و قامت
از مرایا و از مناظر دور	نبدم بی خبر علی المقدور
از بزای نمونه (ی) رندان	ساختم چند صفحه در زندان

(۱) — شبیه ساز ماهر دوره قاجاریه بوده است و نقاشیهای شاهنامه امیر بهادری از جمله کارهای اوست.

آثاری چند از آن مرحوم بجای مانده که در باره هر یک درموقع خود بطور اختصار سخن خواهد رفت، آنچه در این جا بایستی گفت اینست که این آثار از حیث استادی با این نوع طراحی در صحنه سازی، و گاهی هم در استعمال و قدرت رنگ آمیزی گویای استعداد شگرف و فراوان وی بود. اما طرز کار نقاشی وی که البته محقق شده است عماد بطور حرفه ای بدان نمی پرداخت بلکه هر وقت فرصت و مجالی یافته تفنن کرده و بدان پرداخته است.

در اینجا بایسته می نماید تذکر دهم که این هنرمند بزرگ بیشتر در ایام زندانش بود که فراغتی تمام یافت تا از یکسوی بمشق خط نستعلیق و مشق تصویر توجه و رغبت بیشتری نشان دهد و از سوی دیگر به تکمیل آنها و دیگر صنایع و معلومات خویش پردازد، تا آنجا که استادی که در صنعت خط و خوش نویسی شهره و نامور بود در نقاشی پورتره (شبهه سازی) و طبیعت سازی و شناختن بُعد در نقاشی نیز ذوق و قدرت بینش خود را توأم بالطف و پختگی قلم و رنگ آشکار سازد، آنهم در آنگیرو دار رنجها و تیره بختی ها.

گرچه بیان و توصیف هنر کاری بس مشکل است اما چند تابلو و قطعه های مختلف سیاه قلم و آبرنگ و یک گل و بوته نیز بسبک پرداز که نتیجه ی ذوق هنر آفرین و دست هنر پرور همان مرحوم است بنظر راقم این سطور در هنگام تحقیق در این زمینه رسیده که خوشبختانه وجود همین آثار کار شرح و توصیف و تعریف معیار هنر نقاشی ویرا در این نقد برایمان عملی ساخته است. اینکه چند قطعه از تابلوهای مزبور را که با قلم خلّاق و اسلوب خوش خود استاد ترسیم شده است در اینجا معرفی کرده و بطبع میرسانیم تا مرور ابام و دست خرابکار روزگار نتواند در آنها رخنه کند:

۱- منظره محبس انفرادی عمادالکتاب در نظمیه در سال ۱۳۳۸ قمری. اصل این تابلو که بقطع ۳۵×۲۷ سانتیمتر و بقلم آب رنگ طراحی شده، کار دست توانای همان مرحوم است و از نظر رنگ آمیزی جالب است. اکنون این تابلو متعلق به مجموعه شخصی آقای باقر ترقی در تهران می باشد

۲- تابلو سیاه قلمی بابعاد ۲۴×۱۷ سانتیمتر که عمادالکتاب صورت نیمرخ خود را کشیده است. این تابلو در طالار نمایش کتابخانه ملی تهران نگهداری میشود.

۳- نقاشی دست که از جمله کارهای استاد است طرز گرفتن قلم نی را بطور صحیح و علمی نشان می دهد. این اثر بقطع ۱۱×۸/۵ سانتیمتر است و در مجموعه ی آقای حاج باقر ترقی تحت شماره ۱۲۲ حفظ می شود.

۴- تعدادی از کارهای نقاشی آن مرحوم را هم نزد یگانه دخترش دیده‌ام که عبارت از تصویر گل و بوته‌های مختلفه سیاه قلم و آب رنگ و یک قطعه دورنمای جنگل و نیز یک تابلو چهره خود او با لباس درباری در اوائل سلطنت پهلوی است و از بقیه آنها فعلاً چیزی بخاطرم نیست که توصیف کنم

رقم کردن عمادالکتاب: عمادالکتاب دارای رقم (امضاء)های متنوع و مختلف بوده که شاید بنابر مقتضیاتی درمواقع معینی ازهر یک از آنها استفاده می‌نموده است و ما چند رقم آن مرحوم را که در آثارش بیشتر دیده می‌شود ذیلاً نقل می‌کنیم:

چند نوع از رقم‌های معمول و مستمر

بید عمادالسیفی ۱۳۰۷ شمسی. راقمه عمادالسیفی ۱۳۰۸ شمسی. مشقه الفقیر حسین بن محمد عمادالسیفی در سنه ۱۳۱۰ شمسی. مشقه الفقیر عمادالکتاب ۱۳۱۱ شمسی. معلم الحضرت السلطانی عمادالکتاب القزوینی غفر ذنوبه و ستر عیوبه سنه ۱۳۲۰. مشقه الحقیر عمادالسیفی معلم بندگان اعلیحضرت... شاهنشاه ایران سلطان احمد شاه قاجار لیله پنجشنبه بیست و دوم ذی قعدة ۱۳۳۱. مشق فقیر محمد حسین عمادالکتاب قزوینی سترعیوبه ۱۳۳۸ قمری. العبد المذهب عمادالسیفی ۱۳۴۳ هجری. مشقه العبد المذهب عمادالکتاب السیفی القزوینی ۱۳۴۳ هجری. مشقه محمد حسین عمادالکتاب السیفی ۱۳۴۴. مشقه عمادالسیفی ۱۳۴۳ هجری. مشقه ابن محمد حسین عمادالکتاب ۱۳۴۲. مشقه العبدالحقیر ۱۳۴۵. فقیر ناچیز محمد بن حسین عمادالسیفی القزوینی ۱۳۴۷ هجری. عمادالسیفی القزوینی ۱۳۴۶ قمری. مشقه العبدالمذهب عمادالسیفی. العبد محمد حسین عمادالسیفی. فقیر عمادالسیفی فرمان نگار دفتر شاهنشاهی. محمد حسین عمادالسیفی القزوینی. حرره عماد سیفی بیدالفقیرالحقیر محمد حسین عمادالسیفی. کتبه العبد الفقیر محمد حسین عمادالکتاب القزوینی غفرله. مشقه الحقیر عمادالسیفی. العبد المحتاج محمدحسین عمادالکتاب.

چند نوع از ارقام غیر مستمر:

مشقه العبدالمحبوس عمادالکتاب ۱۳۳۷. العبدالمحبوس عمادالکتاب. محمدحسین بن محمدقزوینی ۱۳۳۷ هجری. العبدالمحبوس عمادقزوینی. مشقه محبوس عمادالسیفی.

سبب چاپ خطوط عمادالکتاب: بدیهی است گذشته پیوند ناگسستنی باحال و آینده دارد، لذا چنانچه خواسته باشیم نسل آینده مملکت ما نیز ملتی سرافراز و مانند همیشه در جوامع دنیا ممتاز باشد، ضروریست با کمال دقت به بزرگان و مفاخر و گذشتگان خود توجه کنیم و شخصیت‌های برجسته و ارجمند میهن خود را بشناسیم و کارهای پرافتخار آنها را بجوانان وطن معرفی نمائیم. نیل باین هدف عالی مستلزم پژوهش و تحقیق درباره زندگانی کسانیست که در زمینه‌های گوناگون از علوم و صنعت و هنر آثار و یادگارهای ارزنده و ارجمندی از خویش بجای نهاده‌اند که سرچشمه مباهات و افتخارات ما ایرانیان و حتی مورد اعجاب و تحسین و تمجید مردم اقصی نقاط دنیا واقع گردیده‌اند.

نیازی بتذکر نیست که ملت ایران با وجود سوابق درخشان دیرینه و افرادی که در این سرزمین به اوج عظمت کمالات و معارف و هنر رسیده‌اند و در دورانهای مختلف آثار با ارزش و جاودانه علمی و ادبی و هنری و صنعتی از خویش بجای گذاشته‌اند فراوانست که شایسته است چگونگی احوال و آثارشان روشن شود.

اما غرض از ترتیب و تبویب این اوراق چنانکه تلویحاً در مقدمه اشاره شد، حق‌گزاری و تجلیل از ابرمردی هنرمند است که آثار خطی و هنری وی روح هر نقاد هنرشناس و ستایشگر جمال و کمال انسانی را مملو از شادی و آفرین نموده است لذا بزرگداشت وی بر کسانی که ارزش و مرتبت ویرا در هنر دانسته‌اند فرض است.

درضمن بیان شرح حال این نابغه خطاط و فرد ممتاز لازم دانستم قطعاتی از خطوط گرانبهای وی رانیز معرفی کنم. تا تماشای آنها روشنگر هنرمندی و نبوغ او باشد و علاقمندان را خواندن تنها ملالت نگیرد، بلکه دیده رانیز از زیبائی‌های خط این استاد تلذذ و بهره‌ی حاصل آید.

اکنون هرچه خواستم نخبه از خطوط نفیسه استاد اجل اکمل عمادالکتاب را در این جا نقل کنم دیدم ترجیح هریک از قطعات بر سایر آثار او موردی ندارد و چنین گزینشی مشکل است. بنابر آن در ترتیب چاپ این خطوط صواب دیدم که آنها را از نظر ریزی و درشتی و با توجه بانواع طرز نگارش از قبیل چلیپا و سیاه‌مشق و کتابت و غیره اختصاص دهم تا برای آشنایی علاقمندان و آموزندگان این رشته هنر با پاره‌ای از ترکیبهای حروف در این شیوه و آمادگی برای نوشتن این خط انشاء الله نتیجه‌ی مطلوبه بالنسبه حاصل آید.

در باب خط چلیپا لزوماً یادآور می‌شوم که چلیپا معمولاً دو یا چند سطری است که خوشنویس آنرا کج با مورب تحریر می‌کند و گاهی سیاه مشق را هم چلیپائی نوشته‌اند. بعضی از قطعات منقوله و مطبوعه در این مجموعه (از ایام قدیم) سیاه مشق نامیده شده است و بدین توضیح که سیاه مشق نوعی از نوشته است خوش نویس باتکرار حروف و کلمات در کنار هم در مجموع ترکیب بسیار زیبایی بوجود می‌آورد چنانکه از خوش نویسان مشهور سیاه مشقهای بسیار زیبا و چشم‌نواز و پرازش به جا مانده است. از عمادالکتاب نیز سیاه مشقهای زیادی بیادگار مانده که در خور توجه است. این بیت هم در مورد خط چلیپائی معروفست:

صفحه‌ی دل سیه از مشق چلیپا کردم کعبه را بتکده زین مشق چلیپا کردم
چون سخن از خط چلیپا رفت بهتر دیدم دو بیتی معروف که قضا را عماد بصورت چلیپائی نوشته است ایراد کنم:

شهریار ممالک خطیم صفحه‌ی (ی) مشق ما قلمرو ماست
هرکسی را که نیست این باور در حقیقت ز چشم نابیناست

که براستی هم گوینده سخن بگراف نگفته است. و گاهی می‌شد که خوشنویسان معروف در وصف هنرمندی خود چنین سخنانی داشتند در هر صورت او بود که توجه بحسن خط و رسیدن بغایت کمال را بر هر چیز دیگر درین راه برتری داد و چه نیکو گفت: خط قلعه‌یست محکم چه بهر هنگام که ممکن بود بدین قلعه محکم پناه می‌برد و سرانجام دیدیم که چگونه خود قلعه بان شد و بر فراز بُرج و باروی این قلعه‌ی استوار چون خورشیدی درخشید و انگشت کش هنرمندان خط و ادب روزگار شد.

اما براستی چه طاقت فرسا و جانگداز است در روزگاری که چنین مردی نکته‌سنج و نادرالوجود بدین گونه سراسر عمر کوتاه را درین فن شریف به پایان می‌برد و چنین آثاری دلپذیر از خود بیادگار می‌نهد از جهت کیفیت گذران خود آسودگی و فراغت بالی نداشته باشد، زیرا همانطور که در محاورات ارباب قلم گفته می‌شود نظیر این گفته‌ها از وی نیز بدین صورت شنیده شده که:

درین زمانه که ماییم در هنر نان نیست مگر بسعی قلم در هنر بیابی (نون)
که دلیل بر نارضایتی وی از عدم توجه باین هنر شگرف است که ناگزیرست سهمی از زندگی خود را برای دستاوردهای زندگانی بکار دیگری روی آورد. و براستی که چه دشوار است مردی چنین بلند اندیشه از سختی‌های روزگار چنین بنالد و از

هنری که در آستین دارد طرفی نبندد! پیداست که این استاد درد آشنا و هنر دوست گاهی چنان از جهاتی دل شکسته می‌شد که از کاغذ و قلم و مرکب محبوب خود که شاهکاری می‌آفرید روی برتابیده و گناه بیحوصله‌گی را برعهده خرابی ابزار و وسایل کار می‌نهاده است و می‌گفته: قلم بدست و مرکب بدست و کاغذ بد—ولی سرانجام گویی ازین خرده‌گیری پشمان شده می‌گوید: گناه هر سه چه باشد چو دست قابل نیست.

آری، این چنین کسان بودند که در معبد عشق و ایمان به هنر و ادب از جان مایه دادند، خود سوختند تا چراغ هنر را برای همیشه برافروختند و اکنون بر دیگران است که آنرا روشن نگاهدارند تا پرتو افکن مجالس ادب و معرفت جهان باشد. جایشان خالی است که:

نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند خدای عزوجل جمله را بیامرزاد
برای جمع‌آوری آثار گرانبهای این مرد بزرگ که اینک از برابر دیدگان شما
می‌گذرد بسیار کوشیدم و بهر دری روی آوردم و تعدادی از صفحات و قطعاتی چند از
خط وی را که نزد برخی از دوستان و یا صاحبان مجموعه‌ها یافته‌ام کلیشه و
زینت بخش این تالیف قرار دادم.

استدراک میرعماد بزرگترین استاد مسلم خوشنویس ایران هنرمند هرجا رود قدریند و در صدر نشیند. سعدی

میرعماد حسنی سیفی قزوینی (۹۶۱-۱۰۲۴ هجری قمری) از سلسله سادات کرام حسنی قزوین و از خوشنویسان مشهور و استاد چیره دست خط نستعلیق در عهد شاه عباس بزرگ صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸) و شهره آفاق و معروف اقطار است. اجداد او در دستگاه پادشاهان صفویه دارای مناصب و مشاغل کتابداری و استیفاء بوده‌اند، خاصه میرحسنعلی جدّ اعلای او از کتاب و منشیان معروف ذیشان و ملقب به «حسنی» بوده است.

بعضی از مورخان عقیده دارند: با اینکه اینان شجره حسینی داشتند، میرعماد نظر باینکه با (عمادالملک) که یکی از بزرگان دربار پادشاه بود معاشرت داشت و ارادت نسبت بوی میورزید ملقب به (عماد) گردید ولی یکعده دیگر اعتقاد دارند که او این لقب را از ابتدا داشته است و این قول اخیرالذکر اصح است.

میرعماد در زمان جوانی در قزوین که مسقط الرأس وی بود بکسب فضائل و معلومات متداول عصر پرداخته، سپس متوجه تعلیم خط گردید. ابتدا شاگرد عیسی بیک رنگ نگار بوده و پس از مدتی نزد مالک دیلمی در یکی از قراء قزوین بتکمیل خط همت گمارد تا آنجا که حسن خط شاگرد از استاد درگذشت و خود حس کرد که از این استاد مستغنی شده است. چون آوازه شهرت خط ملا محمد حسین تبریزی را که او نیز در حسن خط از استادان بی نظیر بود شنید بشوق خدمتش به تبریز شتافت و در خدمت وی آنقدر سرگرم خط گردید که گویند در سه سال فقط یکبار بیشتر مجال نکرد که موی سر بسترّد. روزی یکی از قطعات سیاه مشق خود را نزد استاد نهاد و با کمال ادب در برابرش ایستاد. استاد چو آن خط را دید تعریف کرد و گفت: تونیزای فرزند سعی کن روزی چنین توانی نوشت وگرنه قلم فروگذار)

میرعماد باستاد عرض کرد که این خط را خود نوشته‌ام، استاد تا بدین اندازه از پیشرفت شاگردش در بحر حیرت فرو رفت فوراً خط را بوسیده و پس از تشویق و تمجید بی اندازه فرمود: «در کشور خط امروز سلطنت ترا مسلم است و تمام دستها زیر دست تست» و همین سخن در حکم گواهی نامه تحصیل هنر خط میرعماد بود و طولی نکشید که بر همه محقق شد که براستی در قلمرو خط استادی مسلم است. در اینموقع که میرنیز بر استادش پیشی گرفته بود، چون دانست بمقام اجتهاد در رشته خط

نستعلیق رسیده است بنابراین اشاره استاد به روم^۱ مملکت عثمانی رفت و در آنجا مدتی به سیر و سیاحت و ملاقات اساتید خط آندیار پرداخت. در اسلامبول از طرف اولیای این شهر بگرمی مورد استقبال واقع میگردد و وزراء و اعیان روم بخدمتش میشتافتند و میر بدستور پادشاه و رجال آنجا بفرزندان و شاهزادگان و اشراف خط آموخته و بدین طریق عده ای خوشنویس تربیت میکند. در این سفر از میر خطوط زیادی در روم بیادگار می ماند. سپس به خراسان رفته و مدتی هم در هرات مانده بعد به قزوین برگشته و در همه این بلاد علاقمندان بخط بخدمتش رسیده از هنر و کمال او استفاده مینمودند.

خطوطش در ساختمانهای باقیمانده از عهد صفویه در قزوین فراوانست و از جمله کتیبه‌ی حمامی است که این اشعار از آنست:

بر امیر گونه بیک میمون باد	این عمارت بحق آل رسول
ساخت از لطف شاه حمامی	به لطافت فزون زهر مقبول
هر که دروی رود صفا یابد	به دعا گوئیش شود مشغول

همچنین خط میر، روی سنگهای مقابر در امامزاده قزوین فراوان بوده که بواسطه خوشی خط برده اند و یا بمرور ایام شکسته و از بین رفته است.

در کتابچه‌ی^۱ که بخط عمادالکتاب که از استادان بزرگ قرن اخیر بوده باقیمانده است و چندی هم مورد استفاده این نگارنده قرار داشت، آن مرحوم در این باره چنین نوشته است:

(... در قزوین هم دو کتیبه خود در طفولیت دیده بودم، یکی سر در حمامی و دیگری سنگ قبری بود که حالا هردو از بین رفته است. از اشعار سر در حمام این اشعار باقی مانده بود. (بصفحه‌ی قبل رجوع شود) عجب این است یکی از کاشیهای مزبور را در طهران نزد شخص بی سوادی که در قزوین حکومت داشته دیدم و از قرار ی که شنیدم سنگ قبر خط میر را هم همان شخص با سایر سنگهای مرمر قبرستان شاهزاده حسین ساییده و به طهران آورده حوضخانه ساخته است... الخ)

میر گاه به تفریح و تفرج به سوی رودبار رشت و کهدم و گیلان نیز میرفته و

(۱) - حالیه ترکیه

(۱) - این کتابچه جزو مجموعه‌ی خطوط آقای حاج باقر ترقی می باشد.

خوشنویس خوشنویس مرزا...

ایک شمشاد ابرار کا

بروحدن تحفہ لاریجی است

شاهنشاہی ارکان
ان میں سے
میں سے
میں سے

سجانبی بختیاریہ ذاتیہ

الحمد لله رب العالمین

میرزا...



عموم طالبان خط بحضورش شتافته و بهره می یافتند تا سال ۱۰۰۸ هجری که آوازه هنر پروری دربار صفویه در افواه پیچیده و دانشمندان و هنرمندان از شهرها روی به اصفهان می آوردند. میرعماد هم عازم اصفهان گردید و در دربار شاه عباس کبیر مورد مرحمت و تفقد شاه هنردوست و احترام خاص امرا و رجال و درباریان قرار گرفت. دیری نپائید که شاگردان فراوانی از طبقات مختلف بدور این شمع فروزان هنر جمع آمدند و کسب فیض نمودند. از خطوط نستعلیق جلی او فقط در تکیه میر اصفهان واقع در قبرستان تخت فولاد که در یکی از حجرات آن تکیه قرب قبر میرابوالقاسم میر فندرسکی است این غزل حافظ بمطلع:

روضه خلد برین خلوت درویشانست مایه محتشمی خدمت درویشانست
 بخط سه دانگی بطریق کتبه نویسی باقیمانده است.^۱ بالجمله مدت شانزده سالی که میر در اصفهان مقیم بود شاگردان شایسته ای تربیت نمود که عده ای از آنها خود از اساتید بزرگ خط به شمار میروند و از این دسته اند:

نورالدین محمد لاهیجی — سید علیخان جواهر رقم — عبدالرشید دیلمی
 (خواهرزاده میر بوده) — میر ابراهیم (پسر میرعماد) — میرزا ابوتراب اصفهانی — میرزا عبدالجبار اصفهانی — محمد صالح خاتون آبادی — درویش عبدی بخاری — میرزا تقی مستوفی — محمد فاضل و سایرین.

میر نه تنها همان شاگردان معدود مذکور در فوق را تربیت کرد بلکه با وجود مشکلات امر مسافرت با وسایل آنروزگار و مخاطراتی که در آن ایام وجود داشته است مردم علاقمند از هر قشر و طبقه از بلاد بعیده محض استفاده از هنر وی بمحضرش میشتافته اند.

از استقراء متون و توارخ چنین استنتاج میشود که زمانی که میرعماد باصفهان وارد گردیده و لمحیهی از رنج سفر آسوده شده است خامه بر نامه رانده عریضه ی شیوای ذیل را برای شاه عباس پرداخته و ضمن آن استجازه بار یافتن و تشرف بحضور شاه و شوق ملازمت خود را درج کرده است:

«بنده قدیم بر جاده عبودیت مستقیم عمادالحسنی بعزّ عرض مقیمان
 بندگان نواب مستطاب فلک جناب عالمیان مآب نصفت و عدالت پناه عظمت
 و شوکت دستگاه عون الضعفا ماده نعمت امن و امان برگزیده الطاف سبحان.

(۱) — بقرار مسموع این کتبه تا همین اواخر هم موجود بوده است.

من نگویم ولیک داند عقل
کین طراز لباس دولت کیست
اغنی بندگان خلد اللّٰهم سبحانک ظلال سلطانه علی ما اراد و تمناه
میرساند که علم الله و کفی به شهیداً که تا محرومی از ملازمت عالی روی نموده
همیشه بوظائف دعاگوئی و فاتحه خوانی اشتغال داشته و میدارد و ازدیاد دولت
ابد پیوند را از حضرت عزت مسئلت مینماید. شرح آرزومندی بعز عتبه بوسی و
سعادت ملازمت، کان نه بحرست که پایان و کرانی دارد، نه باندازه تقریر این
مهجور و از طریقه ادب دورست:

مرا بسوی تو پیغام آرزو خام است بافتاب ز ذره، چه جای پیغام است
اما چون اظهار شوق خاطر بقرار مسکن نائره المی است که از محنت
حرمان بر دل افکار ماست لاجرم قلم عبودیت رقم بعرض اینمقدار از آن جرأت
نمود.

خدایگانا مخفی نماند که مقصد این کمینه دعا گو جز این نیست که
دیده الم دیده را بکحل الجواهر غبار درگاه فلک اشتباه روشن بیند.
آرزوئی نبود دیده خونبار مرا غیر خاک سر کوی تو بمرگان رفتن
لیکن چنانکه بر مرآة ضمیر اشرف روشن است.

فرشته ایست بر این بام لاجورد اندود که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار
رجاء واثق و وثوق صادق که حصول این امنیت پیش از حصول منیت
رفیق گردد— انه علی مایشاء قدیر. چون غرض عرض اخلاص و یکجہتی بود
زیاده مصدع نشده بدعا اختصار کرد.

تمتع بادت از اقبال و برخورداری از دولت همی تا مرغ زرین اندرین سبزآشیان باشد
بدیہی است پادشاه هنردوست و هنرپرور پس از استحضار از مفاد نامه مذکورہ
در فوق و وقوف بمیزان فضیلت و هنر استاد، با کمال میل و یرا نیز در سلک خدام
آستان سلطنت منسلک و بدینوسیلت بمراحم ملوکانه اش خشنود و معزز و مفتخرش
ساخته و نیز بحمايت خویش مستظہرش داشته است.

بدنیال نقل این نامه یا بهتر بگویم این سند گرانہای تاریخی بایستی گفت
که آنچه تا کنون بتحقیق پیوسته اینستکه پیش ازین گمان میرفت که متن این یگانہ
عریضہ در موزہ ملی پاریس نگاہداری میشود و این امر علاقمندان آثار هنری را بشدت
متأثر ساخته بود و حتی تا جائیکہ نگارندہ بخاطر دارم در حدود دہسال قبل ہیشتی

زانکه من قول از این عقل بود
 و من است و من مال
 باید اول بدست و من مال
 مالتی و من مال

و ان کما در خنوب و در فراس
 و ان کما در خنوب و در فراس
 و ان کما در خنوب و در فراس
 و ان کما در خنوب و در فراس



به قضاوت تاریخ شهر قزوین در هنریدی بالاخص خط و خوشنویسی از سایر شهرها امتیاز دارد. (در اینجا باید گفته آید که شهر تفرش نیز از این امتیاز بی بهره نیست) زیرا بزرگترین استاد خط نستعلیق مرحوم جنت مکان میرعماد سیفی حسنی قزوینی رحمه الله علیه از قزوین پر برکت برخاسته و این هنری مرد عظیم الشأن با وجودیکه متجاوز از سیصد و پنجاه سال است از زمان قتلش تا امروز فاصله دارد، گذشته از آنکه مقام و شخصیتش روز بروز بیشتر متجلی شده و شناخته گردیده است، بلکه هنوز هم طغرای شهر یاری اقالیم خط و ممالک هنر خوشنویسی همچنان بنام نامیش مزین و موشح است و در این عرصه استادی مسلم و یگانه و بی رقیب است. بدیگر سخن نام میرعماد با قلم نستعلیق بطرز جداناپذیری نقش بسته است و تا بحال کسی در ظرافت نگاری و خوش اسلوبی نوشتن حروف و کلمات و کرسی و ترکیبات زیبا و صحیح بآن درجه و بشیوه او جایش را نگرفته است مخصوصاً در تحریر خط نستعلیق تا دو دانگ قلم.

برای مطالعه اصالت آن نسخه عازم پاریس شدند و بعضی از آنها هم آن نسخه را اصل دانستند، در حالیکه اصل این نامه نزد آقای حسینقلی هدایت که یکی از علاقمندان آثار هنری قدیم ایران میباشد و سالهای متمادیست که به جمع‌آوری آثار قدیم پرداخته و هم اکنون خانه‌ی او مُبدل به موزه‌ای کوچک اما سرشار از آثار ذیقیمت و کم نظیر شده است. نامبرده اظهار میدارد این نامه را که این نویسنده از روی نسخه‌ی ایشان در صفحه قبل نقل کرده‌ام سالها پیش آنرا از یک دوست کرمانشاهی خریداری کرده بزم من و چند تن دیگر از کارشناسان و خط‌شناسان، تحقیقاً باید این سند اصل بوده باشد، زیرا بدلیل مطالبی که در پشت این سند سجل شده نیز اثر پنج مهر دیگر را که باشکال مختلف است یادآور شد. یکی از این مُهرها بیضی شکل است با رقم (امضاء) محمدسعید و تاریخ ۱۱۷۱ و مهر دیگری مستطیل شکل که هردوی آنها مهرهای کتابداران سلطنتی عصر صفوی با یادداشت «داخل عرض» است. منظور از داخل عرض، ثبت کتب در کتابخانه شاهی است که باین شیوه ثبت می‌شده: داخل عرض شده و کتابدار ذیل آنرا مهر می‌کرده است، سه مهر بزرگ دیگر هم از رجال عصر قاجار در ظهر این عریضه برجای مانده باضافه مطالبی که نوشته اند مثل:

«عریضه‌ایست که مرحوم میرعماد علیه الرحمه با کمال دقت به مضمون خوش به حضور جنت مکان شاه عباس عطرالله مرقده عرض نموده‌اند. قیمت ۲۵ تومان...»

البته این را هم باید گفت که طبق اسنادی که ما داریم یک تومن (تومان) ایران سه و سه دهم لیره ارزش داشته بعلاوه هر تومان چهار هزار و پانصد (۴۵۰۰) گرم نقره ارزش داشته است آنهم در زمانی که نقره یک دوم طلا قیمت داشته و گران‌بها تر از حال بوده است بنابراین بیست و پنج تومان (۲۵) بیست و پنجهزار تومان (۲۵۰۰۰) امروز بوده است، مهمترین دلیلش هم اینست که بزرگترین قرض ایران در زمان شاه سلطان حسین هفده هزار تومان (۱۷۰۰۰) بوده و پادشاه با این پول یک سال یک پایتخت قحطی زده را اداره کرد. لذا همین یک قطعه کاغذ که ما آنرا از روی بی‌اطلاعی به بی‌اعتنایی نگاه میکنیم باندازه یک تابلو نقاشی (پیکاسو) یا (رامبراند) ارزش دارد.

با شرحی که درباره‌ی کیفیت این سند داده شده و اینکه آیا نسخه‌ایکه مربوط بآقای هدایت موجود در تهران اصل و یا نسخه‌ی مضبوط در کتابخانه‌ی ملی پاریس و

خود کدامیک معتبرتر میباشد، میگوئیم این نسخه که در کتابخان ملی پاریس هست به اغلب احتمال و ظن غالب مشق میرعماد (باصطلاح چرکنویس یا گرده‌ی عریضه) و یا اصولاً میتواند مشق و رونویسی سایر خطاطان از روی نسخه‌ی اصلی بوده باشد و چنانکه می‌دانیم عادتاً خوشنویسان ایرانی بارها یک مطلب را از روی یکدیگر نوشته و تکرار کرده‌اند. ما هم اکنون آثاری داریم که در طول چند صد سال همه خوشنویسان آن اثر یا مضمون واحد یا شعر و نامه را هزاران بار از روی یکدیگر مشق کرده‌اند و گهگاه هم زیر این اوراق قید میکردند: «مشق مالک دیلمی» و غالباً اکتفا به کلمه‌ی مشق نموده ورقه را بی امضا گذاشته‌اند بنابراین از قراین و امارات برمی‌آید که خواهد خط نسخه‌ی پاریس از خود میر یا شاگردان او باشد که کتابخانه ملی پاریس نسخه خود را به نوان نسخه‌ی اصلی تلقی کرده باشند ما از کیفیت خط و نوشته‌های پشت قطعه‌ی آقای هدایت مخصوصاً دو مهر (سابق الذکر) کتابدار دربار سلطان صفوی که یکی از آنها تاریخ ۱۱۷۱ دارد و با میرعماد کمتر از پنجاه (۵۰) سال فاصله زمانی دارد بضرر قاطع باید دلیل بر اصالت نسخه‌ی باشد که خوشبختانه هنوز در ایران است و جای شکرانه که تاکنون بدست سوداگری از ایران خارج نشده است بدیهی است که این نویسنده هنوز پشت نسخه یا سند پاریس را ندیده‌ام که نقدی در آن بعمل آورده از طریق خوض و غور و تحقیق و تتبع و تشخیص غایی، نظر نهایی خودم را بدهم، ولی باستناد مهرها و امضاها‌ی نسخه موجود بدین ترتیب که مطالعه و ملاحظه میشود همانطور که قبلاً هم در محضر دوستان صاحب‌نظر تفوه کرده و اظهار نظر نمودم نسخه‌ی موجود در ایران قدر متیقن نسخه‌ی اصلی شناخته شده است.

و اینک دنباله مقال. میرعماد بعد از ورود باصفهان از خطوط بابا شاه اصفهانی و میرعلی هروی هم قدری بهره گرفته و خود نیز اقتباسات و تصرفاتی کرده از قبیل کلمات: ظهر- اظهار- خر- و عروخیلی از چیزهای دیگر. و بطور جزئی و کلی تغییراتی در خط نستعلیق داده و برای خط اصول و قواعدی ایجاد نمود که باعث تکمیل این قلم و زیبائی و شیوائی بیشتر آن گردید.

باری چون میرعماد در نزد شاه دارای قرب و منزلت بسزائی بود، محسود اقران و خوشنویسان گردید و مخصوصاً که علیرضای عباسی خوش نویس معروف و همشاگرد قدیم او در نزد شاه عباس از هرگونه سعایت امتناع نداشته است. میر چون بکشور عثمانی مسافرت کرده و با اهل سنت معاشرت نموده و علاقه‌ای بآنها پیدا کرده بود و تعصبات گوناگون دربار شاه عباس موافق سلیقه‌اش نبود و تصادفاً چند بار هم از

خنداروشندی که نور کاکیا بروی و می

که مجوسان سپای لیل و نهار را دستت صرف از دانا

آیند و روزگار از آن کوتاه داشته اند که این کید و درم

بمیزان قیاس است نظر آن وقت شناسم به دور

نثار و قدزدانسته به بکاری صرف نمایند که مرضی درین

و خلایق و سبب است بکاری و بکباری تو اندوخت

الهم منی عنیت در آن زمان گفت دارم ^{الغیر} حرره

مکملین تو داد و مرحوم می نمودی غفر و غفر ^{۱۱۸}

زبان‌ش جاری شده بود که:

(اگر این مختصر اختلاف در بین ایندو دولت و ملت اسلامی از بین میرفت، بسیار بجا بود.) از آنجا که پیشرفت مملکت داری شاه عباس براساس همین اختلافات و تعصبات بود، بدخواهان از او در نزد شاه سعایت کردند و موضوع را با پیرایه‌یی بشاه رساندند و کار بجایی رسید که شاه عباس نسبت باو بدبین شد و بکلی او را از نظر انداخت بنابراین سبب قتل میرعماد گویا اختلاف آیین بود. از آنکه شاه عباس تعصب زیاد در تشیع داشته و میرگویا خود و طایفه اش سنی بوده اند (العهدۃ علی الراوی)

چنانکه گویند کراماً شاه بتعرض این ابیات حکیم فردوسی را برای میرعماد میخوانده:

که من شهر علمم علیم درست	درست این سخن قول پیغمبر است
اگر چشم داری بدیگر سرای	بنزد نبی و ولی گیر جای

درین هنگام هرچه نظر شاه از میربرمیگشت و محبت از او بر میگرفت بر عزت و احترام علیرضای عباسی که او نیز از استادان خوش نویسان آن عصر و از رقبای هنری وی بود افزوده میشد. این فرد ممتاز خوشنویس بامیر از زمان جوانی هردو شاگرد ملا محمد حسین تبریزی بودند. رقیب سعایتها نمود و شاه هم روی اصل رنجش از میرعماد علیرغم وی پی در پی علیرضا را تشویق میکرد و حتی شمعدان طلا بر دست میگرفت تا علیرضا در پرتو آن مشق کند و خود مانند شاگردان زانو زده برای تعلیم نزدش می نشست و نیز کتابداری کتابخانه سلطنتی را باو مرجوع داشت و آشکارست که این مسایل ناگوار بر رنجش استاد میافزوده و او را وادار به گله گذاری از شاه مینموده تا جائیکه کم کم دامنه گله گذاری به شکایت منتهی شده کنایات در مواجهه میگفت و بنوشتن نامه های ملامت آمیز و نیش دار فراوانی در انتقاد از او نظماً و نثراً مبادرت میورزید و نتیجتاً دامنه این اختلاف به تعنت و ملامت کشیده و به ستیزه و لجاجت انجامید که از جمله آنها است این اشعار:

ز مخلوق، کارت گشایش نیابد	دل اندر خدایند، اگر کارخواهی
ز ناجنس بگریز، اگر آفتابست	ترا سایه توبس، اریارخواهی

*

از من بگیری عبرت و کسب هنر مکن با خویشان عداوت هفت آسمان مخواه

*

اگر مرا از هنر نیست راحتی چه عجب ز رنگ خویش نباشد نصیب حنی را
 هنر چه عرض کنم با جماعتی که زجهل زبانگ خر نشناسد، نطق عیسی را
 کمال ذات شریفش ز شرح مستغنی است بماهتاب چه حاجت شب تجلی را

*

وقتی هم در یکی از مراسلات خود این شعر را نگاشته بود:

ما نداریم از رضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله
 تا آنکه شاه مبلغ هفتاد تومان برای میر فرستاد و از او تقاضای نوشتن شاهنامه نمود. یکسال بعد کس نزد میر روانه و شاهنامه را مطالبه کرد. میر هفتاد بیت از ابتدای شاهنامه را که بقلم آورده بود به آنشخص داد و بشاه پیغام داد که: (وجه سرکاری زیاده براین کفاف نکرد) شاه از اینمعنی بسیار رنجید و ایات را پس فرستاد میر در همانحال در مجلس بیت ها را با مقرض چیده و هر بیتی را یکی از شاگردان خود داد و آنها هم در مقابل هر بیت یکتومان دادند و در اندک زمانی هفتاد تومان جمع شد و آنرا بفرستاده شاه داد. چون شاه از ماجری آگاه شد غضبناک گردید و کینه ی ویرا در دل گرفت تا بالاخره روزی تاب و تحمل سخنان نیش دار (میر) را نیاورده بر زبانش گذشت که: (کسی نیست مرا از دست این سنی نجات دهد؟) با اینکه حقیقتاً معلوم نیست مقصود شاه از ادای این جمله کشتن میرعماد بوده باشد، اطرافیان و حواشی شاه این گفته ی شاهرا تعبیر بفرمان قتل کردند و لذا در آخرین شب ماه رجب سنه ۱۲۰۴ هجری شبی رئیس ایل شاهسون قزوین موسوم به مقصود یک مسگر که مردی متعصب بود و بامیر مؤانستی داشت بر در خانه آمد او را بشب نشینی بخانه خود دعوت کرد میرعماد با فرزند خود میر ابراهیم بیرون آمد مقصود بیک طفل را بیهانه ای برگرداند در حالیکه شب هنگام میر روانه مقصد بود سر راه خانه بدست تنی چند از اجامرو او باش بضرپ کارد و دشنه بوضعی شقاوتکارانه و مظلومانه در سن ۶۳ سالگی کشته شد. پس از کشته شدن میر تا بامداد جنازه وی بر روی زمین ماند و چون مغضوب شاه بود و ازین پیش آمد استنباط میشد که قتل وی بامر نهانی شاه صورت گرفته هیچکس جرأت ننمود بر سر نعش میر حاضر شود و یکفن و دفن آن اقدام ورزد تا سرانجام اول کسیکه ناله کنان بر سر کشته میرعماد آمد میرزا ابوتراب اصفهانی خوشنویس بزرگ و خلیفه میر بود که باتفاق عده ای از شاگردانش اعضاء و جوارح استاد را از میان خاک و خون گرفته با احترامات شایسته باینکار دست زدند. میرزا صالح پسر ابوتراب گوید پدرم بخواب دید میرعماد باو فرمود: ای فرزند انگشت

کوچک مرا بخاک نسپردی. پدرم رفت در محلّ قتل میان خاک انگشت را بدست آورد و ملحق بدن کرد.

گویا میرزا ابوتراب اصفهانی دارای طبع شعری هم بوده است زیرا دو شعر زیر که در یکی از الواح کلکسیون خطی متعلق باقّای کریم زاده که از مجموعه داران معتبر خطوط می باشند دیده شده که پیداست در فراق میرعماد سروده:

ای در دلم از آتش عشق تو صد علم هر یک علم نشانه چندین هزار غم
وصل تو زود رفت و فراق تو دیر ماند فریا داز این عقوبت بسیار و عمر کم^۱
باری چون صبح خبر شهادت میر در شهر شایع شد شاه اظهار تأسف کرد و
فرمان داد که قاتلان میر را یافته سیاست کنند و بهنگام تشییع جنازه بامر شاه گروهی
از بزرگان و شاهزادگان شرکت داشتند. سرانجام آن سید جلیل را در گورستان طوقچی
(اصفهان) دفن کردند.

افسوس که یکدنیا هنر بزیر خاک رفت. علی قلی خان داغستانی (واله)
متوفی ۱۱۶۲ هجری قمری در کتاب ریاض الشعرا بمناسبت وقوع این واقعه ابیات
نغزی آورده و ظاهراً عقیده اش با طنز و کنایه در فحواى شعر زیر مبنی بر اینست که
قتل میر بامر پنهانی شاه عباس بوده است:

(۱) -- لازم بتوضیح است که مرحوم دکتر بیانی در کتاب «احوال و آثار خوشنویسان» میرزا
ابوتراب را شاعری بسیار روان طبع دانسته که در رثاء استاد میرعماد اشعاری سروده که ۱۲ بیت
می باشد و مطلع آن چنین است:

دهر پر فتنه و پر مشغله و پر غوغاست شرح این ماتم و این سوگ کرا خود یار است
این اشعار بنوشته دکتر بیانی برای سنگ قبر استاد کلّ میرعماد نقر شده است.

و این جانب این مطلب را متأسفانه از جانب دکتر بیانی در کتاب تاریخ مختصر دررثای
میرعماد نقل کرده ام که اشتباه است.

این مرثیه که در اصل ۳۹ بیت بوده و می باشد در دیوان انوری چاپ بنگاه ترجمه و نشر
کتاب صفحه ۴۷ که در رثاء سید مجدالدین بن ابی طالب بن نعمه سروده شده و بی تردید میرزا
ابوتراب در بعضی از اشعار که در بحر رمل مثنی مخبون مقصور -- فاعلا تن فعلا تن فعلا تن
آمده تصرفاتی کرده تا مناسب با قتل فجیع میرعماد شده و آنها را بر سنگ قبر وی حک کرده
است.

در هر حال این اشتباهی بوده است که باید در چاپ دیگر تاریخ خط تألیف خود اصلاح

شود.

خوش آنکه شب کشی و روز آئیم بر سر
که آه این چه کس است و که کشته است او را

و نیز:

نشان خون شهیدان عشق می طلبند حذر کن ای گل و، بنمای دست رنگین را
وقتی که خبر شهادت میر در سراسر ایران و هند و عثمانی انتشار یافت در
بعضی از شهرها مجالس عزاداری برایش برپا ساختند و از آنجمله جهانگیر پادشاه هند
بر کشته شدن میر تأسف فراوان خورد و مجلس سوگواری با شکوهی برپا کرد و نقل
میکنند که از زبانش گذشت که: (اگر زندهٔ میر را بمن میدادند هموزن او جواهر
میدادم.) فی الجمله آنکه خط نستعلیق بدستکاری خوشنویسان تحوّل و تغییراتی یافت
تا بدست میرعماد بدرجه کمال رسید و او بود که با وضع قواعد در تکمیل و توسعه خط
زحمات زیادی کشیده و در تطبیق کلمات واحد و هماهنگی حروف مساعی و ذوق و
نبوغ بسیار بکار برده است و بخصوص در ده سال آخر عمر خود شیوه مستقلى اختیار
کرد که بعد از آن تمام خوشنویسان از آن پیروی نمودند و همان اسلوبی است که پس
از گذشتن سیصد و پنجاه سال، دیگر کسی نتوانسته نکته‌یى از آن گرفته و یا نقطه‌یى
بآن بیفزاید و یا برگیرد. بطور قطع و مسلم از این پس در مشرق زمین عموماً و ایران
خصوصاً دیگر ما در گیتی چنوفرزندی استاد نخواهد پرورد. میر در لطافت قلم و قدرت
کتابت، خط را از خفی تا چهار دانگ فوق العاده عالی و با قاعده و زیبا و شیوا
مینوشته و مختصر تمام محاسنی که برای فرد اکمل خط نستعلیق ذکر کرده‌اند اعجاز
مینموده. خطوط او از لحاظ نفاست و ممتازی بی نظیر و چشم بینندگان را خیره
می سازد و هر کس آنخطوط عالی را بنگرد زبان بتقدیس و تحسین او میگشاید و روح
پرفتح او را شاد مینماید. چنانکه میر عبدالغنی تفرشی خوش نویس و شاعر معاصر میر
در رباعی ذیل وی را بحق و بهترین وجهی ستوده است:

تا کلک تودر نوشتن اعجاز نماست بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست
هر دایره ترا فلک حلقه بگوش هر مدّ ترا مدّت ایام بهاست

میرعماد بی تردید سرآمد نستعلیق نویسان جهان است که بزور پنجه هنرمندی و
کلک جادو رقمی خط نسخ بر نوشته‌های خوشنویسان طراز اول سلف و خلف کشیده
و گوئی حسن خطش چنان صفائی بروی کار آورده که میتوان گفت نی قلمش در
خاک ریشه نکرده و آثارش دنیا را بخود متوجه گردانیده، زیرا میرعماد تنها
خوشنویسی است که توانسته است آوازه شهرت خود را حتی در تمام دنیا طنین افکن

کند.

از کلک میر آثار متعددی از قطعات و مرقعات و کتب و رسائل بجای مانده^۱ و اکنون زیب و زینت کتابخانه‌های مهم عالمست و از جمله گویا شاهنامه‌ی فردوسی را هم نوشته بوده که علیرضا عباسی آنرا بحیله صور درآورده و گویند بسیار نفیس و پر قیمت بوده است و متأسفانه فعلاً معلوم نیست در کجاست به‌همچنین یک نسخه‌ی خطی مثنوی یوسف و زلیخای جامی مکتوب به سال (۱۰۱۸ هجری) بقلم میرعماد و دارای عناوین و لوح و جدول و حاشیه زرنگار و مینیاتورهای رنگین مد زیبا در کتابخانه‌ی عمومی شرقی بانک‌ی پور پنتا در (هند) موجود است. و نیز یک نسخه از کتاب تحفه‌الاحرار مولانا جامی بخط همودر کتابخانه شهید علی پاشا در استانبول موجود است.

در این مقال جا دارد گفته شود در نتیجه‌ی تحقیق و تتبع و کوشش و استقصایی که در طول مدت بعیده‌ی در این باب مینموده‌ام، در چند مورد از موارد زیر قطعات خطوط میر امضای ویرا بحروف ابجد که از حاصل جمع آن شماره ۳۶۵ بدست می‌آید و اعداد آنرا مساوی با کلمه‌ی میرعماد یافته‌ام ذیلاً برای اطلاع خوانندگان نقل میکنم:

$$۴۰ = م$$

$$۱۰ = ی$$

$$۲۰۰ = ر$$

$$۷۰ = ع$$

$$۴۰ = م$$

$$۱ = ا$$

$$۴ = د$$

$$۳۶۵ = \text{میرعماد}$$

میر خود ذوق عرفانی و طبع شعر خوشی داشته^۲ گاهی اشعار دلچسپی سروده و از جمله در خصوص خط زیبای خویش گفته و هم بخط خود نوشته است:

(۱) - از جمله رساله‌ییکه بوی منسوب است رساله منثور آداب المشق است. ولی صحت انتساب آن معلوم نیست.

(۲) - پاره‌ای از اشعار او در کتاب تذکره الخطاطین (امتحان الفضلا) میرزای سنگلاخ نقل شده است.

الا ای بی نظیر خطه خط
چو از کلک تو گردد دال مرقوم
همچنین در اینمعنی گفته است:
منم در قلم شیر این نیستان
ز اهل قلم نیست همتای من
سر خامه ام سوده بر آسمان
همین قطعه برهان دعوای من
نیز این اشعار را همو گفته:

هنر ز بی هنری به اگر چه مرد هنر
خطر بود هنری را ز بی هنر لیکن
کسی که گوهر پاکیزه دارد و دانش
چو زر گوهر باشد عزیز خلق جهان
گرت تنعم و آسودگی همی باید
مجوی عشق که کاری زعشق برناید
خطر ندارد و دارد هزار گونه خطر
هم از هنر هنری را فزاید آب و خطر
اگر ندارد گوهر و گر ندارد زر
جهان بگیرد روزی بدانش و گوهر
خرد گزین که روان از خرد بیاساید
ترا که میوه شیرین بدست میآید
چرا نشانی بیخی که تلخی آرد بار

*

جان از من و بوسه از تو بستان و بده
شیرین سخنی چون نیست دشنامی تلخ
زین داد و ستد مشو پشیمان و بده
گرد لب شکرین بگردان و بده
بازستان گر نپسندیده‌ای
بوسه بمن داده و رنجیده‌ای

*

خاندان میرعماد قزوینی همگی را در خط نستعلیق دستی توانا و مهارت بسزا
بوده است.

آن مرحوم را یک پسر بنام میرزا ابراهیم و دختری بنام گوهر شاد بوده که هر دو
خوش نویس و در طراز نستعلیق نویسی زبردست بوده‌اند. نوه آن مرحوم — محمد امین
سیفی — دخترزادگانش میر رشید و میرزا عبدالرزاق و میریحیی ملقب به محیی
الکتاب — دامادش میرمحمد علی ملقب به خدیو الخطاطین که شوهر و همسر گوهر شاد
بوده، که بعد از قتل میرعماد آن هنرمند جلیل القدر، فرزندان با عده‌ای از
خویشاوندانش از بیم رؤسای قزلباش و دیگر دشمنان و معاندین جلای وطن کردند و
گروهی هم بهند رفتند چنانکه میرزا آقا عبدالرشید ملقب به خلیفه اعظم شاگرد و
خواهرزاده میر که پس از این واقعه اسف انگیز چندی در اصفهان بسر برده بود، چون
عرصه زندگی را در این شهر بر خود تنگ میدیده عاقبت او نیز با خانواده خویش به

هندوستان رهسپار گردید و در دربار شاه جهان (۱۰۶۹-۱۳۰۷) جزو ملازمان مخصوص منسلک و به مشاغل استنساخ کتب و قطعه نویسی و خوشنویسی خاصه تعلیم خط به شاهزادگان و نیز سایر خدمات لایقه درباری و از جمله کتابداری کتابخانه سلطنتی بین الاقراں ممتاز و مفتخر بود.

اینک عریضه میرزا عبدالرشید که خطاب به اکبر شاه هندوستان نوشته شده و از نظر محتوی و شمول بر گوشه‌یی از سرنوشت خاندان و بازماندگان میر سندی مسند و حجتی موجه در این باب تواند بود و انشاء آن در نهایت شیوایی است لذا از صفحه‌ی ۳۹۴ مجلد دوم خوش‌نویسان محقق فقید دکتر بیانی عین آنرا در اینجا نقل نمودیم:

«خليفة الرحمانی، صاحب قران ثانی

عرضه داشت بنده (ی) فدوی، عبدالرشید

سجادات عبودیت بتقدیم رسانیده، بعرض حجاب بارگاه عرش اشتباه میرساند که، رفاهیت سلسله میرعماد در ولایت قزلباش میسر نیست، چنانچه اکثری از خوش‌نویسان و همشیره‌زاده‌های میر، در ممالک روم، توطن اختیار نموده‌اند. از اینجهت نیز روی امید بدرگاه خلایق پناه آورد و بعنایت ایزدی، این سعادت نصیب بنده شد، که مدت بیست و سه سال بخاکرویی این آستان سعادت نشان، سرفرازی یافت. در این ایام غیبت، بیماریهای متعدد مزاج را ضعیف نموده از خجالت تقصیر خدمت ملاحظه می‌نماید. اگر رضای خاطر مقدس بوده باشد، در سایه عدالت حضرت، در لاهور اکبرآباد، هرجا که حضرت حکم کند، گوشه گرفته با خانه زادان حضرت بدعاگویی دولت ابد قرین مشغول باشد و سایه آن کعبه حاجات بر سر بنده‌ها گسترده باد»

این بود شرح احوال میرعماد قزوینی استاد نابغه‌ی مخلص در تاریخ خط ایران بطور اجمال با مدارک مختصری که در دست است.

بخش خطوط عمادالكتاب

بسمه تبارک و تعالی ثمانه

فصل اول - بازی فوتبال

عید نوروز یکی از احیاء باجست ایران و یادگاری که از دوره باستان باقی مانده است
روز و این اولین روز خیزداری است که شوکت و اقتدارات شاهان و پادشاهان را در قلوب پادشاهان
تجدید نماید .

این روز معدود که معلوم است از روی چرخه و مطابق که این حکمت از تداوم با وجودت مصون
از امواج میبکشی محفوظ مانده در خاطر ایرانیان فوق العاده حسنی و با یک نشاط و سرور
شایان تهنیتی قدم از استقبال نموده فقیر و غنی خود و بزرگان این روز را بهترین ایام و
و تهنیت ده روز دست از کرب و کار خود کشیده اوقات خود را به سرور و عشرت میگذرانند .

بعق و عوام و بکده بوقت عموم طبقات که معلوم است از روی چه مانده و مطابق که این استجوا
عمی است یک کاشف غیبی از روزهای این ایام استجوا و از قدرت فصول را به شمرده و
بارنگی و جشنی گرمی و سرور و تالیف تهنیت میگذرانند که : سه روز اول ربهار و سه روز بعد
تابستان و سه روز نیمه پیر و سه روز آخر از رستمان عدالت و انصاف است برای آن سال از روی
تفسیر این ایام و دوازده گانه پیش منی کرده با یک حدس تقریبی تفسیرات یکساله را بدست میآورند .
ایرانیان این دوازده روز را ایام مسعود و روز سیزدهم را یکی از ایام نحس برای بر طرف کردن
و گذراندن نخست آن روز تا ماه از خانه ها و از شهر خارج شده و در باغات بیرون نقاط خوش آب و هوا
بود و لعب مشغول و این ترتیب روز و نور را به تهنیت میهند .

خط غبار کتابتی استاد عمادسیفی است که باندازه اصلی بچاپ آن مبادرت گردیده است

در سه ای معان رفته بود و آب زده نشسته پیله و صلائی شیخ و شاب زده
بسوگشان هسه در بندگی بسته کمر ولی ز طرف کله خیمه بر سحاب زده
فروغ جام و فتح نور ماه پوشیده عذار مغرب چکان راه آفتاب زده
گرگفته ساغر عشرت فرشته رحمت زجره بر رخ حور و در می گلاب زده
ز شور و عربه شاهان شیرین کام سکر سسته سمن نخچه رباب زده
عروس بخت در آنجمله با هزاران ناز کشیده و سیمه در بر برگ گل گلاب زده
سلام کردم و با من بروی خندان که ای خاکش منقلب شراب زده
که کرد و اینکه تو کردی بصفقت بتدی ز کنج خانه شد و خیمه بر خراب زده
وصال دولت بیدار بر سمت بنید که خفته تو در آغوش بخت خواب زده
فلک جنبه کش شاه نصرت آیدین بیابین ملکش دست در کاب زده
خرد که لیم غیبات بهر کسب و شرف ز روی صدق صدش بپه حجاب زده

شکسته شد دست لوح تصویر
 زان صورت خویش جانشین
 مجاهد شرح او که بگوید
 در کشتی نوح با دبان بود
 نامش که خلیل اذر است
 ز آتش که سپهر رخ زو بر آمد
 هر یک ز زنگه زان نور
 هر دو و کلیم و دای طوب
 هر دزد ز خاک راه آواج
 او یس و یسج راست سرچ
 کرده سر نهش نبودی
 طوفان بلا جان ز بودی
 کز خنجر او ز لب کسوی
 از باغ جان چرخ نمودی
 حکمش که سر از آن کشید
 تنی است که تا ابد رسید
 بر لوح جان خوش رقم بود
 گشت شما تشنگم قلم بود
 که داد و بهد را سودا سودی
 یافت سخن سپید روی
 غواصی قلم فدا کرد
 تار و تفلز فدا کرد
 زان لوح قلم که امتحان کرد
 با سخن ماه شمس شب کرد

بسم الله الرحمن الرحيم

ای بر حدیث ز آغاز خلق از ابر جسم آواز
 ای پادشاه کال به منش در حکم وجودت انوش
 ای کلبه انسرین جانها کوهر کس رشته یا نه
 ای ظرف نه آسمان عالم از بحر تو چون جاب خاله
 ای طایر عشق عقل پرواز بی یاد خوش تو نا خوش آواز
 ای سبوح آفریده کاری سرمایه بزرگوار
 ای قطره ابرود زه بریح در صله طاعت بیخ
 ای داد و صلا جی دار قضا خلق از عدم آمده آواز
 ای برتر از همه دیده و دیده پاکت زبان بود و بود
 ای بحر تو بیش از آن متعمر که جان تو آن فلک نشکر
 نوی

ما را ز کرم پادشاهی بخش
در ملک رضا قاضی بخش
آن در بشا که چون شایم
ره در هر جم سهیم ایم
بنای ملکبندی در این راه
رای که بخت بر داره
آن ره که سپهر محل اوست
جان نوسهرت منزل اوست
ما را ز کرم برات ملک بخش
هر از کلف خاتم ملک بخش

شاهنده انبیا محمد
ماه انصروا افاضه پند
حسن ان صیغه الهی
سرخیل سپیدی و پای
آن سایه رحمت الهی
فیروزه کین هر شاهی
آن مراز که در کین داشت
اقبال به در آستین داشت
عقل ز کلمات دست مخطوط
دل عرش ز با شام مخطوط
کوشیده از جانایان بود
ز ان زنده سایه شمعان بود

کوی ملک از دریا است
با بود تو چو غلجی برای است
در بحر تو که برست نایاب
زیرا که پیش نهاده درج است
عقل از کرمست گفته دانی
در پای که کلف بسانی
هستی تو بحر سیرا بن است
و اندر جو قطره عیان است
حرفی که ز ماه تابا ای است
بر ذات تو محضر کوا ای است
از ملک تو برنج پگون
گرو ای است ز کرم دارگون
از صبح تو بر هوا پیش
جای کسی است از پیش
سرشته برشته های پای
در نه کرده سپهرستی
کند اندر ز رعیت زمین است
کرو ای جو خلق خوش چین است
کیم نقد ملک است آسان است
کاشای در کون سرچین است
نه طاق صحرای نویدی
بیشورت کس نیست بریدی
شعشع عید چون فلان طون
دست تو چو شمشیر کین

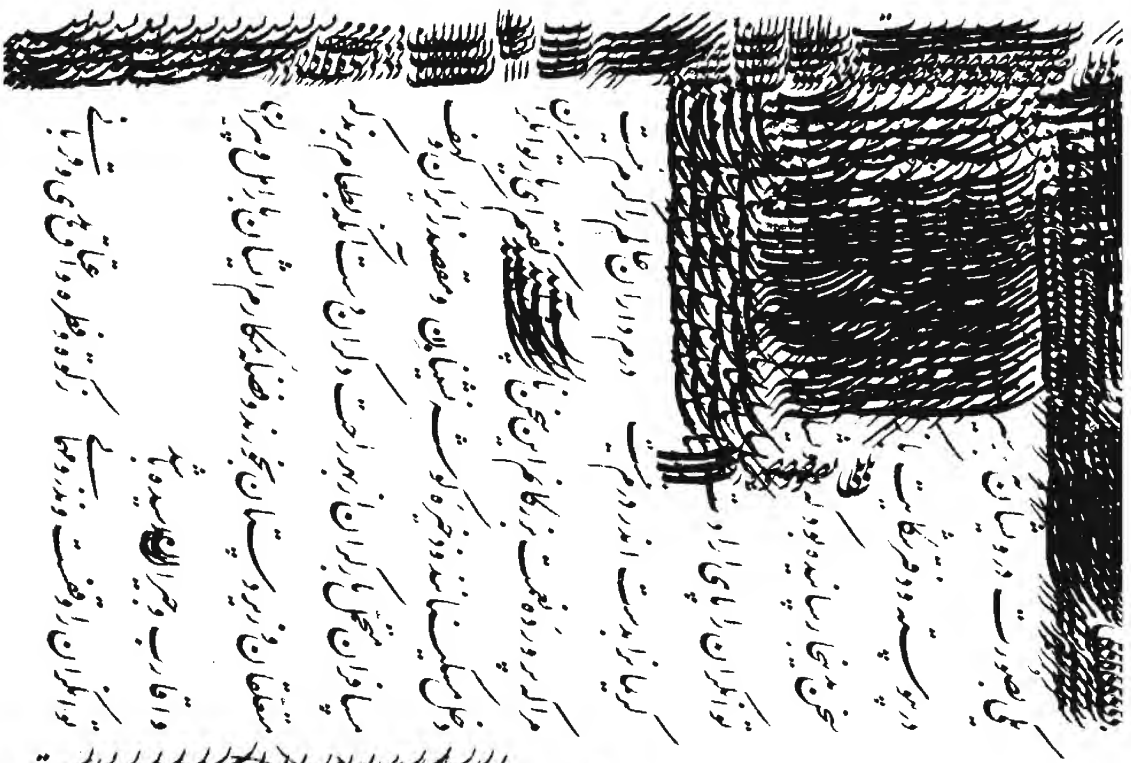
با علم تو نیست حکم کس را
 در بحر چرخست یا زش را
 آن قوم که عالم جهانند
 حکم تو بخلق میسر نماند
 چون خورشید قوتت
 جبینان با بقدرتت
 در بر در غلبه و در بریم
 از سپهر حکمتت سپهریم
 چون علم تو ام صهار را
 هر جا بود خستار دارد
 هر چند که نامد عیسم
 شد و در کشش تفننم
 که بحر غایتت بجو شد
 کساکه نامد پوشد
 فی آگه منت یان بود
 فی باشد از عذاب برود
 از سوزش من چو نیست سودی
 کوشم را با شش و دوی
 که در دوزخ کرم بادت تیر
 طو را کف او را در آید
 خالم تو برشته و سایه
 کردست تو بچرخ ز سایه
 هر نیک و بدی در جهان بود
 نیک از تو بود ز نفعان بود

محسنون تو با دل شکسته
 ز نخر سپهر را کشته
 مای که زبان خام را مان
 در بحر تو کی رسد بایمان
 چنده اند جهان کس دیده
 غیر از تو صدای کس ندیده
 در بزم غایتت که جام است
 مای بجز را میخط جام است
 در راه تو مرغ فلرت اندیش
 کندشته ز سایه بر خویش
 عقل از غلبت بسی دودیده
 از خانه خود برودن ندیده
 صورت کزیت بخانه تیر
 از طبع صور معانی اندیش
 روی صورت را تو غیرین خال
 مرغ سخن از تو که هرین خال
 باید تو در غلبه و پستی
 مانع نشود حجاب هستی
 علم تو بخاندان سبب نیست
 موقوف کسان دین نیست
 هر نفس که بافت رود کاش
 از رشته تیرت بود و تارش
 هر کل که نکاشت چوب کش
 از قدرتت آب و درش

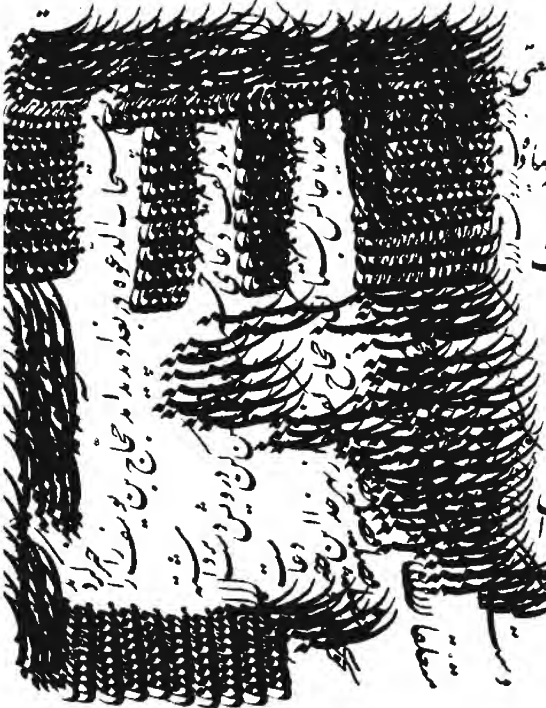
قابل تبعهین

برای زایشن مری که با پیشین از صرف غنا و ج سال شصت و هجرت به اردو شده
 تعلیم خطا کردان کلاس و الا حضرت قدس لایت عمده را شخصاً عمده اردو مطابق
 دستور که روی جلد کتابچه ای پس المثنی نوشته شده در کلاس شروع و اینست که در کلاس
 پنج قسمت چشم کتابچه را بنویسند خط عمده آنها خوب و فی الحقیقه با حیرت گردیده است . هرگاه
 در پس از تر استین و تلم با اذ و تمرین کتابچه خود داری کرده و دیدن تعیین کتابچه ملاحظه است
 نمود و خنسا و او را بنویسند بر شبانه روزی که خطی که در معارف معروف است
 در این محله می نمود و میو و از انقباض کرده و خطی که در معارف معروف است
 در این محله می نمود و میو و از انقباض کرده و خطی که در معارف معروف است

[illegible]



کی بصورت درویشان
 در پیوسته و قدر شکست
 سخن بنیچا رسانیده بود که
 تو آنکران را پای ارادت
 که میاز بدست اندر دم نیست
 مرا که پرورده نعمت بزرگایم
 و خل مسکینانند و خیره گوشه نشینان
 مسافران متحمل باران زهر راحت
 مستحقان زبردستان بخورند و ضلایک
 و قافرب و جیرا لایقید بشد
 تو آنکران را وقت و در و دما
 زکوه و فطوره و آفاق می و در با



کی بصورت درویشان رسد ایشان در محلی نشسته و
 و شقی در پیوسته و قدر شکست باز کرده و دم تو آنکران را
 سخن بنیچا رسانیده بود که درویشان را دست قدرت بسته
 و تو آنکران را پای ارادت شکسته
 مرا که پرورده نعمت بزرگایم این سخن بنیچا رسانیده بود که
 تو آنکران و خل مسکینانند و خیره گوشه نشینان مقصد از این
 و کلف مسافران متحمل باران زهر راحت و کرازان

نخط یعلق از بس سخت و شکست نویسنده را خسته و بالاخره مقصود میرسد.

اینکه اغلب از مردمان این فن را تعقیب میکنند حق با آنهاست زیرا

چهل سال عمر لازم دارد تا نویسنده بتواند از عمده یک نظر تحریر بر آید.

این است که یکمیرگشته چهل سال عمرم بگذشتد تلف تلف

سر رلف خط مایه آسان بگفت.

سلامه سلامه که خون مهد عیسی بماسپس سر کنار مریم خان آمد و بالهام روح الهی
 اندیشه مال ایست عجاوین از زبان کشاید و با طهارت مولد و ارستای ضمیر
 سرفضا حضرت فاطمه فاطمه س این بین البیان سخرا سنا به سانی
 جو محمد عیسی بماسپس سر کنار مریم خان آمد و بالهام روح الهی
 و ولما هم روح الهی افسوس از فضل الهی
 نه ککاخه خوشه و نه مرکب ایست نه مرکب خوشه و نه ککاخه
 مات میشود دست مریم خان بواسته استر خار ککاخه
 مکر فضلات مار سالی ککاخه کنه بس رحمت
 خا خا و ران کسوده
 سر از دشت خسته

اللهم اني ارجو ان يكون لي من عبادك
 جبر عتق عتقك ما شرف بود از جمله كالا و مكر بجا آيد شواله كند
 مطلبهايت پير كرد ال موري محراث الخراساني باد بسير اري
 سیر بیخ مکافا علم اجلها به پش خلق انداخته اند دوا دارو داد
 خلق هم میسر به خا الله خدایم شکر کن تو زمین الی و غیر
 اکبر بر حق محمد زلف ملا در حجت راست زلف براری زینهارا
 کریمت رحم دلم در دایر جانکست ترا که مده طفل شهر خوار است
 کی شود ساله سلوک ساله پاسبان مستی در نظر
 مستی در طرططه
 بسم الله الرحمن الرحيم

مايم نظارگان غمناک	زین حقه سبز و مهر خاک
کاین حقه و مهره تابجايند	سر کینه عمر می کشايند
وين طرفه که بر بساط فرما	مهره زمین است و حقه کردا
خود بوالعنان سحر کارند	که قاسم و کاه قند آزند

لا اله الا الله الملك القدوس السلام
 . دجله حواله الله عليه السلام وانه من محمد
 . سجدی دهدت بنو نذر دانه شنبور الله بنو
 . از ناله حجتی ملاسمم بدرد سباز دمه کلائی کن دوسرما
 . ما مار که دادیم برین دست پستم بر قهر سبکار الله
 . حر سجد خدا را کوهی که نلو الله کرده است ایوان فلکوش
 . حکم فلک و فلک کرد الله با حکم فلک فلک فلک فلک فلک
 . رودده منجمن جند می کا سحرا میسک کرد حدید را الله دمه
 . کا سحرا سبود کر را الله است سلطان ایوان لکر
 . کر بهمن حمر دم خاک در او بود و نوار کار الله

[illegible]

روحت است اسرار من در ط
بلا شمی به روح اشمن فعلت فعلت صبر منها
روح حست اسرار من در ط جمیل جمیلی بل
لفظ جلی بلا شمی به روح اشمن فعلت صبر
منها عجب فو اعلم اعلم من اكرم الله محسن
فصرت كنحوضی و مثنوی قید اول من خشت خشت
رضا بدی میج سراج خط بدی فاما بعد می احدی
الخطین لم یصلد می الهدی ولما لک لک احدی
ولما لک اخر می مع لفصر مقصر عما فی القرون

اگر ز باغ غنیمت ملک هور و بی
 راورد عین لالان او در حق
 بیخ که سلطان هم را در حق
 زین شکر بایر

زین شکر بایر
 زین شکر بایر

شیخ مصبح الدین سعدی علیه الرحمه

آورده اند که نوشیروان در کاکا بی شکا کباب کردی نمک نبود
غلامی بدو فرستاد نمک آورد نوشیروان فرمود نمک بر شمت
بتان ناپستی نشود و ده خراب نکرد گفتند از نهقه نمک چه
ضرر و خرابی بدو وارد آید گفت بنیاد ظلم دل در جهان نازل
بوده است هر که آمد قدری بر آن مزید کرد تا بدین غایت رسید

حرره عا و اسفنی ۲۰ بهمن ۱۳

مستر بویس آمریکائی که گویا بعد از دکتر جردن رئیس اسبق مدرسه ی
الحج آمریکائی به ایران آمده بود و رئیس یا سرپرست این مدرسه شده بود، چون در
توقف خود در ایران اطلاع و شناختی در هنر خط پیدا کرده و فریفته زیبایی های
بن هنر ظریف شده بود، اقدام بجمع آوری خطوط شاگردان مدارس ابتدائی و متوسطه
و نیز دبیران و استادان خط آن روزگار کرد و آنها را با نظمی منطقی بسلیقه خود
رده بندی نمود و خط عمادالکتاب را بمعیاری بس افزونتر از سایرین بها وارج نهاد و
آن مجموعه را بعنوان ره آوردی و یادگاری ارزنده و خاطره انگیز از مسافرت خود بدین
سرزمین پیوسته با خود داشت و چون مأموریتش پایان یافت این مجموعه را بهمراه خود
بآمریکا برد. و این دو قطعه چاپ شده همان است که در بالا ذکر آن شد.

ماسم طین را کان عیناک رهن جھوت بہر فہرہ حال
 حضرات عظام بحسب وجوہ شہ و ارسدہ
 تہیح پیریزہ پھنھا منو انہند
 اعدادہ عجالہ اس جھو را برا بھئی مہطوری عرر نو سم
 ما دلست کت سللا شہد بہر بعد اللہ عماد ادیبی

بائیدات خداوند تعالی

برای ابرار و عواطف باطنی و دربار

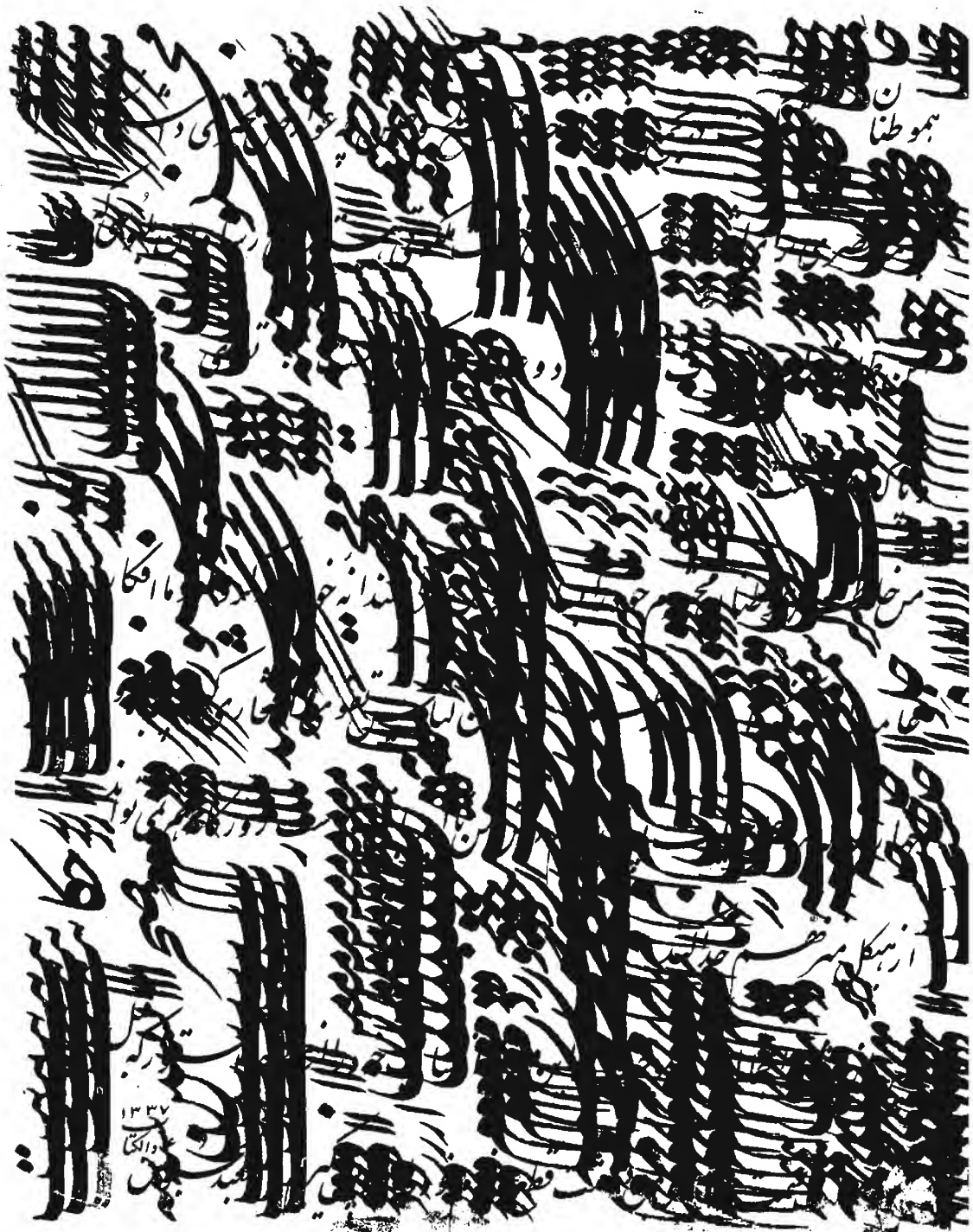
بوجه این زمان ملک قطعه نشان

مستالیه اعطای نمودیم . تاریخ چهارم آبان ماه ۱۳۳۳

از غنای عین و طهر
 دیده و دل خون
 در کعبه بنظر آید
 عجب عجبها می آید
 در کعبه بنظر آید
 عجب عجبها می آید
 در کعبه بنظر آید
 عجب عجبها می آید

195

[illegible]



کلاس چھٹا

کلاس چھٹا

2



Ms.

2

140

100

10

10

دل زار و سرط حصر دہم ارگنی بدست

۹ بیت خاصه از کلام در این باب در این روزی است

کی شود سالدہ شکر و پیاس منہتی

شق چارم
کرم و مرق و کلنا را ز خرق که وسط سطور کشید شد معلوم میگردد

زاوراق درپس کاخ شرف اور می بست

دفرستیم از دوره رسد الحق این قصه عا د آت ۱۳۲۳

بست حج سند صبر پس عصف و طلع لبف موی یک هینل یونیم

کومرث منفرد یادشادی بسیار سرشت را خود سندنکه مرا می شمار دل را بهیر انداخته الامور او

سبب صبح طبع غیر فتنه شب کفر لطن مع بحیف جتو بهک چل هم حنو
(مشق دوم) از دفرستیم

نوشته یک فر پادشاهی میوه ای و درخت است بهاری در غربت قرض و وقت فلک نایاب ازین

بسیار غم کن و غم کن به طمع لطف نیت میکی مثل غم طلب

با و شاه با بدست بر اعدا دست کند و زانک در نحو بات و کتاب و حیرات و خبر در حد و ثبات و پلام

(مشغول از دور و شرم)

و تب منج مندر طبع و حسن و طمع غطف و طبع ملک و عمل و غم و حیرت و طبع و طبع

حضور و رحمت ظهور و نیکان و حضرت عظام و شرف و انفع و قدس و الا روحی فداه و تاج و نجم و شوال و کبر و ابر و سیصد و

صیت طنج و دیگر محکمات طرہ سے لطیف و نازک علم کی کتاب میل علی محمد ہمدانی سے

و در پناه افراست نشنا که در خطا و حرکت و خیزش از پناه و در آوازه سنگی نمودن یک پناه و قوه هم می باشد

三

کما اجرت کے منہ مجھ سے۔ یہ لفظ جمع طفیلوں کا ہے۔

حضرت امام رضا علیه السلام در جواب فرمودند که ای پسر من! خداوند را شکر که از روز در حضور نام نیک و بی بدایت عدل را فاسد و مسموم نکرده است.

(شبهت از دیرتوم)
 سعاد طمدست عجب کن مدیر حصرتض جوطیش منع کلین طلمو ملک یلمن غو

هرگز دل موری غور نشا بجز آشی بدسبازی شیخ مکافات میاز موری دایه کنش است غم

(شبی ششم از دیرتوم)

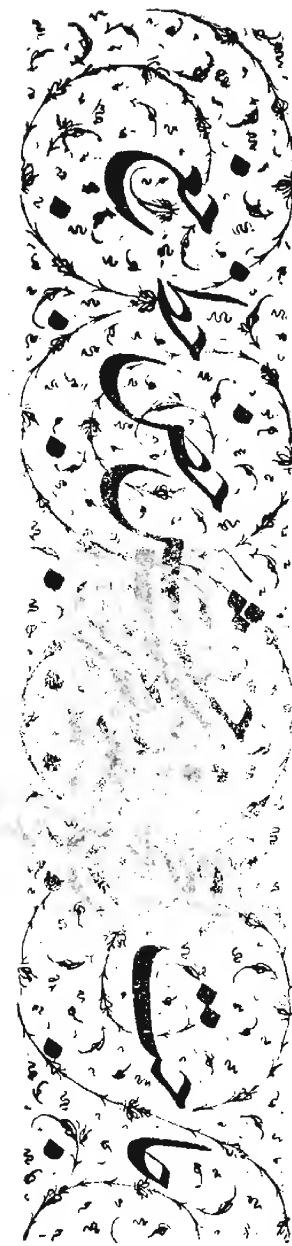
سعی که حصرت منع که مدسره حصرت منع که شب کی که کلین یلمن مسمو صحنه من غم

تمام شد و در راه پیمایان قتل العباد محمد عیسا و الکتاب در دار اخطاه طوائف سحر اراکین صید

طعمه بکر من ششم ار کام شیر کرده
جب در کرد **اللهم** ار عصبان
لما **اللهم** کام بود نه
در موز و دست کاخ ره برد **اللهم**
بی عصاره در **اللهم** ما می
بصبا **اللهم** کارک بود
بر **اللهم** ما کرد **اللهم** از خار
تر در خاره **اللهم** صدره اسام
اسا **اللهم** بود **اللهم** در **اللهم**
که در زم لبام موده بود **اللهم**
بهم **اللهم** جاب **اللهم**
رمانت **اللهم** عرخ کرد از **اللهم**









M



در حقیقت این شاه ایسلان پادشاه من و منصوران

که دست دراز علمی خود را در حصار مطابقت و محنت و فایده عظیم و رفاه مشرف

بند و کار بهیستم از بنا و وطن معین کرد و لایحه قومی با کون بد اسیر این ایشا رقص

منو و چون وضع می افروز گشت بر تیر و تصویر لایحه استیلا تعلیم و علم و انوار این خطوط

این صفحہ امر و داشت که سخت می و از روی این پادشاه و فطری و فعلت نند از استقامت که نمون

در عالم این اوست و است و در تبار و بر ارجح کمال است و عادی و ام و دولت و از روی گمان

بعد محمد عیسی و الکجا و از پارس و لایحه در دار و طهران می کرد

ساحم جمع مقلد مبرم صفت بر فخر ملک و بر صمیم جمع الا مصد

مستطاب لطف و سرور کرم و سرور کرم و سرور کرم
مستطاب لطف و سرور کرم و سرور کرم و سرور کرم
مستطاب لطف و سرور کرم و سرور کرم و سرور کرم
مستطاب لطف و سرور کرم و سرور کرم و سرور کرم

فاسه فنا صبه فابل لا بفلا فاصم بر لحو بیے طر جلا

در سبزه محراب شمس و خورشید
و در دایره ایستاد خورشید و ماه

در کعبه کونین و در سبزه خورشید
و در دایره ایستاد خورشید و ماه

در سبزه محراب شمس و خورشید
و در دایره ایستاد خورشید و ماه

در سبزه محراب شمس و خورشید
و در دایره ایستاد خورشید و ماه

در سبزه محراب شمس و خورشید
و در دایره ایستاد خورشید و ماه

در سبزه محراب شمس و خورشید
و در دایره ایستاد خورشید و ماه

مستند حقیق حاکم در بیان حقیقت

در بیان حقیقت حاکم در بیان حقیقت

در بیان حقیقت حاکم در بیان حقیقت

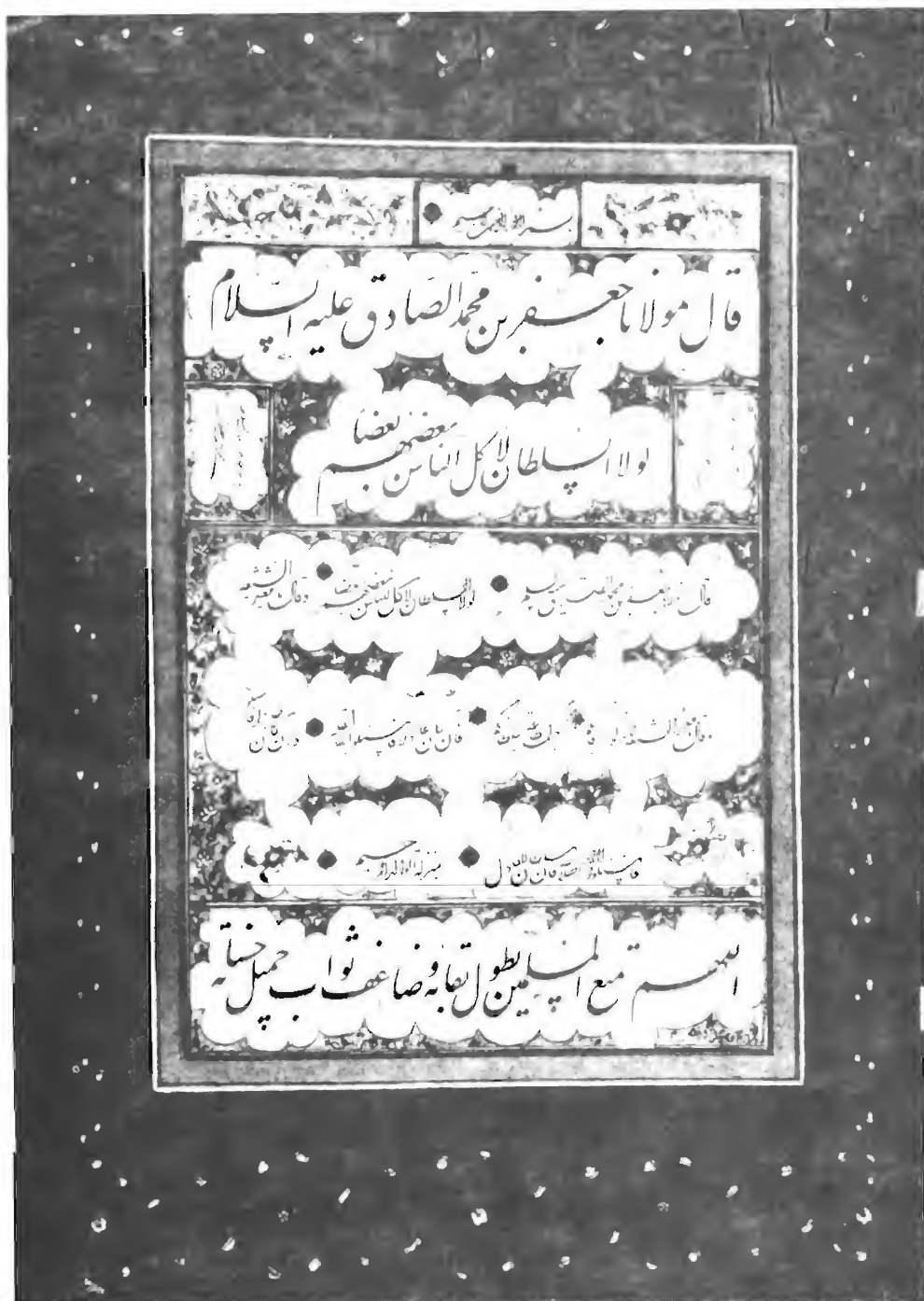
در بیان حقیقت حاکم در بیان حقیقت

این سه سطر خط از انواع سرمشق های نیست که استاد بشاگردان خود تعلیم میداده و سریع نویسی میکرده است

ای احوط یقین ندی از محبت پادشاه مستقیم و حق اولیای سلیمان

فوت اکابر اهل هنر من چو لبها من غنیمت اهل بیت روزگار دردم

بیش از شصت کس فاجع جمیع بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی



این مرد با هنر سرشاری که در پنجه خود ذخیره داشت به آفرینش آثار بدیعی پرداخته که روح هر هنرشناسی را مسحور و منقلب می سازد. اینک نمونه بی از آن آثار روح افزا را ملاحظه مینمائید.



یکی از جمله قطعات شیوا و زیبا رقم استاد بشمار میرود

این قطعه سیاه‌مشق یکی از بهترین خطوط مرحوم عمادالکتاب سیفی است که واقعاً در حد کلهر و میرعماد

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

برادران

وزارت داخله

نمونه



وزارت داخله و معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

مختار دارد

از این تاریخ که بمست نیک نکره رسید است

منصوب و مسئولیت این کار بعد از ایشیه محول و در اراء

این خدمت ماهی در حق او بر تهر است

چون آستان بهم رو بست

اگر ایامی از این روزگار نماند
بجز این روزگار که در این روزگار
از این روزگار که در این روزگار
بجز این روزگار که در این روزگار

بجز این روزگار که در این روزگار
از این روزگار که در این روزگار
بجز این روزگار که در این روزگار
از این روزگار که در این روزگار

سایه جان

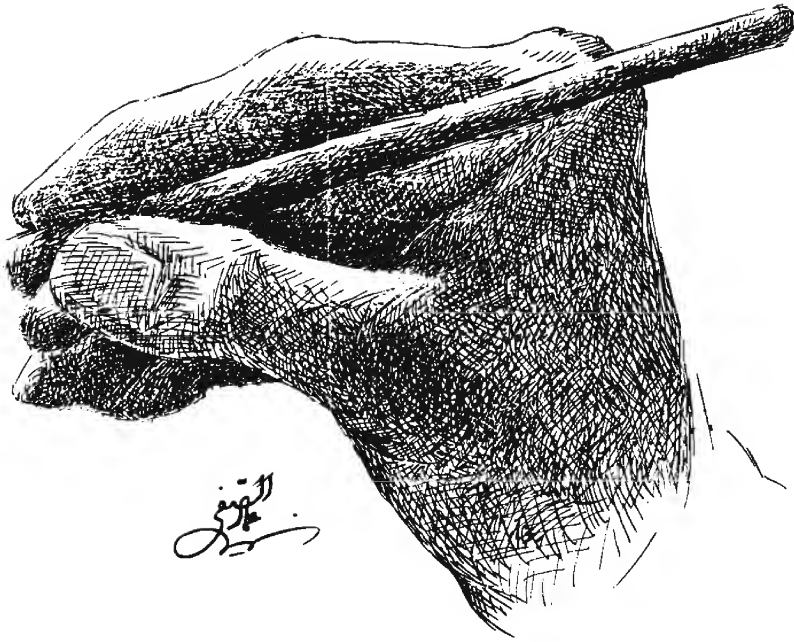
در این روزگار که در این روزگار
از این روزگار که در این روزگار
بجز این روزگار که در این روزگار
از این روزگار که در این روزگار
بجز این روزگار که در این روزگار
از این روزگار که در این روزگار
بجز این روزگار که در این روزگار
از این روزگار که در این روزگار

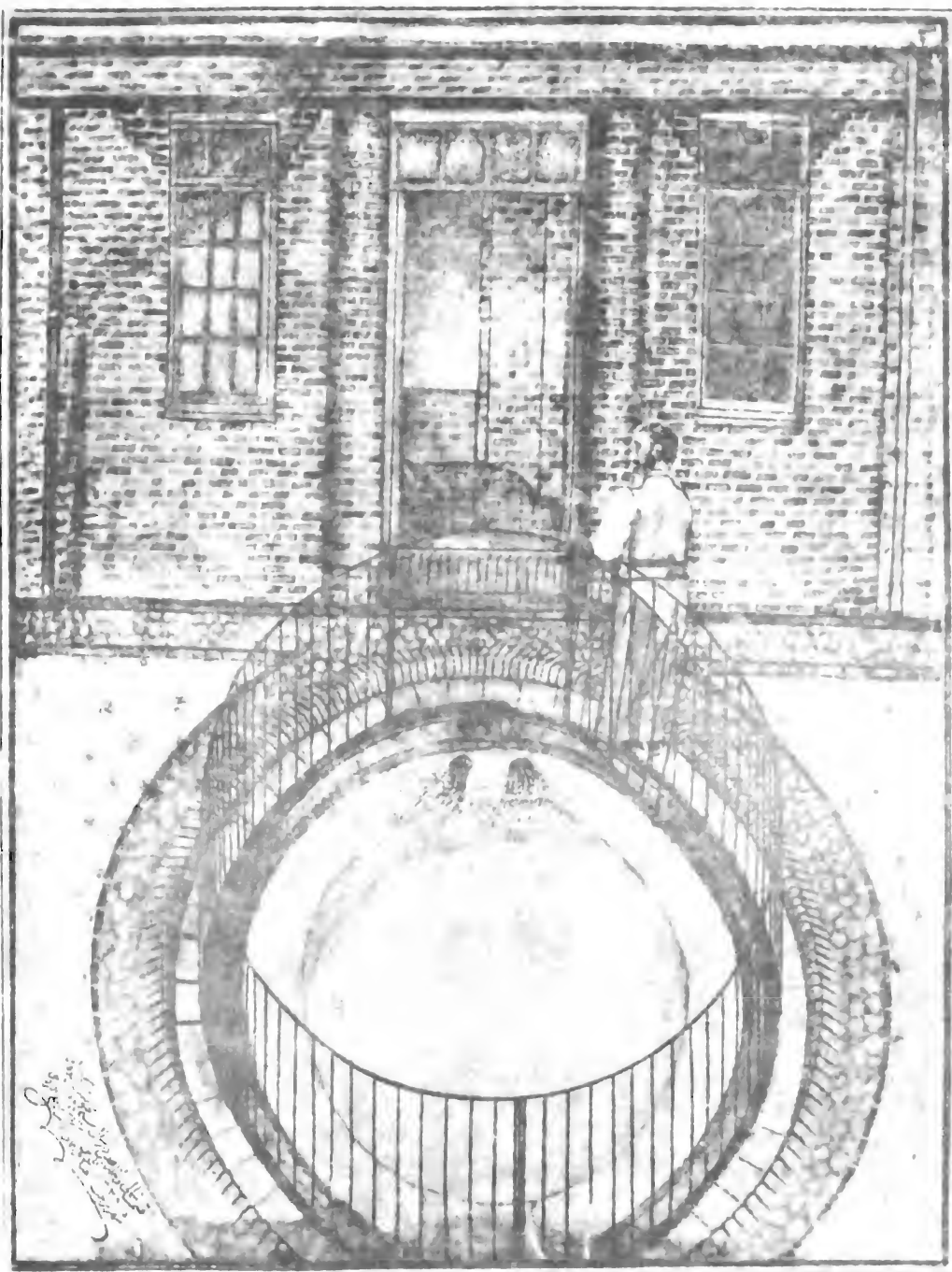
بجز این روزگار که در این روزگار
از این روزگار که در این روزگار
بجز این روزگار که در این روزگار
از این روزگار که در این روزگار
بجز این روزگار که در این روزگار
از این روزگار که در این روزگار
بجز این روزگار که در این روزگار
از این روزگار که در این روزگار

بجز این روزگار که در این روزگار
از این روزگار که در این روزگار
بجز این روزگار که در این روزگار
از این روزگار که در این روزگار
بجز این روزگار که در این روزگار
از این روزگار که در این روزگار
بجز این روزگار که در این روزگار
از این روزگار که در این روزگار

بر کوچه بهشت رو به آستان بهار

بخش نقاشی عمادالکتاب









خواص دار در علم حافظ است

تأليف: دکتر محمد علی...

یگانه لوحه‌ی نقاشی‌خط مشهور بسبب پردازش اثر عمادالکتاب: این شعر زیبا را که ملاحظه می‌کنید، نخست حروف و کلمات آن بوسیله مرحوم عماد بصورت سایه روشنی طرح‌ریزی شده و سپس استاد مابین خطوط، نقاطی را با نوک مداد در طرح میان خالی کلمه‌ها با ضرباتی ایجاد کرده است که در عین حفظ اصالت خط و رعایت همی نکات و اصول تعلیم و زیبایی، آن نقاط از طرح کلمه نیز خارج نشده و در نتیجه مجموعه‌ی کلمه‌ها را که خود شعری زیبا و دل‌پسند می‌باشد تشکیل داده است.

بخش خطوط نویسندہ کتاب

ایران

آیا ملک ایران نوشته زری همیشه ز تو دور دست بری
 خوشا روزگار آن رفیع زمان که روم در گمگش رویی همان
 بهیچ نسنه آن روزگار نوی که بودت بپرسی لشکر کشی
 همه اینها رست آباد بوم همه ترکنا رست بیوان روم
 خوش آنخان روزگار کمر که سبت خنجر با خست نامن
 زری صحرای رخ زمانی که براج ترا آه از مصرت در کار براج
 چه خوش بوی آن روزگار شربت که صطحت تو بود باغ بهشت
 خوش آنخان روزگار کمر که گشتی بدیاریات بودی هزار
 بنده چسب است غایتی نسبت به مجرای پستی اریق

تقارن سیم

شنیدم که تقارن سیمه فام بود تن پرورد و آنک است نام بود
 یکی بنده خویش پنداشت زبون دید و در کار گل داشت
 خادید و با جوهرش بنیشت بانی سله انی زهرش بنیشت
 چو پیش آمدش بنده زنده بود ز تقارن آه نهیسی فرا
 پایش در آقا دو پوزش نمود بخندید تقارن که پوزش نمود
 بانی زجور است بگورن کنج یکجا است از دل چون کنج
 ولی سیم بنجام ای سیکر که سود تو دارا پاست نکرد
 یسه که دردی شست خنجش مرا بخت و معرفت گشتش
 خلائی است در خیم ای بخت که فرماشش قنار کا بخت
 در که نه دارا شخت دل چو یاد آید صختی کا دل
 هرگز کسی که در زنگان برود هنوز درش رضیفان فرود
 مگر از خاکمان بخت آید کن

تغایر: جبری مغرور تو بر روزگار پستان در کن سالک را بیکسید غایب
 شد

این دو قطعه خط کتابت خفی نمونه‌ای از خطوط نویسنده کتاب حاضر است که عیناً باندازه اصلی در اینجا
 بچاپ رسیده است

صید

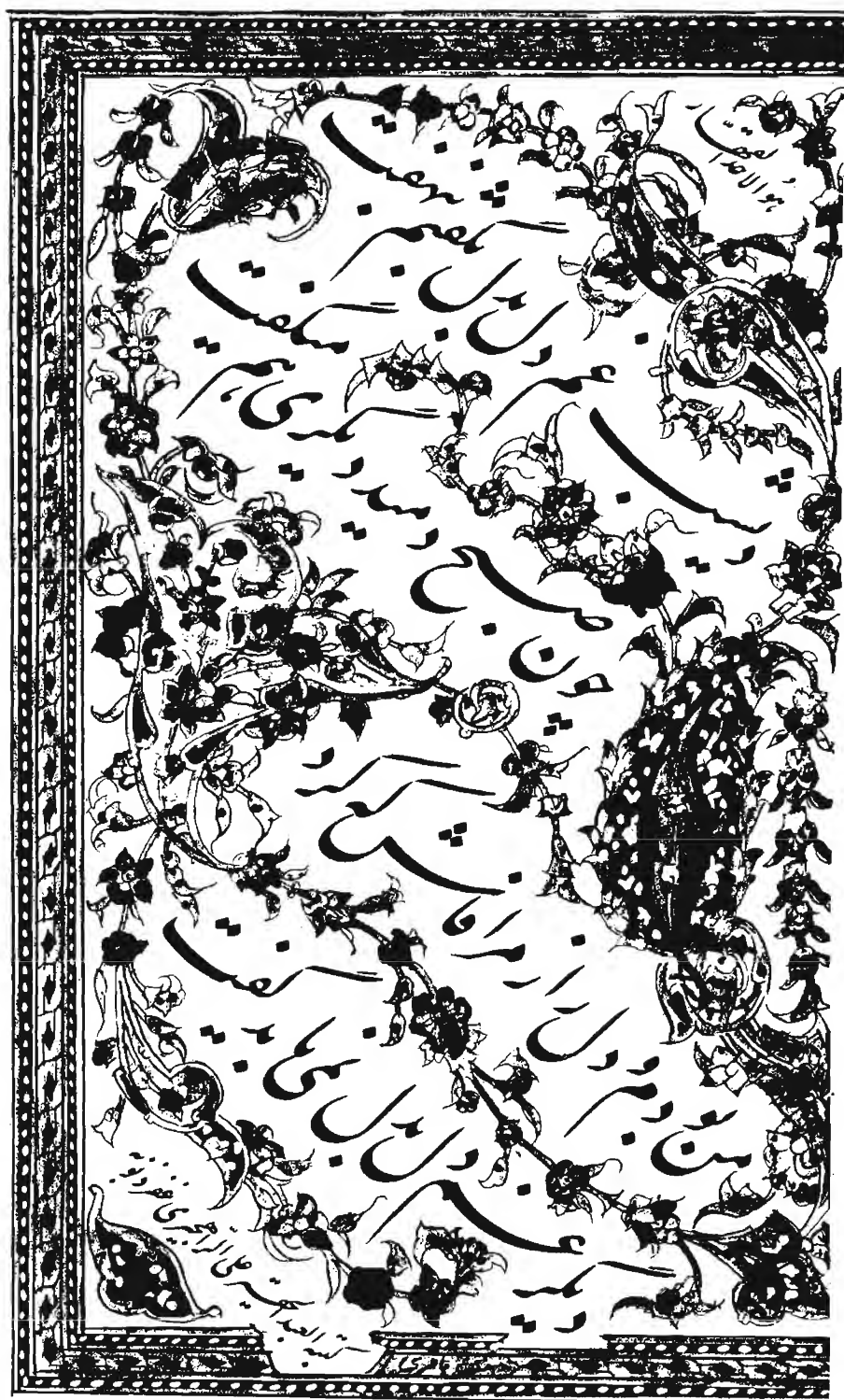
توراکبوی جل هگذار خواهد بود	قرارگاه تو دار لست را خواهد بود
بمال غره چه باشی که یک دور و زپی	همه نصیب میراث خواری خواهد بود
تورابنج محدا لها بیاخت	تن تو طعمه هر مور و مار خواهد بود
نیاز مندی یاران تر اندارد سود	مگر عمل که ترا پایدار خواهد بود
اگر تو ملک جهان را بگام آوردی	مباش غتره که ناپایدار خواهد بود
تورا به تخته تابوت در کشند تخت	گرت خزان و لشکر هزار خواهد بود
اگر تو در چمن روزگار سپحو کلی	دمیده بر سر خاک تو خوار خواهد بود
بسا سوار که آسج پایده خواهد بود	بسا پیاده که آسج سوار خواهد بود
بسا میر که آسج اسیر خواهد گشت	بسا اسیر که فخر مانکر خواهد بود
بسا امام زین و پیشوای بزرگ	که روز خسر و جزا شمر خواهد بود
چاره بول قیامت می نمیشد	که حال جنین بران سختی خواهد بود
بهشت مطلق از کنه نپهنری	بهشت منزل پر پهنر خواهد بود
گذر ز بطل و مردانه حق پرستی کن	ز حق پرستی به ترچه کار خواهد بود
بقطره قطره حرامت عذاب خواهد بود	بذره ذره حلالست شمار خواهد بود

باز چاره رفتن که رهروان رهند

هزار پیمانه بخت
تیر ز بخت

که سدی از تو بخوابد کار خواهد بود

کتب لایانی علی جمیع
سرمه نویسد





سید محمد

بی بی چندی از آن سیدیه و خواجه دشتی و سیدیه

هو الخ

مکرم و زود و بار

تبرکات

الحمد لله

در دوازده ماه از هر روز یک مرتبه

علی بن ابی طالب و آل امام علی بن ابی طالب
صاحب الزمان و صاحب کونین
صاحب الجنت و صاحب الدون

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
و الصلاه علی محمد و آله الطاهرین
و السلام

کر بلاء سبط رسول الثقلین و لعن مبین مولانا

بر حسب فرموده بندگان حضرت طالب اشرف اجداد و الا شانه زده عظم بر کار قای
... ..

ضاح حکیم لعلیان معروف به صدپند

ای فرزند خدای عزوجل! بشناس، پدر و مادر را عزیز و محترم دار، خدمت
ایشان را مقتسم شمار، استاد را بهترین پدران دان، در حسد سالی قبول آذ
کن تا چون بزرگ شوی به برتری آن بری هر چه کوئی از پند و نصیحت
خود بر آن کار کن، سخن بازده خویش گوی، قدر مردم را بشناس، راز خود را
نگاهدار، دوست را در وقت خشم و غضب بیازمای، دوست را بسود و زیان

امتحان‌نمای، از مردم بگبریز، بر زمان استماد ممکن، تدبیر و مصلحت با مردم عاقل و
 دانا کن، سخن محبت گوی، جوانی را پست دان، در هنگام جوانی کار و جهانی را
 کن، یاران و دوستان را عزیز دار، با دشمن و دوست گشاده رو باش خرج
 را باندازه دخل کن، در همه کارها میانه رو باش، در خانه هر که روحی چشم‌بان
 دوست را نگه دار، جوانمردی پیشه کن، جامه تن را پاکدار، خدمت مهمان
 بواجب بگذار، پیش‌مهمان بکشی شرم‌مان، مهمان را کار فرمای، در حق مردم با
 کن، فرزندان را علم و ادب بیاموز، دین را برای آن بجان و در برابر ای جبهان
 نگهدار، با هر کسی کار باندازه او گوی، وقت سخن گفتن بسته و نرم گوی، روز چون
 سخن گوئی بهر سوی نگاه کن، کم گفتن و کم خوردن عادت کن، هر چه بخور و بنوشی پندار

پسند کار بادانش و تدبیر کن، ناآموخته استادی مکن. بازماند کوه دکان را بگو
 بر چرخ کسان دل بند. از بد اصلاحت چشم و فامدار. ناکرده را کرده مشرک را امروز
 بفرد منگیکن. از بخیل و ناپسند بهی مدار. با بزرگتران شوخی مکن. با بزرگان سخن
 دراز مکن. عوام را بخود گستاخ منها. حاجتمند را ناامید مگردان. در خانه مردم که خدا
 مکن. مردم را بخانه خود که خدا ده. از جنگ گذشته یاد مکن. سخن باز ده خویش
 گوی چرخ کسان بچرخ خود میا میز میان زن دشوهر میا نجی مباشش بال خود بدو
 و دشمن منها خوشیا وندی از خویشان مبر از نصیبت یاد مکن. مردم را بیدی یاد مکن
 ناآرموده و تجربه خود را زوار زمانی مکن. بان خویش بر بفره مردم مخورتن خود
 را از برای دنیا بخرده. در کار با محنت مکن. بر کار گذشته پیوستن مخور شب بزم

برنجیز بوقت آفتاب برآمدن منجسب، در حالت خشم سخن مگوی، جانشی تن خود
 را بدان سخن بزرگان را گوش داری از بزرگتران بیشتر راه مرو، در میان سخن مردم
 در میان پیش مردم نشسته سبز انومنه، مجلس بزرگان بچپ و راست مکن، مانوا
 برستور برهنه نشین، از بهر سود و زیان آبروی خود مبر، فضول مکن مکر باش؛
 مست و دیوانه سخن مگوی با فارغبالان بر سر محفلت نشین تا توانی جنگ و خصومت
 بکس مکن، هزار دوست بگیری کم است و یک دشمن بگیر که بسیار است، خصومت
 مردم بخوش بگیر از قشّه و جنگ بر کران باش، در بازار سپردم و دنیا را مرد مرا عا
 مردم کن و خود را خاکی ساز بی تکیه و سنده و تن باش، بر حمت و غبط پیامد پناه و وزیر
 غره مشو حمت همه کس را نگاهد تا ترا حرمت دارند چون براه میروی بخود مکن،

جمعی که ایستاده باشند موافقت کن چنین بشینند تو نیز بنشین بگشمان اللهم
 مگذران بدست با محاسن بازی مکن. بادندان خلال مکن آب دهان مینی باور میند
 در وقت عطسه زن دهن دره کردن دست بردمان نه پیش مردم بکشی شرم
 انگشت در مینی مکن بروی مردم خمیازه کش سخن جد و هنرل بهم آمیخته مگوی
 در وقت سخن گفتن مردم را خجل مساز بخماز چشم ابرو مباحش سخن گفته را دیگر بار
 مخوان از سخنی که خنده آرد حذر کن که دل را میراند و خود را چون زان میاری
 تعریف شعر و تصنیف و صنعت آنچه بخود تعلق دارد مکن مقصد ارمال و مهر خود
 را بایچکس مگوی هیچکس را بظلم معصیت دیر مکن با فرزندان بهیت زندگان
 کن بروش باش باینده و چاکر و کوچکتر از خود مزاج و شوخی مکن که در دنیا بدست

و در عجبی عقوبت ببری، بر خصمان ایستاده نرم گوی و زبان از غیبت فحش
 نگاهدار. در وقت سخن گفتن بر محسنان بال خود را از نفس خود غنیمت زمار صد
 بسیاریه تا عمرت دراز شود، را پشکو باش تا عزیز و محترم باشی، بوعده یی دروغ مردم
 را مهیت و اراکمن بعهده امانت و فاکن عاقبت هر کار و هر در را نگاهدار در وقت
 ثروت و اقدار زیر دستان و خادمان ابنا و از و بقضا و قدر آتشی راضی و شاکر
 باش در خستی و تنگی صابر باش ضمیر خود را بکسی اظهار نهما سچت مر عاقل و بیعیر
 بشنواز مجالست منافق بر جذر باش از ماد و بندگی حضرت متعال غفلت منها
 فرما شایع نبیر صلی الله علیه و آله و سلم را اطاعت کن بجای اصرار مکن تقضای
 الهی راضی و شاکر باش که او پست فریاد پر سحار چکان اگر ممکن شود تیسر از چنان

و سوار می آرکش و موزه که پوشی ابتدا از پای راست کن، و بدر آوردن از پای
 چپ گیر بکار و دو کشتی و درم مباحش بخدای بصدق بنفس قهر جهان با انصاف
 با بزرگان بخدمت با بخردان شفقت بدرویشان بسخاوت بدوستان یاران
 به نصیحت بدشمنان بحکم بجا بلان بجاموشی بعاملان بتواضع بدین سیر بر برال
 کسی طمع مکن چون پیش آید منع کن نقل است از و پر سپید نکه معنی بلوغ نصیحت
 فرمود و معنی دارد یکی آنکه از مردمنی بیدار آید دوم آنکه از مردمنی برون آید
 باتمام پدید و ختم تمام بخامید پالاه شریفه نضایح لقمان حکیم معروف به صد پند و بیست و پنج سخن
 هر سال یکبار و یکصد و پنجاه و هشت خوشیدی تعارن با اولین سالگرد
 تاسیس خسته دولت جمهوری اسلامی ایران
 کتبه المحمّد الجواد علی بن محمد
 علی رحیمی
 کتبه المصطفیٰ علی بن محمد
 علی رحیمی

مناجات نامه خواجہ عنکبوت انصاری

بسمک القدوس قدسینی منی . آلهی این چه
فضل است کہ باد و پستان خود کرده ای .
کہ ہر کہ ایشانرا شناخت ترا یافت . و ہر کہ
ایشانرا یافت ترا شناخت . آلهی بدعا فرماست
قلم رفته را چہ درمانست . آلهی اگر ابلیس آدم
را بد آموزے کرد . گندم آدم کہ روزی کرد
آلهی تا تو در غیب بودی من ہمہ عیب بودم . چون



تو از غیب بدر آمدی من از غیب بدر آمدم . له
 نه ظالمی که گویم زحمار . نه مرا بر تو حتی که گویم
 بیار . چون در اول بدشتی تا بفر و مگذار یا غفار
 الهی حاضر می گویم . ناظری چه جویم . له
 پنداشتم که ترا شناختم . اکنون آن پنداشت را
 در آب انداختم . الهی اگر کار بخت را پست بر سر
 همه تاجم . و اگر بکبر دارا پست به پشه و مور متحجم
 الهی بینه دارم از طاعتی که مرا بجنب آورد مبارک
 معصیتی که مرا بعد ز آرد . الهی عاجز
 و سپر گردانم . نه آنچه دارم دانم . و نه آنچه



د انم دارم . آلهی اگر بردار کنی و است مجور مکن .
 و اگر بدوزخ فرستی ضااست از خود دور مکن .
 آلهی گناه در جنب کرم تو زبونست زیرا که کرم تو
 قدیم و گناه اکنونست . آلهی اگر عبدا الله ابجوابی
 پوخت دوزخی دیگر باید آلاشش او را . و اگر
 بخواهی نواخت بهشتی دیگر باید آسایش او را . آلهی
 مکش این چراغ منوخته را . و مسوز این دل سوخته
 را . و مران این بنده آموخته را . آلهی هر که را
 براندازی . بادرویشان در اندازی . آلهی تو
 همه میپسح . سخن همین است بسیار بر خود میپسح .



الهی اگر کیبار کوئی بنده من . از عرش بگذرد
 خنده من . الهی همه از تو ترسند و عبدالله از خود
 زیرا که از تو همه بیک آید و از عبدا تنبیه .
 الهی یگفته کریم امید بران تماست . چون
 کرم تو در میانست نا امید می حرام است .
 الهی عتق من مودعی تو فقی بازداشتی .
 از معصیت منع کردی و بران داشتی . ای
 خشم زود داشتی . آخر مرا فرو نگذاشتی . الهی اگر
 امانت رانه اینم . آرزو که امانت میسنادی
 میدانستی که چنینم . الهی پس جو بیدی لرزم . بگو



بیج نیزم . آلتی ناز مهر تو اثر آمد . دیگر
 مهرها سزا . آلتی یافت تو آرزوی ماست
 اما دریافت تو بازوی ماست . آله من کج
 که ترا خواهم . چون من از قیمت خود اگاهم
 بلا از دوست عطاست . پس از دوست نالید
 خطاست . درویش آب در چاه دارد و نان
 در غیب . نه پندار در سرونه زر در حبیب .
 گفتن نویسیست همه زهر . خاموشی زهر است نوش
 هر چه بزبان آید بزبان آید . فزاید از
 معرفت رسمی . و عبارت عاریتی . و عبادت



و حکمت تجربتی . و حقیقت حکایتی . نفس نیست
 و قبول خلق زنا را . جمله حقیقت را گفتم
 بیکبار . محبت با محنت ترین است .
 عاشق را بلا در پیش و دیگری در کمین است .
 محبت در کوفت محنت جواب داد . ای
 من غلام آنکه خوش آمد باب داد . دست
 و پای عبد الله بنجام بسته به که با خام نشسته .
 اگر شریعت خواهی اتباع . و اگر حقیقت خواهی انقطاع
 باقی همه صداع . درویشی چیست خاکگی نجسته
 و آبکی برو نجسته . نه کف پارا از درد .



و نه پشت پارازو کردی . کار غایت دارد
 نه طاعت . طاعت درویش رازیورست .
 ابراهیم را از آن چه غم که پدرش آذرت .
 آذر را از آن چه که ابراهیمش سپرت . آنجا
 که شناخت نه عرشست و نه کرسی . سخن جمله
 بگفتم دیگر چه پرسی . عشق مردم خوارست .
 بی عشق مردم خوارست . عشق نه نام دارد
 و نه ننگ . صلح دارد و نه جنگ .
 دی رفت و باز نیاید . فخر دار اعتماد
 شاید . امروز را غنیمت که دان که بسی بر



نیاید که سچے راز مایا دنیاید . دُعا بجا جست
 حق اند کہ بندہ سچہ محتاج است . ہر کہ دانست
 کہ خالق در حق خلق تقصیر نکرد از غیبت سرت
 و ہر کہ دانست کہ قسام قیمت بد نکرد
 از حسد و ارسپت . می پندارند کہ دارند .
 باشند تا پردہ بردارند . جز راست نباید
 گفت . ہر راست نشاید گفت . خبر نیست
 و تدویران . مرکب میان ہر دو
 آہستہ میزدان . اگر حاضر می باشی نہ
 و اگر غایبی دہ بد اپنہ . دوستی گزین کہ ملو



ملول نشود . پهلوانی کرین کہ معنہ ول نشود

این کار نہ بزرست ونہ بہ بزرگے .

این کار بجدت و زیرکی . کاشکی عبداً

خاک شدی . تا نام او ارد فتر وجود

پاک شدے . بلا نیکو بود زیراکہ در

میان بلا او بود . دوپست را از در بیرون

کنند . اما از دل بیرون نهند . از دید

ساخت نیاید . لیک دیدار بقدر شناخت

آید . کار بہ بحسن عمل است . کار در قبول

ازل است . از طاعت چہ نور و از معصیت



چه خلل است . از عارف نشان نیست .
 ولی کہ از معرفت نشان بد در جهان نیست . غار
 از انکار منکر چه پاک . نہ دریا بدین سگ
 پلید . ونہ سگ بہفت دریا پاک . گنجی بودم
 نہانے . کلید آن گنج در دست ابو الحسن ختنے
 ناگاہ رسیدم بہر شمشیر جوانی . چند
 بخوردم آب زندگانی . کہ نہ من ماندم نہ خرقہ
 اگر داری مفروش . و اگر نداری مخروش .
 ابو جہل از کعبہ می آید . و ابراہیم از تہانہ
 کار غنایت دوست دارد دیگر ہمہ بھانہ



این کار نه برنگت و بوست . این کار بخت
 او پست . انکار مکن که انکار شو پست .
 انکار کننده ازین سپهر محرومست . اگر بر
 آب روی خبی باشد . و اگر در هوا پری
 بکسی باشد . دلی بدست آرتا کسی باشد .
 حقیقت دریاست . شریعت کشتی . اردیاب
 کشتی بچه پستی کشتی . جو انمردی جو دریاست
 بخلی جو . بس دریا از دریا جو نه از جو . اگر کار
 به بهشت و حوز نکرد طهارت معرقش شکسته شود
 و اگر درویش بخار خدا از پس چیزی طلبد در اجابتش



بسته شود . غایت الله عزیزست نشان آن و چیز
 ی عصمت اول با توبه آید . اگر هزارمضم داری
 فریادده . خاک قدم مردانرا آب ده . فریاد
 در میان چون آید . از ساق بی خون آید . علی
 که از ستم ریزد . پیداست کزان چرخیزد . علم
 آنست که الله بر دل بنده ریزد . یکی هفتاد سال
 علم آموخت چراغی نفیروخت . یکی در همه سراسر
 یک حرف شنید همه را از آن حرف بسوخت .
 تجلی الله ناگاه آید اما بر دل آگاه آید . تا بر تن و مال
 لرزی تھا کہ سبب نیرزی . ہر کہ نہ عاشق پیوست



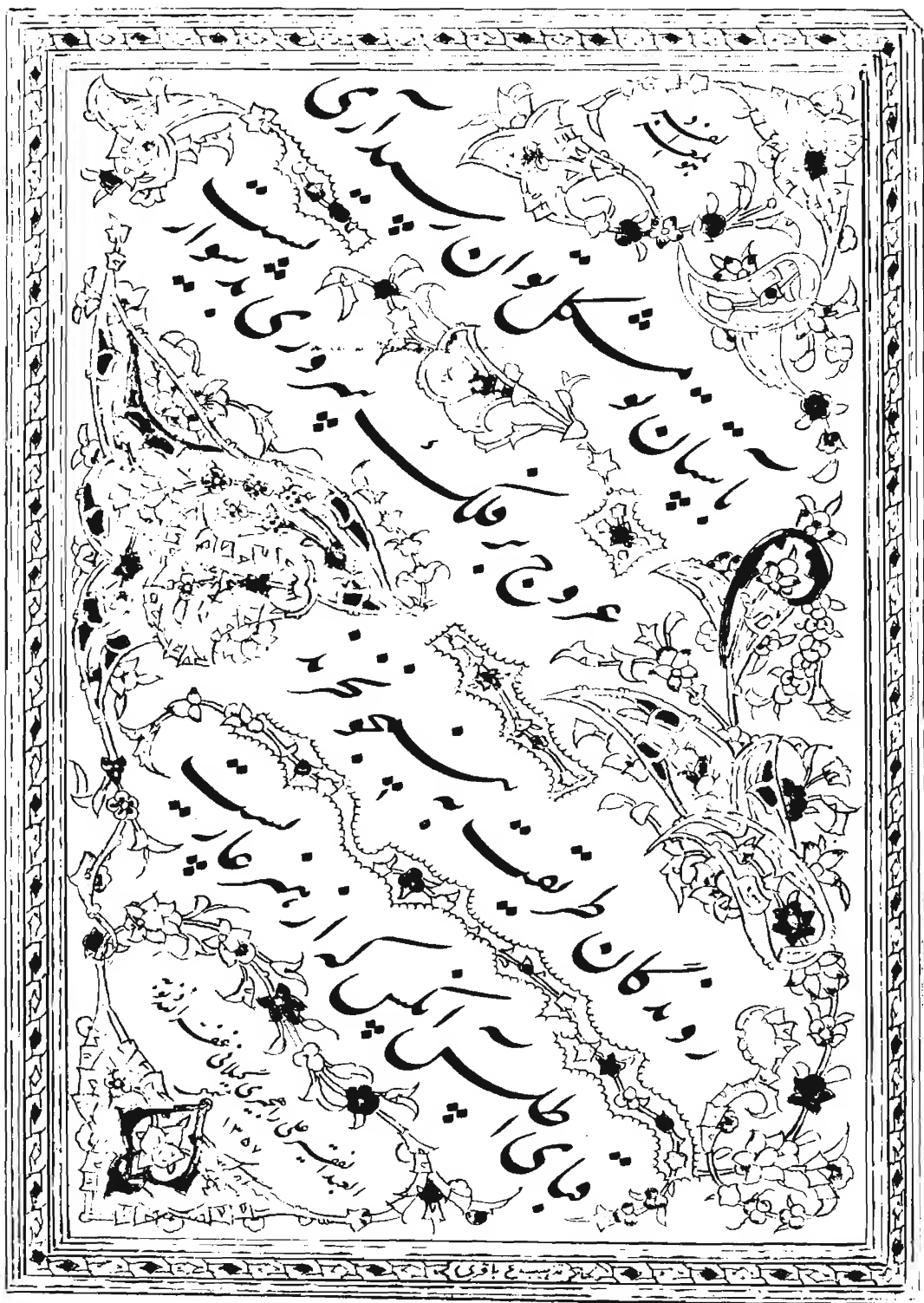
روز راجہ غم شیرک کورست . و تقاسم ربحم
 تمام اپست . شد ابا بطور اکدام اپست .
 از عرش تا ثری محمد را غلام است . چون حق
 متجلی شود محمد کدام است . سخن جلاج
 شودم نہ قبول کردم و نہ انکار . مرا با قبول و
 انکار چکار . یار و سر وشی اسلام است . و خود
 فرویشے کفر تمام است . تمام شد این رسالہ
 شریفہ مناجات نامہ ندیم حضرت باری حجاب
 عبد اللہ نصاری قدس سرہ لغیر بخط نا قابل
 این جانب علی ہجیری سبال کنیز ارپ صید پودہ و
 نجاہشت



سبجی چشم کرمان
نوشادمان و خرم بادکرمان
توت

آیا بود که چشم روزی بکام تو
از دستان دیده باد و پستان
رستم

گر خون چرخ ز دیده رین
تا کی توانست دیدن با اینان
جای زبست
بخاری بر چهره



This is a highly decorative Persian calligraphic page, likely a title page or a page from a manuscript. The central text is written in a large, bold, and elegant Nasta'liq script, arranged in a circular or semi-circular pattern. The text is surrounded by a wide, ornate border featuring intricate floral and vine motifs, possibly representing a garden or a path. The background is filled with smaller, flowing calligraphic text, which appears to be a poem or a collection of verses. The overall style is characteristic of traditional Persian manuscript illumination, with a focus on the beauty of the script and the decorative elements.



سبحان من تحریف دانه پوا

فهم و حسد دکنه کاشن بسرده را

از ما قیاس ساحت و پیش بود چنانک

موری کند میاحت کردون بقهر چاه

پرو حدش صحیفه لاریب جحمت است

اینک نوشته را شهد الله بران کوا

در مقام صریح و البت و قهر محبت جبار الله طوبت با قهر محبت

حسرت چند که عجب را و محبان و غیره از حشر و عذاب و شوم و خوش و محبت و عداوت

طرب موجود است اول کل اول کل بر ترک عیال و عیال

پایه های پیری و پیری و پیری و پیری

با فلک و شش خلوت کله امی میگردم
 اینمه جو بر تو با ضل و دانا چه خاست
 فلکم گفت که امی دست خوش غفلت و
 والی خطه ابداع کمال مطلق
 لیک با اینمه در بحر تحیر غم
 والی جان و خرد حکمت و سرعت داده
 شکر کن شکر که در معرض فضلی که تویی
 دولت از دین طلب و مرزبانی

که مرا از کرم تو سپب حرمان هست
 اینقدر لطف تو با بنجر فنادان هست
 بامنست پیوده امین غله و افغان هست
 چون کسیر انهدا ده تپه ماما و پان هست
 که ترا موجب این غصه بی پایان هست
 با چنین نعمت و احسان کله و کفران هست
 کنج قارون چه پو بملکت ماما و پان هست
 پس خود و نمان سخن جامه و ذکر پان هست





من است ... عصره ملا که قصر ...
 ملا که قصر ...
 ملا را ...
 عهد از جهات ...
 رضای داده ...
 حاجت ...
 راه ...

و ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...

ای طبل بلند ناما که گویید در باطن مستح
 بی بودی شش خفته در سر لکلی و وقت
 روی طبع طمع از خلق به سج از مهر و بهی
 مستح مستح مستح مستح مستح مستح

همه مستح مستح مستح مستح مستح مستح
 همه مستح مستح مستح مستح مستح مستح
 همه مستح مستح مستح مستح مستح مستح
 همه مستح مستح مستح مستح مستح مستح

بند اول

ای فدای تو هم دل هم جان وی شازرست هم این و هم آن

دل فدای تو چون تویی بجز
جان نشاز چون تویی جان
راه وصل تو راه را سپید
در دشت تو در دبیان

دل زماندن ز دست تو
جان فشاندن بای تو آید
بنده گاهیم جان دل کیف
چشم حکم تو در دبیان

مگر صلح داری اینک دل
و سر جفت داری اینک جان

دش از تو عشق جذب عشق
هر طرف می شامم چیران

آینه کار عشق دیدارم
بوی دروغان کشید غمان

چشم بدو در خند می دیدم
روشن از نور حق ز این

هر طرف دیدم اینک شب
دید در طور موسی ع

چری اینجا بایش خند زدی
باد بگردید چو پیچکان

همه پند غدار و گل رخسار

همه شیرینان و چمنستان

چمن و دشت و گلزار

شمع و نقل و می و گل و چمن

سای ماه روی شکین می

مطرب بزمه کوی سحران

منع مرغ زاده موبد و پند

هوش را نام شب میانی

من شربت از پنهانی

شدم از جای پنهان

چشم پند کیت این گفتند

عاشقی بی تو از سرگردان

گفت حاجی و همیش می باب

گرچه ناخوانده باشد این همان

سای از شربت و این

بخت در پند از شمع

استقامت و دران کس
 بانی از شجاعت ان بون
 چون ایستیم بر عقل و دین
 بوفتم کم از ان دین ایمان

بدی است به پیچیدگی و زار
 حیده لاله ان نه
 این سخن می شنیدم از خفا
 عده سی گوید و در میان

بند دوم

از تو ای دوست بحکم پیوند
گر بتعینم برزد بند از بند

اتحق از زبان بود ما صد جان
و از دامن تو نیم پیکر خند
بند از آن دهن خنک شای
کز عشق تو سیه چشم پند

ای پرنده کم ده از عشقم
گر نخواهی بدل این فتنه
سن ره کوی عافیت دامن
حکیم کافیت دوام بکند

در کلیسا بدلبه ری ترا
گشتم ای دل بدام تو در بند

ای که دارد بتار ز نارت هر سر موی من جد پویند

ره بوجست نیافتن های
بخت شلیک بری ناخند
ب شیرین شود و با این
در یک خدایت از لب

نام حق بجای چون شای
سر آب و این روح خد
گر زار سپید دشت آگاهی
تخت کافری با پیند

در سه آینه شاهد از لب
پر تو از روی تابناک فکند
سه نگرود بر شمشیر اوارا
پرنیان خوانی و حسد پرویز
ما در این گفتگو که از یک تو
شد زنا تو پس این ترانه بلند

که کی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

بند سوم

دوشستم بکوی باده خروش ز آتش عشق دل بجوش و خروش

مخفی نندویم در روشن میران بزم سرباده و روشن
چو در صدر و میثاق گزین باره نیست و باره مدح و تهنیت

چاکران ایستاده صف در صف غیبی آینه و درون صافی
باده حواریان نشسته دوش و پاش دل از یافت کوی و لب خاشاک

همه را از غایت ازلی چشم حق من و گوش از نبش

خون این بان بنی سلاکت
پایخ آن پان که بادش پوش

پیر چند آن طغر با بنیخت
ای سراپا عقل خلقه کجوش

گوش بخت چشم بر باغ
ارزوی دلوک در اعوش

تو کجا با بک که از شست
دختر زنی به برقع پوش

باب پیش و شتم شتم
ای ز اول شد ارگاه شوش

شتم شخت جابم ای ده
دانش من و دستان از جوش

عاشقم در دمنده جابم
در دمنه بگر و برمان کوش

دوش می ختم ازین آتش
ای آلهه شتم بود چون دوش

گفت خدان که هین پیا لکه
 سدم گفت مان زیاده نوش

سینه
 جبهه در پیش
 نافع از راجع
 بدین بهوش
 ستم می دیم
 بقبی را بس
 خطوط و بعد

ناگهان در صوامع ملکوت
 این حدیثم سر و شگفت بگوش

که یکی هست هیچ نیست جز او

و حده لا اله الا هو

بدخپام

چشم دل باز کن که جان سپی آنچه نادیدنی است آن سپی
گر با تسلیم عشق رو آری همه آفاق گلستان سپی

بسیار این زمین بدو آنچه نیکی است جان سپی
سرکش دور آسمان سپی آنچه خواهد است جان سپی

بی سپه و پاکدای آبخارا سرزمین ملک جهان گران سپی
هم در آن پربهنه قومی پای برفرق فراق آن سپی

بهم در آن سپهر بهیچ
بهر از غم و شایان

جان داری اگر با شستن
غنای کیمیای جان پنی

گناه و عیب و معایب
بر دو کون استین نشان پنی

ارضی جان دلداری
دست ملت لا مکان پنی

دل حسد زده که بشکافی
افشایش در بیان پنی

انچه نشنیده گوش آن شنوی
واچند نادیده چشم آن پنی

هر چه داری اگر بقی
کافه هم که جوئی زیان پنی

باجانی رساندت که یکی
از جهان و جهانیان پنی

با یکی عشق و رزمی از دل جهان تا بعین الیقین عیان بینی

که یکی هست یو سچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

بند پنجم

یار بی پرده از در و دیوار در تخیلی است یا اولوالعصار

شمع جوئی و آفتاب بلند روز بس روشن تو در شب تار

سوزش قاعده عصبی
جراحت راه روشن بگو

سز خلمات خودی پنی
همه عالم شوق انوار

چشم گشا بگلستان بون جلوه آب صاف در گل خار

ز آب بیزنگ صد هزار گشت لاله و گل نگر در این گلزار

پایزه طلب نه دار عشق
بر این راه تو نشو بردار

شود آسپان عشق کار بی خند
که بود پیش عقل بس نشود

یار که با لطف خدا اتصال
یابد با بستی و الایجار

صد همت تن را زنی آر گویند
باز نسیدار دیده بردیدار

تاجبانی سی که می زند
پای او هم و پایا نکهار

باز یابی محضی گمانجا
چو نیل امین ندارد بار

این دهان تو نشو تو نیل
مرد را بی آکوب و بیار

دند مرد راه چون دران
باز میگوید و نشو سیرنجار

ہاتف ارباب معرفت کہ گوی
ہست خواندشان گم ہشیار

از می و جام پستی بطرب
چرخ و دیویش پوزنار
قصاید از شمس الدین
کہ با بیاہنند گام و طہار

گر بری پی بران شان دانی
کہ ہین است سران سپہار

کہ کی ہست و سپح نیت جزاؤ

وحدہ لا الہ الا ہو